

وحید رافتی

# آفتاب آمد دلیل آفتاب

انتشارات مجمع عرفان

وحید رافتی

آفتاب آمد دلیل آفتاب

*Dr. Manuchehr Salmanpour Memorial Lecture  
'Irfán Colloquium, Center for Bahá'í Studies, Acuto, Italy*

Vahid Rafati

## Áftáb Ámad Dalíl-i Áftáb\* The Proof of the Sun Is the Sun

*Dr. Vahid Rafati explores the legacy of Kumail Nakha'i, a close companion of Imam 'Alí bin Abí Tálíb and discusses major Islamic Traditions (Ḥadīth) Kumail has narrated.*

*This extended version of Dr. Rafati's lecture examines the Traditions: What is the Truth, Ḥadīth of Hearts, and the well known Du'á (Prayer) of Kumail and references to them in the Bábí and Bahá'í literature.*

*\*This title is taken from Rúmi's Mathnaví (I,116), translated by R.A. Nicholson as "The proof of the sun is the sun (himself): if thou require the proof, do not avert thy face from him!"*

ISBN 978-3-00-030021-9



9 783000 300219 >

Irfán Colloquium Publications  
Willmette, IL

انتشارات مجمع عرفان

# آفتاب آمد دلیل آفتاب

استمرار ماثر کسبیل بن زیاد نخعی

تألیف

وحید رافقی



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany

## انتشارات مجمع عرفان

مجموعه سخنرانیهای یاد بود دکتر منوچهر سلمانپور

سردبیر: ایرج ایمن

دفتر نخست

### آفتاب آمد دلیل آفتاب

ویراستاری و تنظیم: منوچهر درخشانی

خوشنویسی: حسام ثابتیان

طرح جلد: مجید نالی

چاپ و پخش: عصر جدید

۱۶۶ بدیع -- ۱۳۸۸ شمسی -- ۲۰۰۹ میلادی

شماره بین المللی: ISBN-No. 978-3-00-030021-9

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium  
c/o Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, IL 60201-1611  
USA  
Phone: 1(847) 733-3501  
Fax: 1(847) 733-3527  
E-mail: [contact@irfancoolloquium.org](mailto:contact@irfancoolloquium.org)  
[www.irfancoolloquium.org](http://www.irfancoolloquium.org)

چندین سال از عمر من در خدمت  
شما سپری کردم و در این مدت  
همواره با شما همکاری و  
همکاری داشته‌ام.



## فهرست مندرجات

پیشگفتار

مقدمه

### فصل اوّل - حدیث حقیقت

توضیحات

- ۱- تفسیر حضرت ربّ اعلیٰ در باره حدیث حقیقت
- ۲- حدیث حقیقت در آثار حضرت ربّ اعلیٰ
- ۳- حدیث حقیقت در آثار حضرت بهاءالله
- ۴- حدیث حقیقت در آثار حضرت عبدالبهاء
- ۵- شرح حدیث حقیقت از جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی
- ۶- شرح حدیث حقیقت از جناب ورقای شهید

### فصل دوّم - حدیث قلوب

توضیحات

- ۱- حدیث قلوب در آثار حضرت بهاءالله
- ۲- حدیث قلوب در آثار حضرت عبدالبهاء

### فصل سوّم - دعای کمیل

توضیحات

- ۱- دعای کمیل در آثار حضرت ربّ اعلیٰ
- ۲- دعای کمیل در آثار حضرت بهاءالله
- ۳- دعای کمیل در آثار حضرت عبدالبهاء

کتاب شناسی



## پیشگفتار

آفتاب آمد دلیل آفتاب حاوی متن تفصیلی دومین سخنرانی یادبود دکتر منوچهر سلمان پور در مجمع عرفان است. خطابه مزبور را جناب دکتر وحید رافتی در شرح و تفصیل حدیث حقیقت و دعای کمیل در جولای ۲۰۰۹ م در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا، ایراد کردند و به تقاضای مجمع عرفان با کمال لطف مطالب خطابه مزبور را همراه با مجموعه‌ای از آثار مبارکه طلعات مقدسه امر بهائی در باره حدیث حقیقت و دعای کمیل و متون برخی دیگر از مآخذ و منابع مورد استناد که تاکنون طبع و نشر نشده بود در این کتاب تألیف و تنظیم نموده اند.

حدیث حقیقت، که به نام "ما الحقیقة" یعنی حقیقت چیست معروف شده، در تفاسیر و معارف و کتب اسلامی سوابقی گسترده و گوناگون دارد و در نصوص و آثار مبارکه بهائی که در این کتاب ارائه شده مورد توجه خاص قرار گرفته است. تفاسیر این حدیث نخستین بار در مجمع عرفان در جولای ۲۰۰۲ م توسط جناب فریدالدین رادمهر ارائه شد و متن مقاله تحقیقی ایشان در دفتر ششم سفینه عرفان منتشر گردید.



هدف مجمع عرفان ترویج و ارائه مطالعات تحقیقی و پژوهش در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در باره نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی از دیدگاه امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان بطور جداگانه به زبانهای فارسی و انگلیسی و آلمانی در اروپا و آمریکای شمالی برگزار می‌شود. تعدادی از مقالات تحقیقی که در جلسات مجمع عرفان ارائه می‌گردد در سلسله انتشارات مجمع عرفان منتشر میشود. تا کنون در حدود یکصد دوره مجمع عرفان منعقد گردیده و متجاوز از سی دفتر از انتشارات مزبور شامل مقالات تحقیقی و نصوص مبارکه به زبانهای فارسی و انگلیسی و آلمانی طبع و نشر شده است.

ایرج ایمن

دسامبر ۲۰۰۹

## مقدمه

کمیل بن زیاد نخعی از یاران و یاوران حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بوده و از او احادیث و روایات عدیده‌ای در کتب اسلامی نقل شده است. از جمله حدیث مشهور به حدیث حقیقت و حدیث موسوم به حدیث قلوب و دعای معروفی به نام دعای کمیل از او در معارف اسلامی به جا مانده که مورد شرح و بسط و تفسیر و توضیح تعداد کثیری از علمای مسلمان در طی قرون و اعصار متمادی قرار گرفته است.

احادیث و روایات کمیل در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء نیز به صور گوناگون انعکاسی وسیع یافته و بعضی از اهل بهاء نیز بر حدیث کمیل در باره حقیقت شروحي نوشته‌اند. آنچه در فصول مختلفه این کتاب به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید عبارت از عرضه مندرجات آثار بهائی در باره ادعیه و احادیث کمیل است که همراه با توضیحات لازمه مذکور خواهد گشت.

حال که به اجمال با مندرجات این کتاب آشنائی مقدماتی حاصل گردید، در باره کمیل به استحضار می‌رساند که او یکی از خواصّ یاران حضرت امیرالمؤمنین و از اصحاب سرّ آن حضرت محسوب شده و در حدود پنج یا شش سال بعد از بعثت رسول اکرم تولّد یافته است. کمیل در جنگ صفین یار و یاور حضرت علی بود، در کوفه سکونت اختیار نمود و در بین مسلمانان با عزّت و احترام بزیست و سرانجام به امر

حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۸۲ یا ۸۳ ه.ق. / ۷۰۱ - ۷۰۲ م، در حالی که حدود نود سال داشت، به شهادت رسید و از این عالم درگذشت. کتاب «شرح حال، آثار و مقام عرفانی کمیل بن زیاد نخعی» که بوسیله آقای قدرت‌الله خیاطیان تألیف و به سال ۱۳۷۹ ه.ش. در طهران انتشار یافته جامع مطالب لازمه در باره کمیل است و می‌تواند مورد رجوع و مطالعه علاقمندان قرار گیرد.

امید و طید این عبد مستمند آن است که انتشار این مجموعه قدمی در سیل نشان‌دادن ارتباط عمیق و وسیع معارف اهل بهاء با معارف غنی اسلامی محسوب گردد و نمونه‌ای از تجلی مستمر افکار متعالیه اهل بصیرت و عرفان را در معارف مذهبی اهل عالم به دست دهد.

این کتاب را به روح پُرفتح جناب دکتر منوچهر سلمان‌پور علیه رضوان‌الله که شیفته معارف و فرهنگ اصیل اسلامی بود تقدیم می‌نماید و صمیمانه امیدوار است که مورد قبول و استفاده اهل معرفت قرار گیرد.

نکته اخیر آن که مصرع اول شعر مولوی که می‌فرماید "آفتاب آمد دلیل آفتاب - گر دلیلت باید از وی رو متاب" (مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۶) عنوانی برای این رساله قرار گرفت، چه هم با مضمون "اطف السراج فقد طلع الصبح" که در حدیث کمیل در باره حقیقت آمده است قرابت دارد و هم ناظر به اساسی‌ترین بنیان معرفت و بلوغ فکری انسان است که در معارف اهل عرفان و مثنوی مولوی تبلور یافته و فهم و تفهیم ابعاد علمی، منطقی، و عرفانی آن وجهه همت اهل معرفت قرار گرفته است. مولوی خود در موضع دیگری از مثنوی شریف (دفتر سوم، ابیات ۲۷۱۹-۲۷۲۵) می‌فرماید:

...آفتابی در سخن آمد که خیز  
که بر آمد روز بر چه کم ستیز...  
تو بگویی آفتابا کو گواه  
گویدت ای کور از حق دیده خواه...  
روز روشن هر که او جوید چراغ  
عین جستن کوریش دارد بلاغ  
ور نمی بینی گمانی برده ای  
که صباح است و تو اندر پرده ای  
کوری خود را مکن زین گفت فاش  
خامش و در انتظار فضل باش  
در میان روز گفتن روز کو  
خویش رسوا کردن است ای روزجو  
صبر و خاموشی جذوب رحمت است  
وین نشان جُستن نشانِ عِلّت است...

به قول لاهیجی در «شرح گلشن راز» (صص ۵۰-۵۱)، "... تحصیل معرفت حقیقی، جز بطریق تصفیه و تجلیه قلب حاصل نمی توان کرد. و تصفیه، موقوف است به نفی ماسوی الله؛ چه تا نقوش اغیار از لوح دل به آب ذکر و فکر شسته نمی شود، رقم توحید حقیقی در او مرقوم نمی گردد. و طریق استدلال که اثبات مدلول به ادله و براهین است، برخلاف طریق تصفیه واقع شده؛ چه نزد مستدل، دلیل، موضح مدلول است و پیش عارف، دلیل، حجاب مدلول؛ پس هر چند دلیل بیشتر

گویند، مدلول مخفی تر گردد و فی الحقیقه ظهور کمال توحید در نفی  
غیریت است که «کمال التّوحید نفی الصّفات عنه» و آنچه دلیل عالم  
است، مدلول عارف است و آنچه حجاب دیده محجوب است، نزد  
ارباب شهود، آینه جمال محبوب است. شعر:

این است کمال مرد در راه یقین در هر چه نظر کند خدا را بیند...  
منزل عقل و فکر ما صفت است ذات برتر ز علم و معرفت است  
نور او خود دلیل قافله بس در پی حق غلط نگردد کس...  
امر و خلق از خدا توان دانست کس خدا را به این و آن دانست؟...

من که بینم جمال دوست عیان حاجتی نبودم به هیچ بیان  
دیده‌ای کان ضعیف نور بود همچو شب‌پره روز کور بُود...  
بیان جمال قدم در لوح جناب ورقا است که: "... ای صاحبان بصر، به  
خود شمس توجه نمائید و او را به او بشناسید، او در اثبات امرش  
محتاج به غیر نبوده، دلیله آیاته و وجوده اثباته...".

به قول مولوی در مثنوی (دفتر ششم، ابیات ۶۹۱ و ۳۳۸۹-۳۳۹۱):

"...می‌رود بی روی پوش این آفتاب فرط نور اوست رویش را نقاب...  
با حضور آفتاب با کمال رهنمائی جستن از شمع و ذبال  
با حضور آفتاب خوش مساع روشنائی جستن از شمع و چراغ  
بی‌گمان ترک ادب باشد ز ما کفر نعمت باشد و فعل هوا..."

بلی، حقیقت واقع آن که "چندین هزار ذره سراسیمه می‌دوند - در آفتاب و غافل از آن که آفتاب چیست." (کلمات مکنونه، ص ۶)

مقدمه کوتاه این رساله را در این مقام به پایان رسانده، اهل طلب را به مطالعه و تأمل در آثار قیمه مندرجه در این وجیزه دعوت می‌نماید، "زبان به کام خموشی کشیم و دم نزنیم - چه جای نطق و تصوّر در او نمی‌گنجد." (کلمات مکنونه، ص ۷)

فوریه ۲۰۰۹ میلادی

وحید رأفتی



# فصل اول

## حدیث حقیقت

### توضیحات

یکی از احادیث کمیل بن زیاد نخعی که به حدیث حقیقت اشتهار دارد در بسیاری از کُتب اسلامی آمده است. مثلاً متن عربی و ترجمه فارسی حدیث حقیقت که با توضیحاتی مختصر در کتاب «حکمت الهی» (ج ۲، صص ۲۶۹-۲۷۰) به طبع رسیده به شرح ذیل است:

در خبر است که روزی کمیل ابن زیاد نخعی قدس الله روحه از حضرت مولی العارفین سیدالموحّدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید (یا علی ما الحقیقه) حقیقت چیست؟ حضرت فرمود (ما لک و الحقیقه) تو را با حقیقت چکار؟ کمیل عرض کرد (اولست صاحب سرک) آیا من از اصحاب سرّ شما نیستم؟ حضرت فرمود (بلی ولکن یرشح علیک ما یطفح منی) آری تو



صاحب سرّ منی، لیکن صبر کن رشحات دریای علم من هنگامی که بی اختیار بجوش آید و لبریز شود بر تو خواهد ریخت. باز کمیل گفت (أَوْ مِثْلَكَ تَخِيبُ سَائِلًا) آیا مثل تو سلطان جود و سخاوت مرا محروم خواهد کرد؟ (فقال امیر المؤمنین) (الحقیقة: کشف سبحات الجلال من غیر اشاره) فرمود حقیقت بی حجاب مشاهده انوار جلال سلطان احدیت است بدون اشاره بمظاهر جمال. (فقال زدنی بیاناً) کمیل گفت از این بی پرده تر فرما. (فقال علیه السلام) (محو الموهوم مع صحو المعلوم) فرمود: حقیقت ابر موهوم را محو کردن و جمال خورشید حق را آشکار دیدن است. (فقال زدنی بیاناً) باز کمیل عرض کرد روشن تر از این بیان فرما. (فقال علیه السلام) (هَتَكَ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السَّرِّ) حقیقت آنست که سلطان عشق بر باطن مسلط و غالب شود و پرده های ظاهر را بکلی بردرد. (فقال زدنی بیاناً) مطلب باز در پرده است، روشن تر فرما. (فقال علیه السلام) (جذب الاحدية لصفة التوحيد) حقیقت مجذوب شدن قلب عارف است بجذبه وصف توحید. (فقال زدنی بیاناً) باز گفت بی پرده تر گو (فقال علیه السلام) (نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره) حقیقت نوریست که از صبح ازل تابش کرده و آثار و اشعه اش بر هیاکل و مظاهر توحید پدیدار آید. (فقال زدنی بیاناً) دیگر بار گفت از این هم منکشف تر ساز. (فقال علیه السلام) (اطف السراج فقد طلع الصبح) چراغ اینت را خاموش کن که صبح حقیقت طلوع کرد.

حدیث حقیقت که متن عربی و ترجمه فارسی آن به نظر خوانندگان گرامی رسید در کتب رجال و احادیث اسلامی و مطالعات اهل عرفان به وفور نقل و شرح و بسط شده است. آقا بزرگ طهرانی در مجلد سیزدهم کتاب «الذریعه» (صص ۱۹۶-۱۹۸) اسامی و مشخصات ده شرح و تفسیر موجود در باره حدیث حقیقت را عرضه داشته است. علاوه بر این تفاسیر در آثار ذیل می‌توان حدیث مزبور و توضیحات مربوط به آن را مطالعه نمود:

- منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (ج ۳، صص ۷۳۹-۷۵۲)؛
- نورالبراهین (ج ۱، صص ۲۲۱-۲۲۴)؛
- حکمت الهی (ج ۲، صص ۲۶۹-۲۹۱)؛
- جواهرالاسرار (ج ۱، صص ۳۴-۴۰)؛
- مجالس المؤمنین (ج ۲، ص ۱۰)؛
- عرفان اسلامی (ج ۱، صص ۱۵۳-۱۶۱).

غیر از آثار فوق شرح حدیث حقیقت را در «شرح گلشن راز» شمس‌الدین محمد لاهیجی (صص ۲۴۷-۲۴۸) نیز می‌توان مطالعه نمود. تصریح مندرج در صفحه ۶۶۰ این کتاب حاکی از آن است که منطوق حدیث حقیقت در «طرائف» (ج ۲، صص ۸۴-۸۵) و «چهل مجلس» سمنانی (ص ۲۴۸) و «شانزده رساله» از شاه داعی (صص ۳۹-۴۴) و «روضات الجنات» (ج ۶، ص ۶۲) نیز آمده است. شرح مظفرعلی شاه بر حدیث کمیل در «ریاض السیاحه» (صص ۵۶۰-۵۷۶) به طبع رسیده و کسانی نظیر ملا هادی سبزواری و شیخ احمد احسائی و ملا عبدالله زنوزی نیز حدیث مزبور را در آثار خود نقل و مورد شرح و توضیح و تفسیر قرار داده‌اند. برای مطالعه مطالب مربوط به "حدیث

حقیقت و شرح‌های مختلف بر آن می‌توان به فصل اول از بخش دوم کتاب آقای خیاطیان مراجعه نمود.

جناب اشراق‌خاوری نیز در ذیل عناوین "روایت کمیل" (قاموس ایقان، ج ۲، صص ۷۸۱-۷۸۵) و "قول حضرت امیر... (قاموس ایقان، ج ۳، صص ۱۲۷۰-۱۲۷۵) مفصلاً حدیث حقیقت و مفاهیم و مآخذ و شروح آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در باره این حدیث دو مقاله ذیل نیز انتشار یافته است:

- فریدالدین رادمهر، «مالحقیقه»، سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۳م، دفتر ششم)، صص ۱۲۳-۱۵۱؛

- نادر سعیدی، «حضرت باب و حدیث حقیقت»، پیام بهائی (شماره ۲۷۵، اکتبر ۲۰۰۲م، صص ۴۱-۴۷).

با توجه به اهمیت و محبوبیت این حدیث در نزد اهل عرفان و غنای مندرجات آن که قرن‌ها محل تفکر و تعمق اکابر اهل فن در معارف اسلامی قرار گرفته، حضرت ربّ اعلیٰ تفسیری به اختصار اما در غایت نفاست بر این حدیث مرقوم فرموده‌اند، که متن کامل آن در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. در باره این تفسیر توضیح این مطلب ضروری است که تفسیر مزبور به صورت خطی در چند مجلد از آثار حضرت ربّ اعلیٰ که در سلسله انتشارات لجنه ملی محفوظه آثار امری ایران در سال‌های ۱۳۲-۱۳۳ بدیع / ۱۹۷۵-۱۹۷۶م در طهران به صورت فتوکپی تکثیر شده موجود است. از جمله، تفسیر حقیقت را در دو مجموعه ذیل می‌توان مطالعه نمود:

- ۱- مجموعه آثار حضرت اعلیٰ (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۵۳، صص ۶۳-۶۸)؛
- ۲- مجموعه آثار حضرت اعلیٰ (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۶۷، صص ۱۴۸-۱۵۵).

بر اساس نسخ مذکور در فوق و با مراجعه به آنها تفسیر مندرج در صفحات بعدی این کتاب با تزئید نقطه گذاری و فقره بندی به طبع رسیده است.

فقراتی از حدیث حقیقت در دیگر آثار حضرت ربّ اعلیٰ و نیز در الواح حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته که این الواح در بخش های آینده این فصل به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید. حدیث حقیقت را جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی و جناب ورقای شهید نیز شرح نموده اند و این دو شرح با توضیحات لازمه در دو بخش انتهای این فصل مندرج خواهد گشت.

## ۱- تفسير حضرت ربّ اعلىٰ در بارهٔ حديث حقيقت

بسم الله الرحمن الرحيم

في تفسير حديث الحقيقة

و هو ان كميل ابن زياد النخعي اردفه على عليه السلام يوما على ناقته فقال كميل يا مولاي ما الحقيقة؟ قال عليه السلام: مالک و الحقيقة؟ قال: اولست بصاحب سرک؟ قال على عليه السلام: بلى و لكن يرشح عليك ما يطفح منى. قال: او مثلك يخيب سائلاً؟ قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة، الى آخر.

فاعلم ان كلامه عليه السلام محيط بكل شىء و جار في كل العوالم لان الكلام تجلى من تجليات المتكلم و الله تعالى جعله مظهر احاطته و تجليه و كل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه و هو المحيط و لا محاط و مقام الاقتران و قبل الاقتران مقام فعله و ظهوره و هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره في ظله و ان كل التعبيرات في مقام المعرفة تعبر عن مقامه و احاطة كلامه احاطة كلام الله لا يعزب عن تحت ظله شىء.

فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم ان حال كميل يظهر من جوابه (ع) انه ما كان كاملاً في مقام العبودية والا لم يسئل عن الحقيقة. لان المسؤل عنه نفسها و ليست هي غيرها بل هو الاظهر من ان يسئل، كما قال سيد الشهداء عليه السلام في دعاء عرفه: "أكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل

عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك. عميت عين لا تراك عليها رقيباً، و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً.<sup>١١</sup>

و لو لا ان كميل رأى نفسه مرادفا له (ع) فى الركوب على الناقة لما جسر على مثل هذا النوع من الكلام معه (ع) و لو انه عرف نفسه لم يقدر ان يرادف معه (ع) لان حقيقته رشحة ما طفح من جلاله (ع) فكيف يمكن للشعاع ان يرادف قرص الشمس و ذلك محال لان الشيء لا يجاوز وراء مبدئه و لقد اخطأ كميل لما رأى مرادفته معه (ع) فتوهم لما رأى نفسانيته و حقيقته فسئل ما الحقيقة؟ قال (ع): مالك والحقيقة. قصد (ع) بانك فى مقام الاثنية و ذلك بعدك ابعد المشرقين و هو اقرب اليك من جبل الوريد. مالك والحقيقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشرك من نفسه خف عند بارئه ورق ظلمانية نفسه، قال اولست بصاحب سرك؟ فقال (ع): بلى، لطفا به لان لا تجمد نار محبته و رشح عليه ما يطفح و عرفه (ع) بقوله يرشح عليك ما يطفح منى و بمعنى آخر ان مقام حقيقتك الذى تسئل منه رشحة ما يطفح من حقيقتك لديك. لما سمع كميل مسألة البعد اقام نفسه فى مقام عبودية و ذل عند مولاه. قال: او مثلك يخيب سائلاً و حينئذ يخرق الحجب و يكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته. قال (ع): و هو تجليه لها بها فى بدء وجوده، بقوله، يانار كوني بردا و سلاماً.<sup>٢</sup> قال (ع): كشف سبحات الجلال من غير اشارة. يا كميل فاكشف جميع السبحات لانه خلق الله و استقر فى بحر الجلال خالقهم من غير اشارة الى و لا اليك لان الاشارات من السبحات و السبحات حجب البحت و عماء الصرف و هي مقام الاسماء و الصفات و الجلال مقام المسمى و نفى الصفات.

فاعلم ان الحقّ قديم و الممكن حادث و الحقّ اجل من ان ينزل الى الامكان و الامكان ممتنع فيه الصعود الى الازل فوجب في الحكمة على الحقّ القديم ان يصف نفسه للخلق حتى يعرف الخلق بارثهم و يبلغ الممكن غايته من فيضه القديم و هذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف و هو آية ليس كمثل شىء<sup>٣</sup> و هذا الوصف حقيقة العبد من عرفه عرف ربه، كما اشار اليه الامام (ع): الهى بك عرفتك و انت دلتنى عليك و دعوتنى اليك و لو لا انت لم ادر ما انت.<sup>٤</sup> و قال اعرفوا الله بالله<sup>٥</sup> و ذلك الوصف المعبر فى بعض المقامات بالنفس التى من عرفها عرف ربه<sup>٦</sup> و فى بعض المقامات بالفؤاد و هذا الوصف الربوبية التى هى كنه العبودية<sup>٧</sup> و الآية التى اراها الله فى الافاق و الانفس حتى يتبين للخلق انه الحق.<sup>٨</sup>

فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربوبية ربك لك بك انت هو و هو انت الا انك انت انت و هو هو. و له مقام وحدة هويته ذات البحث لا ذكر و لا اشارة و لا تعبير عن هذا المقام الا بالعجز و هو مقام كمال التوحيد بنفى الصفات و الربوبية التى اذ لا مربوباً لا ذكراً و لا احاطة و لا ظهوراً و بهذا المشعر عرف نفسه مجرداً عن الاسماء و الصفات و الافعال.<sup>٩</sup> و بعد هذا المقام له ثلاث تجليات معرفة الاسماء و الصفات و الافعال بهذا المشاعر ينكشف بالاستدلال معرفة الاسماء و الصفات و الافعال من الله سبحانه و ان الله سبحانه تجلّى لك بك و ناظر لك بك و محيط لك بك و هذا المقام جنتك الاعلى و مسجدك الاقصى لانه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم و اسم الله الاعز الاكرم. و هذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة لاتواريتها الحجابات و هو فوق كل شىء المستسر بالسّرّ و المقنع

بالسرّ المستسرّ<sup>١</sup> لا يفيد في معرفته الا السرّ و ذلك المقام المشار اليه في الحديث عن علي عليه السّلام في نفس الملكوتية قوة لاهوتية و جوهرية بسيطة حيّة بالذات اصلها العقل و هو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابتهت و منها بدئت الموجودات و اليه تعود بالكمال فهي ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى، من عرفها لم يشق ابداً و من جهلها ضل و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشق ابداً و من غرق في بحر السبحات محجوب من لقاء حقيقته ضل و غوى و ذلك الاشارات لكشف السبحات و الاشارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربك ذو الجلال و الاكرام<sup>١١</sup>.

و معنى آخر كشف سبحات دخول المدينة و هي الجلال من غير اشارة اعنى حين غفلة اهلها و المعنى الآخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك و لكن من غير اشارة و جهة و الحاصل ان كميل لا يح حاله لمّا صعد و تعلق و طلب تجلياً آخرّاً و تحير و لم يدر.

قال زدني بياناً. فقال عليه السلام: محو الموهوم، اى السبحات و صحو المعلوم، اى الجلال و الحقيقة واحدة و العبارات مع كثرة الفاظها واحدة و لكن لا يفهم الا اهل الافئدة. و لهذا كميل طلب الزيادة بعد بيانه (ع) و بعد قوله (ع) طلب الزيادة لا يجد به و لا يحصل له ما طلب. فقال زدني بياناً. فقال (ع): هتك الستر لغلبة السرّ و هذا معنى الاول و الثانى عرفها من عرفها و جهلها من جهلها. فقال كميل بلسانه فى السرّ هل من مزيد و بالقول زدني بياناً. فقال (ع): جذب الاحدية لصفة التوحيد. يا كميل الاحدية جاذبك الى التوحيد لان مشاهدتك بالله تكشف الحجب



و الاستار و الحقيقة الجلال فى الاولى و المعلوم فى الثانية و السرّ فى الثالثة و الاحدية فى الرابعة و ما اطلع السائل فقال زدنى بياناً. فقال (ع): نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره. مقصوده (ع) ان يعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل على عليه السلام و الشمس الازل محمد صلى الله عليه و آله و من اشارة الى الحسين و اشراق، اشارة الى الائمة عليهم السلام. و النور، اشارة الى فاطمة عليها السلام و هياكل التوحيد الانبياء و الاوصياء و آثاره مقامك و مقام الشيعة. يا كميل اشارة الى ان من فاطمة عليها السلام تطلع حقايق الانبياء و الاوصياء ثم بعد ذلك طلب الزيادة فقال زدنى بياناً. فقال (ع): اطف السراج فقد طلع الصبح. قصده بانك يا كميل اطف السراج التى تمشى بها فى ظلمات العقل و النفس و الروح حتى طلع لك الفؤاد و هو الصبح و اشار (ع) الى معنى حقيقى فى هذا المقام بانك يا كميل اطف السراج و انا الصبح. لا تكلم و اسكت فانى اريد صلوة الصبح. فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام موجود فى غيبتك و حضرتك و هو الكافى لك " او لم يكف برّبك انه كان على كلّ شىء شهيد"<sup>١٢</sup> و انت بعينه تعالى نظرت اليه و هو الناظر لك بك و ليس اقرب اليك شىء من حقيقتك لديه و بهذا المقام لا بداية له و لا نهاية و "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن"<sup>١٣</sup> و هو اعلى مقاماتك و اسنى درجاتك و هذه الحقيقة آية حادثة مخلوقة كقوله لا اله الا الله كما انه يدلّ على توحيد الله كلّ حقيقتك و لا فرق بينهما بوجه فاعرف قدرك و اكرمها الا عن اهلها فانا لله و انا اليه راجعون.

## یادداشت‌ها

- ۱- دعاء عرفه که فقره‌ای از آن نقل شده در *مفاتیح‌الجنان* (صص ۵۱۰-۵۱۶) مندرج است.
- ۲- فقره‌ای از آیه ۶۹ در سوره انبیاء (۲۱) در قرآن است.
- ۳- فقره‌ای از آیه ۱۱ در سوره شوری (۴۲) در قرآن است.
- ۴- فقره‌ای از دعای ابوحمزه ثمالی است. نگاه کنید به *مفاتیح‌الجنان* (ص ۳۶۱).
- ۵- فقره‌ای از حدیث حضرت امیرالمؤمنین است که شیخ احمد احسائی در *شرح‌الزیاره* (ج ۴، ص ۹۳) آن را به این صورت نقل فرموده است: "... و فی التوحید عن امیرالمؤمنین علیه السلام اعرفوا الله باللّه و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان." این حدیث را حضرت ربّ اعلیٰ به کرات در آثار خود آورده‌اند، از جمله در باب یازدهم از واحد هفتم کتاب *بیان فارسی* (ص ۲۵۵) می‌فرمایند: "... و همچنین در ظهور من یظهره الله دقیق شو که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل مثل آن است که ذکر شد بلکه او را به خود او تصدیق کنی. این است معنی اعرفوا الله باللّه و بر این اصل کلّ فروع آن را جاری کن ...".

۶- اشاره است به حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه». در شرح گلشن راز (ص ۱۱۲) آمده است که: "... هر که به معرفت حقیقت انسانی رسید، بموجب «من عرف نفسه فقد عرف ربه» رؤیت و شناخت حق، آن کس را میسر است که «من رأی فقد رأی الحق»، چنانچه هر که به «کوه قاف» رسید به «سیمرغ» می رسد...".

در تعلیقات شرح گلشن راز (صص ۶۴۰-۶۴۱) در بارهٔ مآخذ این حدیث چنین آمده است:

**من عرف نفسه ...** - منسوب به پیغمبر (ص) است. با تفاوت: شرح جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۸۵. در احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ آمده است: "در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴۷ منسوب است به امیر مؤمنان علی-علیه السلام- و با تعبیر "اذا عرف نفسه" جزو احادیث نبوی آمده است (کنوزالحقایق، ص ۹) و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۸۶ به نقل از ابن تیمیه آن را از موضوعات می شمارد.

این حدیث در غررالحکم، ج ۲، ص ۶۲۵ از سخنان حضرت علی (ع) دانسته شده است. در الاسرار المرفوعه، صص ۳۵۱ و ۳۵۲ از قول سمعانی به یحیی بن معاذ رازی نسبت داده شده است. برای اطلاع از صورتهای گوناگون مشابه این عبارت که صوفیه نقل کرده اند، ر.ک. اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۷۷۵.

۷- اشاره است به حدیث «العبودية جوهرة كنهها الربوبية». شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة (ج ۴، ص ۲۳) می فرماید:

... أن الظاهر صفة الباطن وآيته و دليله فهو مطابق و الشهادة شاهد الغيب و سفيره قال الصادق (ع): العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فُقدَ في العبودية وُجدَ في الربوبية و ما خَفِيَ في الربوبية أُصِيبَ في العبودية قال الله تعالى: ﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ يعني موجود في غيبتك و في حضرتك انتهى.

حدیث مزبور در باب صدم مصباح الشریعه (صص ۴۵۳-۴۵۴) نیز مندرج گشته و متن عربی و ترجمه فارسی آن به شرح ذیل است:

### متن

قال الصادق (ع): العُبودية جُوهرة كُنْهها الرُّبُوبية، فَمَا فُقدَ من (في) العُبودية وُجدَ في الرُّبُوبية، و ما خَفِيَ عن الرُّبُوبية أُصِيبَ في العُبودية. قال الله تعالى - سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. و تفسیر العُبودية بذلُّ الكلِّ (الكلية)، و سببُ ذلك منعُ النفسِ عَمَّا تَهْوَىٰ وَ حَمَلُهَا عَلَىٰ مَا تَكْرَهُ، و مِفْتَاحُ ذلك تركُ الراحة و حُبُّ العُزلة. و طريقُه الافتقار الى الله تعالى. قال رسولُ الله (ص): أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تُكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

### ترجمه

حضرت صادق (ع) فرموده است: بندگی حقیقی جوهره‌ای است که اساس و ذات آن ربوبیت است، پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد. و هر مقداری که از مراتب و

صفات ربوبیت مخفی و پوشیده گشت: در مراحل عبودیت جلوه‌گر و آشکار شود. خداوند متعال می‌فرماید: ما آیات و نشانی‌های خودمان را در آفاق و آنفس ارائه و نشان می‌دهیم، تا اصل حق روشن گردد. و آیا برای آنان کافی نیست که خداوند جهان بر همه و بر بالای همه اشیاء و موجودات حاضر و شاهد است. و تفسیر حقیقت عبودیت: درگذشتن از همه علائق و بخشیدن هر چیزی در راه اوست، و مقدمه و سبب آن: بازداشتن نفس است از خواسته‌های شخصی او، و واداشتن به آن اموری که موافق میل و هوای او نیست. و یگانه کلید این معانی، ترک راحت طلبی و خوشی‌ها، و عادت کردن به کناره‌گیری از معاشرت‌های مادی و نفسانی است. و راه و صراط این برنامه، دریافتن و ایمان به آنکه سراپا وجود او محتاج به خداوند متعال است، و به هر حال باید رضای او را تحصیل کند، و هر مقصد و خواسته‌ای داشته باشد باید از او بگیرد، رسول اکرم (ص) فرمود: خدای عزیز را بندگی کن چنان که گویی تو او را می‌بینی، و هرگاه نتوانستی این حالت را دریابی، بدان که او حاضر و ناظر بر تو است.

۸- بیان مبارک اشاره است به آیه ۵۳ در سوره فصلت (۴۱) که می‌فرماید: " سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ".

۹- همان طور که در مقدمه کتاب نیز مذکور شد، در شرح گلشن راز (ص ۵۰) است که:

... تحصیل معرفت حقیقی، جز بطریق تصفیه و تجلیه قلب حاصل نمی‌توان کرد. و تصفیه، موقوف است به نفی ماسوی‌الله؛ چه تا

نقوش اغیار از لوح دل به آب ذکر و فکر شسته نمی شود، رقم توحید حقیقی در او مرقوم نمی گردد. و طریق استدلال که اثبات مدلول به ادله و براهین است، بر خلاف طریق تصفیه واقع شده؛ چه نزد مستدل، دلیل، موضح مدلول است و پیش عارف، دلیل، حجاب مدلول؛ پس هرچند دلیل بیشتر گویند، مدلول مخفی تر گردد و فی الحقیقه ظهور کمال توحید در نفی غیریت است که «کمال التّوحید نفی الصّفات عنه» و آنچه دلیل عالم است مدلول عارف است و آنچه حجاب دیده محبوب است، نزد ارباب شهود، آینه جمال محبوب است ....

و در تعلیقات کتاب شرح گلشن راز (ص ۶۳۰) در شرح مأخذ حدیث «کمال التّوحید ...» چنین آمده است:

"کمال التّوحید ... - در نهج البلاغه با تفاوت، بدین عبارات آمده است: «کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصّفات عنه» نهج البلاغه، خطبه اول ص ۲۳."

۱۰- بیان مبارک ناظر به حدیث امام جعفر صادق است که در شرح الزیارة (ج ۴، ص ۹۳) چنین نقل گردیده است:

... قول الصادق (ع) كما في البصائر: إن أمرنا سرّ مستسرّ و سرّ لا يفیده إلا سرّ و سرّ علی سرّ و سرّ مقنّع بسرّ. و عنه (ع) إن أمرنا هذا مسطورّ مقنّع بالميثاق من هتکه أدلّه الله و عنه (ع) إن أمرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السرّ و سرّ السرّ و سرّ المستسرّ و سرّ مقنّع بالسرّ.

۱۱- حدیث نفس که در این فقره از بیانات حضرت ربّ اعلیٰ مورد اشاره قرار گرفته در لوح شیخ (ص ۸۲) نیز آمده است که جمال قدم می فرمایند:

... حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده (و ثالثها اللاهوتیة الملکوتیة و هی قوّة لاهوتیة و جوهره بسیطة حیة بالذات) إلى أن قال علیه السلام (فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة المأوی) ....

این بیان را حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از مکاتیب خود نقل فرموده‌اند (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۴۵).

قسمتی از حدیث نفس به نقل از کلمات مکنونه فیض کاشانی (صص ۷۶-۷۷) به شرح ذیل است:

روی أن اعرابیا سأل امیر المؤمنین علیه السلام عن النفس، فقال له: عن ای نفس تسأل فقال یا مولای: هل النفس انفس عديدة فقال نعم نفس نامیة نباتیة، و نفس حسیة حیوانیة، و نفس ناطقة قدسیة. و نفس الهیة ملکوتیة ...

فقال یا مولای: و ما النفس اللاهوتیة الملکوتیة الکلیة فقال قوّة لاهوتیة و جوهره بسیطة حیة بالذات أصلها العقل منه بدات و عنه دعت و الیه دلت و أشارت، و عودتها الیه اذا کلمت و شابها و منه بدأت الموجودات و الیه يعود بالکمال فهی ذات الله العلیا، و شجرة طوبی، و سدرة المنتهی، و جنة المأوی من عرفها لم یشق، و ما هوی، و من جهلها ضل سعيه و غوی ....

در باره فقره فوق در صفحات ۱۳۳-۱۳۴ کتاب آقای خیاطیان به نقل از شرح دعای صبح (اثر حاجی ملا هادی سبزواری، صص ۹۵-۹۶) چنین آمده است:

... پاسخ حضرت به سؤال «نفس الهی ملکوتی کلی» چیست این است که: قوه لاهوتی و جوهر بسیط که ذاتاً زنده بوده و اصل آن عقل است، از آن آغاز شده و او را می خوانند. و به آن دلالت و اشاره داشته و بازگشت آن طبق آیه «کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» هنگامی که کامل و مشابه عقل گردد، به سوی او و در نتیجه به خداست. موجودات از آن به وجود آمده و با کمال به سوی او برمی گردند. این نفس الهی و ملکوتی کلی، ذات بلند و درخت طوبی و سدره المنتهی و جنة المأوی است. کسی که آن را بشناسد به شقاوت نخواهد افتاد و کسی که آن را نشناسد گمراه و منحرف خواهد شد.

۱۲- فقره ای از آیه ۵۳ در سوره فصلت (۴۱) در قرآن مجید است.

۱۳- فقره ای از آیه ۳ در سوره حدید (۵۷) در قرآن مجید است.



## ۲- حدیث حقیقت در آثار حضرت ربّ اعلیٰ<sup>۱</sup>

حضرت ربّ اعلیٰ در دلائل سبعه (ص ۵۸) چنین می فرمایند:

... ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است که در حدیث کمیل دیده‌ای. در سنه اول کشف سبحات الجلال من غیر اشاره ببین. و در ثانی محوالموهوم و صحوالمعلوم. و در ثالث هتک الستر. و در رابع جذب الاحدیة لصفة التوحید ببین. و در خامس نور اشراق من صبح الازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی.

و نیز در باب شانزدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی (ص ۶۲) چنین مذکور است:

... ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسؤل عنها است که در حدیث کمیل مذکور است ....

و حضرت ربّ اعلیٰ در اثر دیگری (مجموعه آثار، شماره ۹۸، صص ۱۷۴-۱۷۵) چنین می فرمایند:

شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم ... ان ذلك الامر هو حقيقة سئل عنها الكميل عن علي عليه السلام فقد ظهر في السنة الاولى كشف سبحات الجلال من غير اشارة و في الثاني والثالث و الثالث الثالث و الرابع الرابع و الخامس نور اشراق من صبح الازل على هياكل التوحيد آثاره و انها فتنة لكم و متاع الى حين اطف السراج فان شمس الحقيقة حينئذ في نقطة الزوال قل سبوح ربّ الملائكة و الروح ....

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در صحیفهٔ بین‌الحرمین چنین می‌فرمایند:

... أَنْ اتَّقِ اللَّهَ وَارْحَمْ نَفْسَكَ وَادْخُلْ بِإِذْنِ اللَّهِ فِي مَدِينَةِ رَبِّكَ وَ قَلِ حِطَّةَ عَلَيَّ سَبِيلَ مَا عَلَّمَ عَلَيَّ عَبْدَهُ كَمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ النَّخَعِيُّ عَلَيَّ صِرَاطٍ قَوِيمٍ أَنْ أَكْشِفَ مِنْ هَذَا الْبَابِ سَبْحَاتِ الدَّلَائِلِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْفُؤَادِ قَرِيبًا وَإِنْ أُرِدْتَ الْإِشَارَةَ فَقَدْ حُرِّمَ عَلَيْكَ لِقَائِهِ وَكُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ فِي أَرْضِ الْحَدِّ مَكْتُوبًا هَذَا مَا نَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ مِمَّا قَدْ سَأَلْتَهُ مِنْ عَبْدِهِ فَخُذْ مَا نَزَّلْنَا إِلَيْكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ.

و در توقیع حضرت ربّ اعلیٰ که در پاسخ به سؤالات میرزا سعید اردستانی عزّ نزول یافته چنین مذکور است:

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ... فلا يخفى عليك ان جوهریات معانی العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لانّ الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحة قدس الجلال من غير اشارة الانفصال و لا الاتصال كما امر على عليه السلام لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة، قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة. ثمّ قال: زدني بيانا. فقال عليه السلام: محو الموهوم و صحو المعلوم. ثمّ قال: زدني بيانا. قال: هتك الستر لغلبة السر. ثمّ قال: زدني بيانا. قال عليه السلام: جذب الاحدية لصفة التوحيد. ثمّ قال: زدني بيانا. فقال عليه السلام: نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره.

و لقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه و انّ الان ليس المقام مقام البيان و لقد ذكرته بعرفان حقيقة البيان بانّ بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الاّ بعد كشف الاستار و الحجب و حمل النفس على الرياضات الواردة في الصحف ....

و در تفسير الهاء چنين مسطور است:

الحمد لله الذي جعل طراز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين ... فيا ايها المتعارج الى معراج الحقايق و الناظر الى تلك السبحات الدقايق ان الذي انت اردته في الحال هو شأن الجلال في المبداء و المآل و انّ الحقيقة لن تدرك الا بنفى ماسواها و انّ جوهريات آيات العلم لم ينفع لمن اراد مقام ربّه في نفى السبحات و الاشارات و العلامات و الدلالات كما صرح بذلك قول من سكن في لجة الاسماء و الصفات بانّ الحقيقة هو كشف السبحات من غير اشارة و انّ تلك الرتبة موجودة في غيبك و حضرتك بل لا ظهور لك الاّ به ... و ان الامر بذلك اللطافة التي لا يحصيها احد الا الله اذا احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لا يعلم احد الا الله كما حين سئل الكميل عن علي عليه السلام اطرده روحى فداه بما سئل عنه لأن المسؤل عنه هو اقرب اليه منه و من لم ير نور الذي قد احاط سرّه و علانيته بحيث لم يك نوراً سواه فكيف يقدر ان يرى الحقيقة بالحقيقة و يشاهد سرّ الصمدانية بالنور الازلية ....

(مجموعه آثار، شماره ۸۶، صص ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۴)

و نیز حضرت ربّ اعلى در رساله سلوک می فرماید:

استقم يا سائل التقى فى مقام التوحيد ... فاذا سلكت هذا المسلك فقد فتحت على نفسك باب [الله] و رجوت ان تدخل الى ملك الكريم و لاهل البصيرة اشارات لطيفة فاكشف سبحات الجلال حتى الاشارة و امح الموهومات و اهتك الاستار و اجذب بالاحدية صفة التوحيد حتى طلع نور الصبح فى شمس حقيقتك و ادخل مدينة الوحدة و اغفل اهلك و اطف سراج كل من حجبتك عن الله تعالى ....

(مجموعه آثار، شماره ۵۳، صص ۶۰-۶۱)

و نیز حضرت ربّ اعلىٰ در اثرى ديگر چنين مى فرمايند:

الحمد لله الذى خلق كل شئى بامرہ و قدر مقادير كل شئى بقوله ... و ان سرّ الاسرار هذه الحقيقة التى قد طلعت لا تدور عليه الهندسة و لا الاشارات و ان فى السنة الاولى قد ظهر كشف سبحات الجلال من غير اشارة، ثم محو الموهوم و صحو المعلوم، ثم هتك الستر، ثم جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم نور اشرق من صبح الازل على هياكل التوحيد آثاره فلما دخل فى الخمسة صار النار نور الاو الصورة قد تمت و ان صورة الخمس صورة الانسان لا يتم خلقه الا بخمس سنين كما ارسلنا صورتك اليك فاذا اشهدت ذلك فاعلم بان ما نزل الله فى القران من القيامة و الساعة كلها قد قضت فى هذه السنين و هو خمسين الف سنة عند ربك و ان يوم الدين قد قضى و انالكل فى خلق بديع هذه نشأة الرجعة و هى برزخ بين الدنيا و الآخرة قد مضت الدنيا كلها و هى اول ظهور طلعة الله و اثبات حقيقة الاولية لمن فى ملكوت البداية و النهاية...

و نیز حضرت ربّ اعلىٰ در تفسير سورة والعصر چنین می فرماید:

... ثم من الحرف الثالث و الستين حرف الواو وّ العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات و الاشارات ثم وّ العبد بمقام صحو المعلوم ثم وّ العبد بمقام جذب الاحدية ثم وّ العبد بالمقام الذى امر على لکمیل حيث قال عزّ ذكره فى مقامات التوحيد اطف السراج فقد طلع الصبح ... و ان مراتب الصّالحات هى مختلفة بظهورات المقامات و منها الصلوة و انها تختلف مقاماتها بظهورات الاوقات و الا زمان و ان اصل العمل فى مقام الحقيقة هو كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات و ان المراد هو الذّات الظاهرة الذى تجلّى لكلّ بكلّ فى مقامات الامر و غايات ظهورات الخلق و انّ العبد لو اتصل الى مقام ذروة الامر لم يعمل عملاً الا بظهورات مبادئ الامر الذى هو مقام محو الموهوم و صحو المعلوم و جذب الاحدية لصفة التوحيد فى عالم الظهور و انّ لهذه الرتبة حدود فى نفسها اذا غفل احد عنها لتدخله فى ارض السبحات لانّ العبد كلما يترقى فى مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه ...".

(مجموعه آثار حضرت اعلىٰ، شماره ۶۹، صص ۶۴-۶۵ و ۹۷)

### ۳- حدیث حقیقت در آثار حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در کتاب ایتقان (صص ۶۵ - ۶۶) می فرماید:

... جميع اشياء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را. این است که می فرماید: "أَيُّكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ." و باز سلطان بقا می فرماید: "ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ." و در روایت کُمیل: "نورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ فَيَلْوَحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ." و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است أَشَدُّ دَلَالَةً وَأَعْظَمُ حِكَايَةً است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. ...<sup>۱</sup>

و در موضع دیگری از کتاب ایتقان (ص ۱۰۹) چنین می فرماید:

حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده: «كَشَفُ سُبُحَاتِ الجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ.» و از جمله سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امرالله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه الهی را بشنوند.<sup>۲</sup>

و در یکی از الواح نازله از قلم جمال اقدس ابهی چنین مسطور است:

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء. هذا كتاب من الذى حبس بما آمن بالله الى الذى نادى العباد الى ربه ليتفكر فى امرى ... فأعلم بأن الأحزاب اختلفوا فى الأسفار و منهم من قال انّ الخلق مسافرون الى مبدئهم و سلوكهم منحصر فى اربعة اسفار: السّفر الأوّل من الخلق الى الحقّ و فى هذا السّفر يرد العبد الى المناهل و الشّوارع و الهضب و الأتلال و أنّه كثير الاخطار بعيد المنازل و المراحل صعب مستصعب اسود كألليل الدّامس انّ السّالك فيه يعلو مرّة و يسفل اخرى و هو السّير بقدم التّوكّل و الانقطاع للصّعود الى ذروة الاختراع. مرّة تكشف الأحجاب عن وجهه و يرى آيات الله فى الآفاق و فى انفس العباد و مرّة يجده محجوباً لما تعتره الظّنون و الأوهام قال الله تبارك و تعالى سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم أنّه الحقّ

و فى هذا السّفر يأخذ السّالك جذب الآيات و ظهورات الأسماء و الصّفات و تجليات ربّه مبدء البدايات و النّهائيات و الذى خرق السّبحات بقدره ربّه مالك الأرضين و السّموات يصل الى السّفر الثّانى و هو السّفر فى الحقّ بالحقّ هذا مقام كشف سبحات الجلال من غير اشارة كما ورد فى الأخبار انّ كميل بن زياد النّخعى سئل احداً من الأولياء عن سرّ الحقيقة و رمز الالهية و غيب الأحديّة قال: الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة، قال: زدنى بياناً، قال: محو الموهوم و صحو المعلوم. قال: زدنى بياناً. قال: هتك السّتر لغلبة السّر الى آخره. و الذى هتك الأحجاب المانعة و السّبحات الظّنونية و محا الموهوم و تمسك بالمعلوم أنّه يرى الحقّ قائماً على الأشياء بحيث لا يرى شيئاً الاّ و

قد یرى الله غالباً عليه و قائماً فيه. لا شك ان الله تبارك و تعالى لم يزل لا يعرف بذاته و لا يدرك بكنهه السبيل مسدود و الطلب مردود. انه لم يزل كان مقدساً عن عرفان الممكنات و منزهاً من ادراك الموجودات، كل ما ميّزتموه بأوهامكم فى ادقّ معانيكم هو مخلوق مثلكم و مردود اليكم دام الملك فى الملك و انتهى المخلوق الى شكله و مثله و ينتهى العرفان من ذوى الايقان الى الاسم الأعظم الذى جعله الله مظهر نفسه و مطلع امره بين عباده من عرفه فقد عرف الله و من اطاعه فقد اطاع الله...<sup>۳</sup>

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

هو الاسم الاعظم المبین العليم الخبير - جوهر حمد و ساذج ثنا بساط قدس حضرت محبوبی را لایق و سزاست که لم یزل مقدس از اعلى و صف ممکنات بوده و لا یزال منزّه از ابهى ذکر کائنات خواهد بود ... اليوم مکلم موسى ظاهر و به انى انا الله ناطق و در ذکر این مقام به کمیل ابن زیاد نخعی می فرماید: اطف السراج فقد طلع الصبح، یعنی چراغ وهم و سؤال را خاموش کن به تحقیق که صبح حقیقت طالع شده. و این واضح و مبرهن است که بعد از اشراق شمس حقیقت سؤال از او لغو بوده و مثل آن است که بعد از اشراق آفتاب نفسی سؤال نماید که آفتاب کو و کجاست و این مقام بعد از محو موهومات و کشف سبحات ظاهر شده و می شود و در این مقام است که می فرماید: دلیله آیاته و ظهوره اثباته و این است مقام هو هو که در حدیث شریف مذکور است و مؤید این



بیان قول حقّ جلّ جلاله است که می‌فرماید: قل الله ثمّ ذرهم فی  
خوضهم یلعبون.

و اگر نفسی خالصاً لوجه الله در آنچه ذکر شده تفکر نماید و به  
طرف انصاف ناظر باشد از عالم و عالمیان فارغ شود و به تمام  
توجه به انوار وجه الهی توجه نماید. و آیات فرقانیّه و احادیث  
مأثوره در ذکر این مقام بسیار است نظر به اختصار به این مقدار  
کفایت رفت، انه لیهدی من یشاء الی صراط مستقیم، قوله تعالی:  
الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخر  
الشمس و القمر کلّ یجری لأجل مسمى یدبر الأمر یفصل الآیات  
لعلهم بلقاء ربهم یوقنون.

شکی نبوده و نیست که ذات قدم با وصف غیبیت مقدّس از ظهور  
و بروز بوده و احدی به آن فائز نشود مگر در ایام ظهور مظاهر  
الهی و منبع علوم ربّانی. هر نفسی به او فائز شد به لقاء الله فائز  
شده و الیوم که شمس حقیقت در قطب زوال مشرق است و کوثر  
وصال جاری و ساری اکثری از آن محروم و لب تشنه در تیه  
ضلالت متحیر و سرگردان مشاهده می‌شوند و بعضی از ناس که از  
کوثر عرفان نیاشامیده‌اند و از بحر معانی غافل، لقای الهی را که  
در آیه مبارکه مذکور است به لقای تجلی او در یوم قیامت تفسیر  
نموده‌اند و عالم بصیر مشاهده می‌نماید که آنچه گفته‌اند به وهم  
صرف بوده چه که ابداً قیامت را ادراک ننموده‌اند و معنی آن را  
نیافته‌اند و قیامت قیام مظهر نفس الله است بر امر. او است قائم  
و قیوم و مهیمن بر آنچه در آسمانها و زمین است....<sup>۴</sup>

و نیز حضرت بهاء الله می فرمایند:

### بنام مقصود عالم

لحظات الطاف الهیّه از مشرق آیات ربّانیّه به آن جناب متوجّه بوده و ان شاء الله خواهد بود و بر امثال آن جناب واجب است که در صدد آن باشند تا به قدرت الهی و قوّت و غلبه سلطان لایزالی حجابات موهومه را خرق نمایند و ناس را به مقام اطف السراج و قد طلع الصبح کشانند. شکی نبوده و نیست که حقّ واحد و سبیل وصول به او واحد است. حال ملاحظه نمائید بعد از ارتقای طلعت محمدی و جمال احمدی حزب اسلام چه مقدار متفرّق و مختلف مشاهده می شوند. گویا از کوثر توحید ننوشیده اند و از سلسبیل تجرید محروم مانده اند. اینقدر بدانید که سبب ضعف اسلام تفریق آن بوده. بسا از نفوس متوهّمه که سبب و علّت خسران خود و نفوس عباد گشته اند. باید آن جناب به ماء حیوان که از معین قلم رحمن جاری است اوهاماتی که در صدور و قلوب ناس نقش گرفته محو نمایند و کلّ را به سبیل مستقیم و نبأ عظیم که ناطق است دعوت کنند تا جمیع به یک اسم ناطق باشند و بر یک صراط ماشی. این است فوز اعظم و علّت نجات اهل عالم و کفی بالله شهیدا.

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ورقا، که به تاریخ غره شعبان سنه ۱۲۹۸ هـ. ق. ۱۸۸۱ م مورّخ می باشد چنین می فرمایند:

حمد مقدّس از ذکر و اصغاء مالک اسماء را لایق و سزااست که از آفتاب آسمان علم عالم انسان را منور فرمود ... فوالذی نفسی

بیده لله گفته و لله عرض می‌نمایم که شاید بعضی به قوت بیان حجبات را خرق نمایند و به انوار فجر یوم الهی و ما ظهر فيه فائز شوند. ان شاء الله حق جلّ جلاله تأیید فرماید تا به مقام اطفؤوا سراج الأوهام قد طلع صبح اليقين فائز شوند و لکن هیهات هیهات چه که اغراض نفسانیّه اغماض آورد و حجبات اوهامیه قلب و بصر را از مشاهده منع نمود. بعضی از احزاب که به اوهام و ظنون تربیت شده‌اند بسیار مشکل است نجات ایشان چه که به سلاسل ظنون و قیود اوهام مقید مشاهده میشوند ....

و در لوحی دیگر از قلم جمال قدس ابهی چنین نازل:

بسمه العلیم الخبیر - هذا کتاب نزل بالحق من سماء مشیة الرحمن علی اهل الاکوان ... ان اشکر الله بما یدک علی محو الموهوم و صحو المعلوم و کشف الغطاء عن وجهک و جعلک من المتبصرین لو کان عندک ملاء الأرض من الذّهب الخالص و انفقتها ما بلغت الی هذا المقام الا بعد اذنه و انه لهو الحق و عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. كذلك یختصّ الله من یشاء بفضل من عنده و انه لهو الأقدر الأقدرین ....

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء

یا ایها الطائر بقوادم الایقان فی هوآء المعانی و البیان و المطرّز بطراز الحکمة و التّبیان قد حضر لدی المظلوم کتابکم الذی اصبح مزیناً بذکر الاسم المکنون و الرّمز المخزون و سمعنا ما هدرت به

ورقاء الذكر على افنان سدره فؤادك و وجدناك سابقاً في بحر  
 القدر الذي كان سرّاً من سرّ الله و حرزاً من حرز الله و مختوماً  
 بختام الله. نسل الله تعالى بأن يريكم الشمس المشرقة من قعره و  
 أنّها لهي السرّ و سرّ السرّ و السرّ المجلّل بالسرّ و بها محت الظنون و  
 الأوهام و اشرفت شمس الايقان من افق ارادة الرّحمن و بها ماج  
 البحر و هاج العرف و سرت نسمة الله فيما سواه طوبى لمن فاز بها  
 منقطعاً عن دونها مرّة تريبها على صورة النّار و لهيبتها و اخرى كأنّها  
 ماء الحيوان لأهل الامكان و الدرياق الأعظم لبرء العالم. لعمرك  
 من وجد عرفها لن يغفل عنها ولو يجتمع عليه من على الأرض  
 بسيوف شاحذة و قضب نافذة و يرى اعماله و اذكاره كلّها ذكراً  
 واحداً و حاله في خدمة امرالله سرمداً. نسئله تعالى ان يوفّقنا على  
 عرفان هذا المقام الأعلى و المقرّ الأسنى و يؤيّدنا على محو  
 الموهوم و صحو المعلوم أنّه لهو المهيمن القيوم.

و بعد قد تبرهن بالبرهان انّ ذكر حضرتكم هذا المسجون الذي  
 امسى متروكاً عن العالم لم يكن الا لوجه الله نسئله بأن يجزيكم  
 احسن الجزاء و يؤيّدكم على ما يبقى به ذكركم بدوام اسمائه  
 الحسنی و صفاته العلیا أنّه لهو الحاکم على ما يشاء بسلطانه  
 المهيمن على العالمين و الحمد لله ربّ العالمين.<sup>5</sup>

و نیز در لوحی دیگر از قلم جمال قدم چنین نازل:

هو الشاهد العليم الخبير - يا اسمى عليك بهائي و عنائتي ...  
 الهی الهی لك الحمد بما انزلت الدليل و اظهرت السبيل و دعوت  
 العباد الى افقك الاعلی و الذروة العلیا المقام الذي فيه ارتفع

ندائك الأهلی و حفیف سدرۃ المنتهی اسئلك یا مولی الأسماء و فاطر السمآء بخبآء مجدك الذی ارتفع علی اعلی الأعلام بأمرک و قدرتک و بظهورات عنایتک و نفحات ایامک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بحبلک و ناطقاً بذكرک و قائماً علی خدمة اولیائک. ای ربّ ایّدنی علی خرق سبحات الجلال و محو الموهوم و صحو المعلوم لأكون ثابتاً علی حبک و راسخاً علی امرک ثمّ قدر لی من قلمک الاعلی خیر الآخرة و الأولى و ما ینور لی فی کلّ عالم من عوالمک. انک انت المقدر علی ما تشآء لا تمنعک قوّة العالم. انک انت القویّ العزیز العظیم ....

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید:

بنام خداوند یکتا - مکتوبی از شما رسید. آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر واضح و مبرهن است. بشنو ندای مظلوم آفاق را، از حقّ بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم ....  
(مائدة آسمانی، ج ۱، صص ۷۸-۷۹)

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

حبیب روحانی جناب آقا سید فرج الله علیه سلام الله ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

از قبل فرموده اند در وصف حقیقت اگر نفسی اراده عرفانش داشته باشد باید سبحات جلال را کشف نماید من غیر اشاره و از

برای این سبحات معانی شتی بوده و هست. در رتبه اولیه و مقام اول مقصود از سبحات علمای ایران بوده و هستند، چه که مانع از عرفان حق جلّ جلاله و تقرّب به اصفیا و اولیا آن نفوسند. لازال سبب اختلاف و علت انقلاب ایشان بوده‌اند. و در مقام ثانی و رتبه اخری اسبابی است که انسان را از حق منع می‌نماید. این اسباب گاهی اشیاء ظاهره است و هنگامی امور وارده و در مقامی اوهام و ظنون است که اغلظ از جبال مشاهده می‌شود و بعد از ملاحظه و تفرّس تمام مشهود می‌شود که مطالع آن همان نفوس غافله‌اند که ذکر شد ولکن نزد ابطال و رجال سبحات عالم و حجابات امم لایق ذکر نبوده و نیست. به اصبع توکل خرق نموده اند و به عضد انقطاع در هم شکسته‌اند یعنی اصنام اوهام را جلّت مقاماتهم و عظمت شئونهم و مراتبهم لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکرالله. ایشانند مظاهر استقامت و مطالع آن در جمیع احوال به حق ناظرند و از دوش فارغ. تغییر و تبدیل عالم و حوادث آن ایشان را تغییر ندهد و محزون نسازد. لله عاملند و لله ناطق و الی الله متوجه و علی الله متوکل. هنیئاً لهم و مریتاً لهم...<sup>۶</sup>

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

یا حسین ان شاء الله به انوار آفتاب حقیقت روشن و منیر باشی و به ذکر الهی که از اعظم اعمال است ناطق چه مقدار از نفوس که در کنال طلب و عطش مشاهده شدند. چون بحر حیوان در امکان ظاهر شد از او محروم ماندند چه که قادر بر محو موهوم و

صحو معلوم نشدند و این عدم توفیق بما اکتسبت ایدیهم من قبل بوده.

حمد کن محبوب عالم را که مؤید شده بر این امر بزرگ و از او بخواه که دوستان را بر این امر خطیر مستقیم دارد چه که اوراق اشرار و نفاق ناعقین ظاهر و مرتفع است. طوبی للذین نبذوا ما سوی الله عن ورائهم . اخذوا ما امروا به من لدن مقتدرِ قدیر. البهاء علیک و علی من فاز بهذا الامر العظیم.

(مجموعه‌ای از الواح، ص ۱۴۳)

## یادداشت‌ها

- ۱- برای مطالعه مطالب مربوط به "روایت کمیل" که در بیان جمال قدم آمده است به قاموس ایقان (ج ۲، صص ۷۸۱-۷۸۵) مراجعه فرمائید.
- ۲- برای مطالعه مطالب مربوط به "قول حضرت امیر را ادراک نما..." به قاموس ایقان (ج ۳، صص ۱۲۷۰-۱۲۷۵) مراجعه فرمائید.
- ۳- در این لوح مبارک عبارت "سزیه‌م آیاتنا..." فقره‌ای از آیه شماره ۵۳ در سوره فصلت (۴۱) در قرآن مجید است. برای ملاحظه شرح مطالب در باره "السبیل مسدود..." به قاموس ایقان (ج ۲، صص ۸۶۵-۸۶۶) مراجعه فرمائید. عبارت "کل ما میز تموه..." مأخوذ از حدیثی است که در بحارالانوار (ج ۶۹، ص ۲۹۳) و کلمات مکنونه (ص ۱۹) آمده است.
- ۴- برای مطالعه مطالب مربوط به "دلیله آیاته..." به ذیل "السبیل مسدود..." در قاموس ایقان (ج ۲، صص ۸۶۵-۸۶۶) مراجعه فرمائید.

جمال قدم در لوحی می‌فرمایند:

... نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يَزَلْ كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَزَالُ يَكُونُ كَمَا كَانَ، قَدْ انْقَطَعَ السَّبِيلُ إِلَى عِرْفَانِ ذَاتِهِ وَقَصَرَ الدَّلِيلُ عَنِ الْبُلُوغِ إِلَى إِدْرَاكِ كُنْهِهِ، السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ دَلِيلَةُ آيَاتِهِ وَظُهُورُهُ إِثْبَاتُهُ الْغَنِيُّ عَنْ ذِكْرِ دُونِهِ وَالْمُسْتَغْنَى عَنْ وَصْفِ مَا سِوَاهُ....

(لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۸۰)



مقصود از "مقام هو هو که در حدیث شریف مذکور است" حدیث مروی از امام جعفر صادق است که در آن می‌فرمایند: "لنا حالات مع الله هو فيها نحن و نحن فيها هو و مع ذلك هو هو و نحن نحن". برای مطالعه این مطالب به ذیل "انا هو و هو انا" در قاموس ایتقان (ج ۱، ص ۱۶۶) مراجعه فرمائید.

عبارت "قل الله ثم ذرهم..." فقره‌ای از آیه ۹۱ در سوره انعام (۶) است. عبارت "ليهدى من يشاء..." نیز مأخوذ از آیات قرآنی نظیر آیه ۱۴۲ در سوره بقره (۲) است. عبارت "الذی رفع السموات بغير عمد..." نیز آیه ۲ در سوره رعد (۱۳) در قرآن مجید است.

۵- عبارت "بحر القدر الذی کان سرّاً من سرّ الله..." که در این لوح مبارک آمده ناظر به حدیث حضرت امیرالمؤمنین است که در الانوار النعمانیة (ج ۱، صص ۲۹۹-۳۰۰) به این نحو نقل گردیده است:

قال امیر المؤمنین (ع) فی القدر ألا انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله، مختوم بختام الله سابق فی علم الله وضع الله العباد عن علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم؛ لأنّهم لا ینا لونه بحقیقة الربانیة و لا بقدرة الصمدانیة و لا بعظمة النورانیة و لا بعزة الوجدانیة؛ لأنّ به بحر زاخر خالص لله عزّ و جلّ؛ عمقه ما بین السماء و الأرض و عرضه ما بین المشرق و المغرب أسود كاللیل الدامس کثیر الحیات و الحیتان یعلو مرّة و یسفل أخرى فی قعرها شمس تضیی، لا ینبغی ان یطلّع علیها الاّ الله الواحد الفرد فمن تطلّع علیها فقد ضادّ الله

عزّ و جلّ فی حکمه و نازعه فی سلطانه و کشف عن ستره و سرّه و  
 باء بغضب من الله و مأویه جهنّم و بئس المصیر.

برای ملاحظه مطالب مربوط به "سرّ" که در این لوح مبارک مذکور شده  
 به یادداشت‌های مندرج در ذیل بخش اول از فصل اول مراجعه فرمائید.

۶- عبارت "لا تلهیهم..." در این لوح مبارک فقره‌ای از آیه ۳۷ در سوره  
 نور (۲۴) در قرآن مجید است که می‌فرماید: "رجال لا تلهیهم تجارة و لا  
 بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوماً تتقلب فیہ  
 القلوب و الابصار".

#### ۴- حدیث حقیقت در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

بواسطه جناب آقا میرزا آقا

جناب میرزا ابراهیم خان و جناب عزت الله خان علیهما

بهاء الله الأبهی

ای دو شمع افروخته محبت الله الحمد لله کشف سبحات جلال شد  
و هتک الستر لغلبة السرّ گردید و محو الموهوم و صحو المعلوم  
شد. انوار صبح توحید درخشید و ظلام اوهام محو و نابود گردید.  
آیات هدی ترتیل شد و معانی تنزیل تأویل گردید. فضلا و علما  
مصدق ألم تر انهم فی کلّ وادیهمون گشتند زیرا خویش را دانا و  
دیگران را نادان می شمردند. الحمد لله بی نصیبان بهره و نصیب  
گرفتند و دوران نزدیک شدند و محرومان محرم راز گشتند. فقیران  
به گنج روان پی بردند و علمای مغرور مخدول و منکوب شدند و  
مبتهلان مهجور فیض موفور یافتند. این است که می فرماید ذلک  
من فضل الله یؤتیه من یشاء و یختصّ برحمته من یشاء و علیکما  
البهاء الأبهی!

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

شیراز

جناب میرزا محمد باقر هشیار علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای هوشیار بیدار، سروش یار بود که به هوش آمدی و ندا به گوش رسید. سمع اصم البتّه ندای الهی نشنود و نطق ابکم بثناء ربّانی نپردازد. الحمد لله قوه سامعه شدید بود که اذن صاغیه کلمه الهی استماع نمود. حمد خدا را از سرگردانی نجات یافتی و به مرکز هدی التجاء نمودی. البتّه پی در پی کشف اسرار گردد و واقف به آثار شوی و هتک استار نمائی و غلبه سر آشکار شود. محو الموهوم گردد و جمال معلوم جلوه نماید. امیدم چنان است که یوماً فیوماً ترقی نمائی تا به جوهر مقصود رسی و غنای حقیقی یابی و به گنج روان پی بری و حجج و برهان بنمائی و دلیل جلیل اقامه کنی.

سؤال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی. این لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکنون بود. ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زبرجدی مندرج و مندمج است. و علیک البهائے الأبھی.

abdul-Baha abbas - حیفا ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۸

و در لوحی دیگر چنین مذکور است:

بواسطه حضرت ادیب دبستان الهی

جناب آقا سید علی اصفهانی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ایها الفاضل الواقف الأسرار انی اتضرع الی العزیز المختار و  
ابتهل فی اللیل و النهار و ادعو لک التأيید و التوفیق مع الأبرار و  
العون و الصون من الأشرار فعلیک بالتھیماً الأسفار الی سائر الأقطار  
و لاسیما الناحیه المقدسه وادی السلام لعلک تهدی نفوساً خائضه  
فی بحور الأوهام غافله من هذه الأيام تائهة فی فیافی الجهل و  
العمی سابحة فی بحار الضلالة و الغوی یتغمغمون بالعلوم و  
یحتجبون عن محو الموهوم و صحو المعلوم و یتتممون بالفنون و  
لا یعرفون ماذا یقولون کأنهم ببغاء او عجل جسد له حوار اصواتهم  
ترجیع صوت الصدی لعل الله یحدث بذلک امرأ و علیک البهء  
الأبهی. عع<sup>۲</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در خطابه مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس چنین  
می فرماید:

هو الله

امروز می خواهم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان  
کنم. در سال سوم ظهور باب یک روز جمال مبارک را در طهران  
حبس نمودند. فردا جمعی از امراء و وزراء دولت اعتراض کردند  
و وساطت نمودند. جمال مبارک بیرون آمدند. بعد در سفر  
مازندران وقتی که رو به قلعه شیخ طبرسی تشریف می بردند شبانه

جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بردند به شهر آمل. روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند. هر صنفی با اسلحه‌ای، نجار با تیشه، قصاب با ساطور، زارع با بیل و کلنگ. مقصودشان این بود که به هیئت اجتماع جمال مبارک را شهید نمایند. علماء شروع به سؤالات علمیه نمودند. هر سؤالی کردند جواب کافی شافی شنیدند. جمال مبارک حقیقت ظهور را به ادله و براهین ثابت فرمودند. علماء عاجز ماندند. در صد برآمدند که از نوشتجات چیزی بدست آرند. لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از خادمین جمال مبارک که موسوم به ملا باقر بود درآوردند. در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که می‌فرماید «محو الموهوم و صحو المعلوم». ملا علی جان که یکی از علمای آمل بود صدا را به خنده بلند کرد، گفت: "فضیلت باب معلوم شد. کسی که صحو را به صاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است. صحو باید به سین نوشته شود. باب غلط نوشته."

جمال مبارک فرمودند «جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید. این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است. در جواب کمیل ابن زیاد نخعی در وقتی که از آن حضرت سؤال از حقیقت می‌نماید چند فقره جواب می‌فرمایند. در هر مرتبه عرض می‌کند زدن بیانی تا آنکه می‌فرمایند محو الموهوم و صحو المعلوم، یعنی کسی که طالب فهم حقیقت و وصول به حق است باید قلب را از موهومات و مسموعات تقلید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به

آنچه مظهر ظهور می‌فرماید. از موهوم بگذرد و به معلوم ناظر گردد. در وقت ظهور رسول‌الله یهود و نصاری هرگاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و به آن حضرت ناظر شده بودند به حقیقت می‌رسیدند. این کلمهٔ صحو به صاد به معنی هوشیاری است و سهو به سین به معنی فراموشی و غفلت است. بسیار فرق است مابین این دو کلمه. شما سهو نمودید و غفلت کردید. این عبارت صحیح نوشته شده."

چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد جمیع مبهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کلّ دانستند که آن آخوند از علم عاری و بریست. ...  
(مجموعهٔ خطابات، صص ۱۲۲-۱۲۵)

## یادداشت‌ها

۱- عبارت «أَلَمْ تَرَ...» در این لوح مبارک آیه ۲۲۵ در سوره شعراء (۲۶) در قرآن مجید است. عبارت «ذَلِكْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...» نیز مأخوذ از آیات ۷۳-۷۴ در سوره آل عمران (۳) است که می‌فرماید: «... قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»

۲- عبارت «عجل جسد» در این لوح مبارک اصطلاحی قرآنی است که دو بار در آن سفر مجید آمده است. در آیه ۱۴۸ در سوره اعراف (۷) می‌فرماید: «وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا...» و در آیه ۸۸ در سوره طه (۲۰) می‌فرماید: «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا...».



## ۵- شرح حدیث حقیقت از جناب حاجی

### محمد اسماعیل ذبیح کاشانی

توضیح: جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی فرزند حاجی محمدحسن پریا و برادر حاجی میرزا جانی کاشانی است. او که در لوح رئیس از قلم جمال قدم به «انیس» ملقب گشته در سال ۱۲۸۵ هـ. ق. ۱۸۶۸ م در گالیولی به حضور جمال قدم مشرف گردید و در حدود سنه ۱۲۹۷ هـ. ق. ۱۸۸۰ م در تبریز به ملکوت ابهی صعود نمود. حاجی محمد اسماعیل ذبیح به شعر و شاعری علاقه و فیر داشته، در شعر عارف تخلص می نموده و از او قصاید، غزلیات و مثنوی مفصلی در چند دفتر به جا مانده است. شرح حال حاجی محمد اسماعیل کاشانی تحت عنوان عارف کاشانی در تذکره شعراء (ج ۳، صص ۱۳۴-۱۳۸) به طبع رسیده و شرحی در باره عائله ذبیح در صفحات ۱۴۹-۱۵۰ کتاب «یادنامه مصباح منیر» نیز انتشار یافته است.

جناب حاجی محمد اسماعیل را شرحی به نظم در باره حدیث حقیقت در دست است که در دفتر سوم مثنوی ایشان مذکور شده و مثنوی مزبور در مجموعه ای خطی از اشعار مشارالیه مندرج می باشد.

مجموعه اشعار مورد بحث با شماره ۷۸۷ در مجموعه کتاب های دکتر میناسیان در کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس محفوظ است. اشعاری که ذیلاً در شرح حدیث حقیقت به نظر خوانندگان گرامی

خواهد رسید عیناً از روی مجموعه خطی مذکور تسوید شده و مطابقت آن با نسخه‌ای دیگر میسر نگردیده است.

مطالبی که به نثر در شرح ذیل در پراگمتر آمده عیناً منقول از نسخه خطی فوق است، اما هر جا توضیح و یا ارائه مأخذی ضروری بوده، این قبیل مطالب طبق شماره‌هایی که در گروه [ ] قرار گرفته به قلم این عبد تحت عنوان «یادداشت‌ها» به انتهای اشعار اضافه گردیده است. ذیلاً شرح حدیث حقیقت از حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی را مندرج می‌سازد:

(حدیث کمیل که مدت‌ها در دل کمیل بود که از شاه ولایت سؤال نماید از حقیقت، محفلی خالی از اغیار نیافت تا روزی از حضرت سؤال نمود و حضرت جواب فرمودند که جز من حقیقتی نیست که ظاهر شود.)

یک حکایت از کمیل ابن زیاد	آن که سائل گشت مر ربّ عباد
دارم و گویم به عشاقان حقّ	عارفان و والهان محترق
بودش در دل که بپرسد از ولی	از حقیقت آن که بُد سرّ خفی
محفلی خالی ز اغیار او نیافت	زین سبب در فکر بود و می‌گداخت
تا که روزی گشت با حضرت ردیف	تا رود در غزوه با ذات شریف
فرصت از اغیار دید و لب گشود	گشت سائل نزد آن سلطان جود
ما الحقیقة؟ ای امام المتقین	کشف کن بر من حقیقت ای مهین
در جوابش گفت سرّ کردگار	بازگویت با حقیقت هان چه کار
گفت شاهان من نیم از اهل سرّ؟	کشف کن بر من تو سرّ مُستسرّ [۱]

در جوابش گفت آن ربّ انام جز حقیقت نیست چیزی و السلام  
 آن حقیقت نیست جز من جلوه‌گر جلوه‌ام را بین تو از هامون شهر  
 گر تو را عین حقیقت بین بُدی با وجود من سؤالت چون بُدی  
 غیر حقّ پیدا نما و از حقّ گریز حقّ بحت بات هستم ده تمیز  
 حقّ بین و حقّ بگو و از حقّ شنو حقّ دهد پندت کمیلم گوش شو  
 (عارفی را در خرابه دیدند که جستجو می نمود. گفتند چه میجوئی؟  
 گفت برخلاف آنچه مردم می جویند، مردم حقّ می جویند و نیابند و من  
 غیر حقّ می جویم و نیابم و فی الحقیقه چنین است.) [۲]

در خرابه عارفی دیدند خلق جستجو می کرد او در ما خلق  
 گفتند ای عارف چه میجوئی بگو گفت غیر از آنچه خلقند جستجو  
 خلق می جویند خدا در رهگذر پس نیابند با ظهوری مشتهر  
 من هم جویم خلاق جز خدا لیک کی یابم چون گشتم جدا  
 غیر حقّ نبوّد عزیزم گوش دار حقّ بین و حقّ بگو و هوشدار  
 بگذر از عارف تو سائل کن بیان آن کمیل آن سائل ربّ زمان  
 چون نبودش چشم حقّ دیدن عیان باز سائل گشت مرشمس جهان  
 شرح کن بر من حقیقت ای جناب ای که هستی تو مثال آفتاب  
 گفت آن حضرت نباشد وقت آن تا حقیقت را برت سازم عیان  
 آن حقیقت هست الان سرّ سرّ وقت نبوّد تا که گردد مشتهر

آن حقیقت می شود ظاهر بدان  
 چون که یوم الله باشد آن زمان  
 هست چون ذاتش منزّه از بیان  
 لابه و الحاح را از حدّ فزود  
 جوش آمد، گفت آن سرّ الاله  
 عدد های هویت آن جناب  
 در ظهور قائم موعود آن  
 می شود ظاهر همان سرّ نهران  
 هم ظهور و هم خفایش عین آن  
 تا که دیگ رحمت ربّ ودود  
 کی کمیل نیک زاد با وفا  
 می شود ظاهر مثال آفتاب

(عدد ها پنج است، پنج تجلّی ظاهر شود)

گفت شاهها شرح کن معنی آن  
 چون توئی عارف بر آن سرّ نهران  
 در جوابش گفت شیر ذوالجلال  
 کشف کن از ذات سبحات جلال

(کشف سبحات الجلال من غیر الاشارة، یعنی بردار پرده های جلال را بدون این که اشاره نمائی. این در ظاهر جناب شیخ احمد احسائی با جناب سید کاظم رشتی بودند که کشف سبحات نمودند بدون این که اشاره نمایند.)

سبحه را از وجه آن سلطان خرد  
 سبحه باشند این علمای زمان  
 زین سبب فرمود آن شمس جهان  
 این ظهور شیخ و کاظم شد عیان  
 سبحه را برداشتند از وجه حقّ  
 غیر اشاره بیاید کشف کرد  
 مانعندی از ظهور شمس هان  
 برطرف کن سبحه را از وجه آن  
 کشف کردند جمله استار زمان  
 که نبینند غیر حقّ در ما خلق

بس علما گشته دشمن آن جناب      خلق را مانع که گردند کامیاب  
گفت یا ربّ آن نما زدنی بیان      چون که هستی تو خداوند زمان  
در جوابش گفت آن حضرت چنین      آن که باشد پادشاه متّقین  
(محوالموهوم و صحوالمعلوم یعنی موهومات خود را بزدا از صفحه قلب  
و معلومات خود را که مقام یقین باشد از آئینه ثابت بدار اگر می  
خواهی.)

محو کن تو جمله موهومات را      صحومی بایست معلومات را  
آن ظهور باب کان ربّ علی      دو تجلی کرد آن شمس هدی  
دعوی اوّل منستم باب حقّ      بر مدینه نیست جز در در خلق [۳]  
زین سبب شد تابع قول نبی      که منستم آن امام و آن ولی  
هان منم آن صاحب عصر و زمان      پُر شد از نورم زمین و آسمان  
چون که در او هام بودی مستتر      محو فرمودی و کردی مشتهر  
باز گفت زدنی بیان ای مقتدا      تا شوم از عالم امکان جدا  
(هتک الستر لغلبة السرّ یعنی پاره کن حجابها را تا غالب شود  
حقیقت.)

هتک سرّ کن تا حقیقت آشکار      گردد و غالب شود در روزگار  
پاره کن استار تا بینی نگار      آن که باشد آیتی از کردگار  
آن ظهور حضرت قدوس بود      هتک کردی هر ولی را در شهود

آن کلامی که گریزند خلق ازو      گفت آن شه جمله بگذشتند زجو[۴]  
 جمله را در بحر باقی راه داد      چون که بودی آن خ داوند عباد  
 کلّ شدند سایر در اطراف وجود      سیر کردند تا که دیدند آن ودود  
 عدد اصحاب بدر گشتی عیان      سیصد و سیزده پیامد تو بدان  
 باز گفت زدنی بیانا ای ولی      کشف کن بر ما تو آن سرّ خفی  
 آن حقیقت که بدستی سرّ سرّ      ساز بر ما ای خداوند مشتهر  
 (جذب الاحدیة لصفة التوحید، یعنی حقیقت ظاهر می شود و کلّ را  
 جذب می کند بر صفت توحید.)

گفت جذب الاحدیة تو بدان      صفة التوحید آمد در جهان  
 آن ظهور سرّ آن ربّ علی      بود در ماکو بدان ای مقتدا  
 جمله استار از وجهش گشود      جذب کلّ فرمود آن سلطان جود  
 گفت شاهها کن بیان را تو زیاد      چون توئی عارف به اسرار معاد  
 در جوابش آن خداوند مبین      گفت حقّ غارب نگردد ای مهین  
 (نور اشراق من صبح الازل فیلوح علیٰ هیاکل التوحید آثاره، یعنی ظهور  
 به چهار تمام شد از حقیقت نوری اشراق می کند بر آئینه ازل و ازل  
 غفلت از مجلی می کند و خود می بیند.)

گفت نور اشراق صبح ازل      لیک می گردد ازل بل هم اضل[۵]  
 چون که باشد صبح کاذب تو بدان      بعد از آن آن صبح صادق شد عیان

نور آن پُر کرده این ارض و سماء	هست ظاهر آن خداوند بهاء
می شود خاموش آن ربّ جهان	از برای امتحان و افتتان
لیک باشد آن حقیقت لم یزل	می کند اشراق به مرآت ازل
تربیت فرماید در باطن بدان	لیل پندارند این خلق جهان
اسم خود را می کند آن شه بلند	از برای حکمتی ای مستمند
حقّ شناسند و شوندی با فتور	تا ببینند خلق و می دارند شعور
از مسمّی قتل آنها شد وَجِب	یا به اسم گردند جمله محتجب
نفی بایست کرد اسماء هر جهات	اعرفوا لله است نه اسماء صفات

(حدیث معتبر بود، اعرفوا الله بالله و النبی بالنبوة و الولی بالولاية، یعنی خدا را به خدا شناسید در یوم الله، و نبی را به نبوت آن شناسید، نه به خارق عادت، و ولی را به ولایت او شناسید، نه به معجزات.) [۶]

تا شوید عارف خدا و مجتمع	چون جبالی جمله محکم مرتفع
هم شوید غافل از آن ربّ علی	نی به اسم مشغول غافل از بهاء
زین سبب او غافل و مهجور گشت	اسم خود دید از مسمّی دور گشت
صبح گردد طالع و شمس حقّ دیار	پس بفرمود آن ولی کردگار

(اطف السّراج فقد طلع الصبح، یعنی خاموش کن سراج را که صبح حقیقت آشکار شود.)

بین چه خوش فرمود آن وجه جمیل	اطفاء السّراج گفتا با کمیل
------------------------------	----------------------------

کن تو خاموش این سراج ازلی  
 پس بکش تو این چراغِ اِسْمِیت  
 تو چراغِ جمله اسماء را بکش  
 صبح صادق بعد از آن شد آشکار  
 با ظهوراتی و با نور و ضیاء  
 کی سراج را نزد آن باشد ضیاء  
 یا که باشد نور آن را بی ثمر  
 گر قمر هست یا سراج است یا نجوم  
 ز آن که او مردود گردد هم دنی  
 تا کنی ادراک تو آن ذات بحت  
 ذات غیب من آمدم میدار هفت  
 می شود ظاهر بها ربّ نهار  
 می شود طالع همان شمس هدی  
 کن تفکر یک دمی با خود بیا  
 نزد شمس حقّ وجودش بی اثر  
 نزد شمس حقّ نباشد غیر بوم

(این مثل را در توقیع این فانی، ذبیح، خود طلعت ابهی زده اند که همه اشیا طالب نهارند الا این سه که قمر و نجم و سراج است.) [۷]

حقّ از این شمس سماء ظاهر تر است  
 شمس از غیب سحاب آمد پدید  
 جمله آفاق نورش شد عیان  
 ز آن که تقلید پدر با مادران  
 هست تقلید ای عزیز وهم و خیال  
 با چنین حالت خدا دیدن محال  
 تا قدم در عالم بالا نهی  
 بل سمائی شمس از آن باهر است  
 از رخس پرده برافکندی جدید  
 در ترشّح مکفهرات بیان  
 مانع از تقلید حقّ شد هر زمان  
 با چنین حالت خدا دیدن محال  
 تا قدم در عالم بالا نهی



## یادداشت‌ها

۱- برای مطالعه مطالب مربوط به «سر» به یادداشت‌های مندرج در انتهای بخش اول از فصل اول این کتاب مراجعه فرمائید.

۲- جمال قدم در لوح مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» می‌فرمایند:

... حکایت کنند از عارف نوری که روزی در کنارگوری به کمال جدّ تفحص می‌نمود و تجسس می‌فرمود. پرسیدند که چه می‌کنی. فرمود که غیر آنچه مردم می‌کنند. سائل را حیرت افزود و مجدد مبالغه نمود. بعد فرمود که ای برادر مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر او را آنچه خواهم نیابم .... (مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۴۹)

۳- اشاره است به حدیث "انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب" (شرح گلشن راز، ص ۲۸۰). در تعلیقات این کتاب (ص ۶۶۵) در باره مآخذ دیگر این حدیث چنین آمده است:

انا مدینه ... - ینابیع الموده، ص ۷۲؛ شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۶؛ الغدیر، ج ۶، ص ۷۹؛ و با مختصر تفاوتی: کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۳؛ المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۶. این حدیث به صورت‌های دیگر نیز آمده است. ر.ک. ینابیع، صص ۷۱-۷۳ و فضائل شیعه، ص ۱۵.

۴- مصرع "آن کلامی که گریزند خلق از او" ناظر به احادیث اسلامی و بیانات شیخ احمد احسائی است. حضرت باب در کتاب بیان فارسی (صص ۲۷۵-۲۷۶) می‌فرمایند:

... این است سر قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمی شوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حق ایشان می کند. بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین (ع) بردار، تو برمیداری؟ فی الفور ابا و امتناع نمود که حاشا و کلاً. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر نمی کند ....

و حضرت بهاء الله در باره مطلب فوق در یکی از الواح مبارکه (لثالی الحکمة، ج ۲، صص ۶۰-۶۱) چنین می فرماید:

حضرت اعلی در این مقام در بیان فارسی ذکر فرمود از قول شیخ أحمد احسائی علیه بهاء الله که نفسی از ایشان سؤال نمود از کلمه که قائم به آن تکلم می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز از اتقیای آن ظهورند متحمل نمی شوند، جناب شیخ از ذکر کلمه ابا و امتناع فرمودند و قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ أَنْ تَحْمِلَهَا، بعد از اصرار فرمودند اگر قائم به تو بفرماید دست از ولایت امیر المؤمنین بردار برمیداری، فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً، و نقطه در این مقام می فرماید: و ظاهر است نزد اهل حقیقت که حضرت شیخ کلمه را از لسان قائم باو شنوند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد، انتهی. قسم به آفتاب قدم

که از اُفُقِ سَجْنِ اَعْظَمِ طَالِعِ اسْتِ، اِگَرِ نَفْسِي دَرِ اَيْنِ بِيَانِ مُنْقَطِعاً  
عَنِ التَّقْلِيدِ وَ الْاَوْهَامِ تَفَكَّرْ نَمَائِدْ بَرِ عِظْمَتِ اَمْرِ مَطَّلَعِ مِشْوَدِ وَ هِيْجِ  
ذِكْرِي اَوْ رَا اَزْ ذِكْرِ اَعْظَمِ كِهْ بَيْنِ اُمَّمِ نَاطِقِ اسْتِ مَحْجُوبِ  
نمیسازد....

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی دیگر (اسرار‌الآثار، ج ۵، ص ۲۳۷) می  
فرمایند: "علماء امامیه برآنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در  
بیت‌الله به کلمه‌ای نطق میفرماید که نقباء از آن کلمه اعراض مینمایند و  
فرار اختیار میکنند."

حدیث امام جعفر صادق در باره فرار نقباء به نقل از بحارالانوار (ج ۵۲،  
ص ۳۲۶) چنین است:

قَالَ الصَّادِقُ (ع): كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَى مَنبِرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلِهِ  
أَصْحَابُهُ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ هُمْ أَصْحَابُ  
الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حَكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ، حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ  
قِبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمِ مَنْ ذَهَبَ عَهْدَ مَعَهُودِ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص)  
فِيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَ أَحَدُ عَشَرَ  
نَقِيبًا كَمَا بَقُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (ع).

فِيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا، فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ  
إِنِّي لِأَعْرِفَ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ.

**توضیح:** أجفل القوم أي هربوا مسرعين.

۵- عبارت «بل هم اضل» در آیه ۱۷۹ در سوره اعراف (۷) آمده است.

۶- اشاره است به حدیثی که متن آن در ذیل یادداشت‌های بخش اول از فصل اول این کتاب نقل گردید. متن حدیث در اصول کافی (ج ۱، ص ۸۵) نیز آمده است.

۷- متن لوح جمال قدم که جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح به آن اشاره نموده‌اند به شرح ذیل است. در فقره‌ای از این لوح که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ (شماره ۵۱، صص ۲۲۴-۲۳۵) نیز موجود می‌باشد، حضرت بهاء الله چنین می‌فرمایند: "... حال بأسی بر شمس نبوده. ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده. حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم ...".

جناب ذبیح فی الکاف

هو المقدّس الأَمَنع الأَبهَى

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعلّ يحرق بها كلّ الحجابات و الاشارات و يجعل انفسهم خالصاً لله المقتدر العزيز الجميل. تالله الحقّ من يقرء آيات الله على شأن الذي يجري من لسانه لينقطع عن كلّ من في السّموات و الأرض و يتقرّب الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير. ولو يطلعنّ العباد بحبّ الذي يجري منه حينئذ تلك الكلمات ليفدينّ انفسهم لهذا المظلوم الذي ابتلى بين يأجوج النّفاق و لن يجد لنفسه ناصرّاً الا الله الملك العزيز الكريم.

وانك انت يا ذبيح ان استمع لما يوحى عن جهة الكبرياء مقرّ الذى استوى عليه عرش ربك العلى الأعلى باننى انا حى فى الأفق الأبهى اسمع وارى ما فعلوا المشركون بجمالى الأخرى بعد ظهورى الأولى و انا الشاهد على كلّ شىء و انا المقتدر المهيمن العزيز القدير.

ان يا ذبيح لا توقّف فى امر الله ثمّ اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السّماء ثمّ انقطع عن مظاهر الأسماء ثمّ انظر الى الذى خلقهم بأمر من عنده و لا تكن من الممترين. طهر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ بصرك عن رمد الكلمات ثمّ انظر بطرفى الى جمالى ثمّ انطق بكلماتى فى ثنائى ثمّ عرف بعينى هذا الجمال الطاهر المشرق المقدّس البديع.

ان يا عبد قم باقتدارى ثمّ كسر سلاسل التقليد باسمى القدير ثمّ اغلال الوهم بسلطانى المقتدر العزيز المحيط فوالذى نطق الفجر بثنائى لو تريد ان تعرفنى بغيرى لن تعرف ابداً و بذلك امرت فى الواح الله المقدّس العزيز المنيع. ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحقّ نزلنا عليهم آياتاً لو نقرئها على الجبال لتندكّ و على السّماء لتنفطر و على الأرض لتنشقّ و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء فى انفسهم و ما صعدوا الى الله فى اقلّ من الحين. قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هويهم و عرضوا عن الذى بأمره خلقت السّموات و الأرضين. فوعمرك لو يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه فى مذ اللبالي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر

ان انت من العارفين. و ان يأتيهم الله بسلطانه و يشهدن ملائكة السموات في حوله و يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابداً و يعبدون الوهم في انفسهم من دون بيّنة و لا كتاب ميين.

فانظر حين الذي جاء على بسلطنة الله و آياته ثم برهانه اعرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام في انفسهم و كانوا من الغافلين و كل استدلوا بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم اعرضوا عن الذي خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع. و انهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلوا السبيل كذلك فاشهد في كل ظهور من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له لتكون من العارفين. مع ان ظهور قبلى قد خرق بقوة الله كل الأوهام و وصيهم في كل سطر بأن لا يعترضوا على الذي يظهر بالحق و يشاق ظهوره كل من فى الملاء الأعلى و ما خلق بين السموات و الأرضين. فلما ظهر بالحق اعرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين. و اذا قيل لهم بأى حجة آمنتم بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسودّ وجوههم و ينهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعا كلمات الله. كذلك غشتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين.

و انك لو تتوجه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملة الفرقان حين الذى اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقدر قدير. و انك لو تسمع منى

دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من احد و لا تكن من الصابرين. ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكل على الله و انه ينطقك بالحق و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين. و انا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتم بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم. ولكن نسئل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطلع بأسرار التي سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين.

قم على نصره الله و امره تالله ان الذى اتخذوه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكن الناس كانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك نذكر اسمائهم عند ربك فى تلك الأيام التي بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين. و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم من قبله لوحاً و نسئل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كتر فيها و انه لهو الغفور الرحيم. و قد حضر فى هذا السجن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبك فى الله ربك و رب آبائك الأولين و عرفنا شوقك فى الله و اشتياقك بلقائه و ما اردت الورود على مقر ربك المتعالى العزيز المنيع. انا ما خالفنا فى الوعد و نوفى ما وعدناه كذلك كتبنا على نفسنا الحق قبل خلق السموات و الأرضين. و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الديار الى ان جعلونا مسجوناً فى هذه الأرض البعيد و أنك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذا اشرفت شمس الاذن عن

افق الأمر لتفعل ما تريد و اذناک لتحضر بین یدینا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطَّلع بما هو المستور عن انظر العالمین.

ای ذبیح، قلم الله اراده نموده که به لسان بدیع پارسی با تو تکلم فرماید چه که حبش با تو بوده و ان شاء الله خواهد بود. پس بشنو نغمات قدس الهی را که به حرفی از آن افئدة منقطعین مجذوب شده و خواهد شد. لم یزل فراموش نشده و ان شاء الله نخواهی شد. سه لوح منیع به اخوی داده شد که ارسال دارد. شاید لأجل مصلحتی که در سر او مستور است تأخیر نموده ولكن کل ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن به خط ابهی از قلم قدس اعلی به این کلمات احلی مکتوب که: ای عباد ظهور حق لم یزل بدونش مشته نشده و لایزال به اعمال و افعال و صفات مقدس از کل ممکنات بوده و خواهد بود، چه که او به نفسش معروف بوده و ماسوایش به او معروف. ایاکم یا قوم بدونش توجه ننمائید چه که دونش مخلوقند به امر او و منجعلنه به اراده او.

ای عباد به بصر اطهر به منظر اکبر ناظر شوید. لم یزل به نفس خود مکلف بوده اید و آیه عرفان جمال رحمن در شما موجود و انه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یتطیعن علیه. اگر این رتبه در انسان موجود پس خود به نفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج به احدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و النهی.

باری بشنو ندای این طیر مغنی در کل شیء را و به هیچ حجابی محجوب مشو و به هیچ سبحاتی ممنوع نه. به بصر خود در امر الله



مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر خویش و اعلاء امر تفکر کن که شاید به لطیفه امری که نفسی از او مطلع نیست مطلع شوی و به کوثر بقا و تسنیم ارقّ اصفیٰ فائز گردی. فوالذی انطقنی بین السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازله این ارض ذکر نمایم البته محزون شوی و سر به صحرا گذاری و لذا حفظاً لنفسک اظهار نشده که شاید بالمواجهه ذکر شود و لیس هذا علی الله بعزیز.

و آن جناب مطلعند که در اقلّ از آن این عبد به حفظ جان خود نپرداخت. لیلاً و نهاراً در دست مشرکین مبتلا بوده تا آن که امرالله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت. نفسی را که والله الذی لا اله الا هو مثل آن که اهل هند طیور خود را که به طوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضرری به او راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قلم قیام نمود و چون خود را خاسر یافت به افترا قلم برداشت و نوشت. اگر آن جناب به بصر حدید در آن نسبتهایی که به این عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وسواس نداشته جز آن که ناس را از منبع امر منع نماید. حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته. نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم معذک با علم به او و بما فی صدره به ایادی قدرت حفظش فرمودم حال بیرون آمده و مفتریاتی به این عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از

ذکرش. وای کاش که از اصل امر مطلع میشدید اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند بما هو علیه واقف شود. الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که به حقّ وارد آورده‌اند. ان شاء الله به نظر آن جناب میرسد. درست تأمل فرمائید و تفکّر کنید. ان شاء الله به لآلی مودعه در آن فائز میشوید.

بشنو در این آخر قول ندایم را. جمیع این خلق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امر الله ثابت و راسخند. این است کلمه حقّ و ما بعد الحقّ الا لضلال. ان شاء الله امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید.

ای ذبیح در بدایع حکمت ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده ما بین ارض و سماء آیات حکمتیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است. اشارات وهمیه لم یزل ناس را از سازج عزّ احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود ولکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افئده صافیه آن لطیفه دقیقه را ادراک ننماید.

مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الأرض را تربیت مینماید و اعطاء کلّ ذی حقّ حقه در این مقام از او مشهود ولکن سراج را ضرر تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کلّ در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابداً در یوم

فضلی از این اسماء ظاهر نه. حال بآسی بر شمس نبوده. ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده. حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه به تربیت شمس در کمال علو و ظهور. اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصلّ الی مراد اللّٰه و لا تحتجب عن اشارات المعرضین.

و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیّه الهیّه و رموزات مستوره ربّانیّه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اولیّه و آخریّه از او ظاهر و به او راجعند محروم نمایی. لسان اللّٰه میفرماید که به اصل امر ناظر شو در این ظهور و به آنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفاقیّه و انفسیّه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حق را چون کلمات دوش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بأنّ هذا لهو الحقّ.

ملاحظه در ظهور اوّل فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمن محروم نساخته و چون آذان غیر مطهره به کلمات قبلیّه مانوس نبوده لذا از استماع و ادراک نعمات رحمانیّه و کلمات عزّ صمدانیّه در یوم قیامت محروم گشته. این است که در کلّ کتب و صحف و زبر و الواح به لسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز به نفس ظهور

تمسک نجوید چه که سالک سیل هدی به وطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانی است فائز نخواهد شد مگر آن که قلب و بصر و سمع را از کل آنچه شنیده مقدس نماید و این امر بر کل ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده چه که هر ملتی به اشارات کلمات قبلیه به حجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضح است احتیاج به تفصیل نبوده و نخواهد بود. و در ظهور سنه ستین آن جناب به چشم خود ملاحظه نموده و به گوش خود شنیده و لکن ملت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال به سلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزیه است محتجب مانند چه که جمیع حجبات قبل را ظهور قلم مرتفع فرمود و به اصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیت فرموده و در کل الواح عرفان نفس قدم را معلق به امری نفرموده، فواحسرة علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم.

باری لازال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزیه و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و به حجبات نفس و هوی محتجب بوده اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً به وهم صرف اظهار ایمان نموده و لکن غافل از آن که اریاح امتحان در کل احیان در هبوب است و قواصف افتتان در کل آن از شطر رحمن مرسل. ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید.

ان یا قلم القدم غیر اللحن ثم غن علی لحن عربی مبین لعل یجذب افئدة الممكنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدس

الطَّاهِرُ الْأَطْهَرُ الْمُنِيرُ وَيَنْقَطِعُهُمْ عَنِ الَّذِينَ اعْتَكَفُوا عَلَىٰ اصْنَامِ  
النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَاعْرَضُوا عَنِ الَّذِي يَشْهَدُ لَهُ كُلُّ الْكَائِنَاتِ بِأَنَّهُ لَهَوُ  
اللَّهِ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. قُلْ يَا قَوْمِ إِنِ ادْخَلُوا هَذَا الرِّضْرَاضَ  
الْبَيْضَاءَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَىٰ لَوْنِ كَثِيبِ الْحَمْرَاءِ فِي شَاطِئِ قَلْزَمِ الْكَبْرِيَاءِ  
تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ تَشْهَدُنَّه بِبَصْرِي لِتَشْهَدَنَّ فِيهِ كُلُّ الْأَلْوَانِ بَعْدَ الَّذِي  
جَعَلَهُ اللَّهُ مَقْدَسًا عَنْ كُلِّ لَوْنٍ وَعَنْ كُلِّ مَا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ.  
قُلْ أَتُكْفِرُونَ بِنَفْسِي ثُمَّ تَقْرَؤُونَ عَمَّا خَرَجَ مِنْ قَلَمِي؟  
فَوَا حَسْرَتَا عَلَيْكُمْ يَا مَلَأَ الْغَافِلِينَ.

ان يا ذبيح تفكر في الذي جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرين  
بحيث لو يشهد احداً مشيه ليوقن بأنه لم يزل كان كافراً بالله ثم  
مشركاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً في امره و متمسكاً بدونه  
و متشبثاً بذيل كل مشرك عنيد. و انه بعد الذي ظهر الله بسلطانه و  
ختم النبوة بمحمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسين  
ابن روح بعد الذي هو احتجب الناس من كلمات التي يروى عنه  
بأن القائم كان في جابلقا و امثاله كما سمعت بأذنك و كنت من  
السامعين و انك لو تنظر اليوم لتعرف بأن ملأ الفرقان ما احتجبوا  
عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و كان الله علي ما  
اقول شهيد و عليم. و انك ان رأيت قل ان يا ايها الكافر بالله و  
المعرض عن حضرته و المشرك بجماله و المنكر بآياته التي  
احاطت العالمين لو اردنا اليوم بأن نجعل كل الأشياء ولياً لنقدر  
بكلمة التي يخرج من قلمي الذي يحركه اصابع قدرتي المتعالي  
العلي الحكيم. مت بغیظک یا ایها المعرض عن الله فی ازل

الآزال لأنك لو كنت موقناً بالله في عهد ما كفرت بنفسه في تلك الأيام التي ظهر فيها بسطان الذي احاط كل الخلايق اجمعين.

قل يا ايها المردود و مظهر النمرود بأى حجة آمنت بعلى من قبل ثم من قبله بمحمد رسول الله ثم من قبله بابنى الذى سمى بالروح ثم من قبله بالكليم الذى نادينا من شجرة التى توجهت اليها لحاظ الله مرة و نطقت فى كل الأحيان بانى انا الله لا اله الا انا المقتدر العزيز الكريم. قل ان يا كف التراب لم اعرضت عن رب الأرباب بعد الذى شقت سحاب الأمر و اتى على سماء القدس و قضى الأمر من لدى الله الواحد المقتدر العزيز الحكيم. قل تالله اذا يلعنك كل الذرات ثم على فى الرفيق الأعلى ولكن انك احتجبت فى نفسك و اشتغلت بما سميت باسم الذى به تفتخر بين امثالك و كنت من المحتجيين.

اياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفرّ ابليس من تلبسه و الدجال من اضلاله و انك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله انها تهبّ من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذينهم كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربوة ذات قرار فكيف على صراط الله الذى كان ادق من الشعر و احد من سيف قاطع حديد. و انك انت فاعرف مراد الله فى الذى نطقت لسان الصدق عليه لتكون من العارفين. فوعمرک يا ذبيح لم يكن فى قلبى بغض احد من الممكنات لأن الله طهره عن كل دلالة و عن كل ما يقع عليه اسم شىء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمة الله بأبصارهم و قلوبهم ثم انكروها اوحى

عن شطر الأيمن مقرّ عرش ربك الرحمن ما يتنبّه به عباده ليكوننّ من المتنبّهين و لثلا يقربهم المقرّبون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذي ينزل عن سماء الأمر و في حوله من الملائكة قبيل و أنك انت فكّر فيما جرى من قلم الله تفكّر في كلماته لعلّ تصل ما كثر فيها من لآلى التي لا مثل لها في الابداع و تستغنى بها عن العالمين. كذلك اطلعناك و اخبرناك مرّة اخرى فضلاً من لدن ربك العلى الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلمه ثمّ من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول في كلّ حين ان الحمد لله الذى هدانا بنفسه المتعالى العليم المحيط.

\* \* \* \*

در لوح فوق مقصود از «نفسی را که و الله الذى لا اله الا هو...»، میرزا یحیی ازل است که برای مطالعه اعمال و رفتار و اقدامات او می توان به فصل دهم کتاب قرن بدیع مراجعه نمود.

در لوح جناب ذبیح مقصود از «لو یشهد احداً مشیه...» و «لن یقدر ان یمشی على ربوة ذات قرار...» ملاً محمدجعفر نراقی ازلی است که جمال قدم در لوح مندرج در اقتدارات (ص ۵۹) او را «اعرج» توصیف نموده اند.

مقصود از «حسین ابن روح» در لوح جناب ذبیح، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ابن ابی بحر است که به عقیده اهل تشیع سومین نایب حضرت حجّت در زمان غیبت صغری بوده است. برای ملاحظه شرح

احوال او به فصل یازدهم کتاب خاندان نوبختی و دایرةالمعارف تشیع (ج ۶، صص ۳۳۰ - ۳۳۱) مراجعه فرمائید.



## ۶- شرح حدیث حقیقت از جناب ورقای شهید

### توضیح:

جناب علی نخجوانی (عضو سابق بیت‌العدل اعظم الهی) سواد عکسی (فتو کپی) رساله کوچکی را در اختیار حقیر گذاشته‌اند که صفحه اول و صفحه آخر آن در پایان این توضیحات عیناً گراور شده است. رساله مذکور فاقد عنوان، نام نویسنده، نام کاتب و تاریخ کتابت است، اما از تصریح مندرج در متن آن کاملاً معلوم است که رساله مزبور در شرح حدیث کمیل بن زیاد نخعی در باره معنی و مفهوم حقیقت به رشته تحریر درآمده است.

جناب فریدالدین رادمهر نیز سواد عکسی نسخه خطی دیگری از همین رساله را که بوسیله جناب سعید رضوی در تاریخ ششم شهرالمشیه ۱۰۱ بدیع / دهم مهرماه ۱۳۲۳ ه.ش. [۱۹۴۴م] از روی نسخه خطی متعلق به کتابخانه امری تبریز استنساخ شده در اختیار حقیر گذاشته‌اند که صفحه اول و آخر آن رساله نیز در انتهای این توضیحات عیناً گراور شده است. متن دو نسخه این رساله، به استثنای مواردی جزئی، با یکدیگر مطابق است، جز آن که در نسخه خط جناب رضوی دو بیت شعر عربی به مطالب اضافه شده که شرح آن در ذیل یادداشت شماره ۲۷ در صفحات بعدی مذکور خواهد گردید.

رساله مورد بحث هرچند فاقد نام نویسنده است اما از سبک نگارش و احاطه نویسنده آن به معارف اسلامی و شعر و ادب فارسی چنین برمی

آید که رساله مورد بحث به ظن قوی بوسیله جناب میرزا علی محمد ورقای شهید به رشته تحریر درآمده است. آنچه این ظن را قریب به یقین می‌رساند متن نامه‌ای به قلم جناب روح‌الله ورقا (فرزند جناب علی محمد ورقا) است که در آن به مخاطبی نامعلوم چنین مرقوم نموده‌اند: "... باری حقیر فقیر رساله اثباتیه‌ای را که حضرت والد ماجد انشاء فرموده بودند مع شرح و تفسیر حدیث کمیل با خط منحوس خود نوشتم و تقدیم حضور عالی نمودم..." (تذکره شعراء، ج ۲، ص ۱۵۹).

در توضیح مطلب فوق جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در پاورقی صفحه ۱۵۹ کتاب تذکره شعراء چنین مرقوم فرموده‌اند: "شرح و تفصیلی را که جناب علی محمد ورقای شهید بر حدیث کمیل مرقوم داشته‌اند نگارنده در خردادماه ۴۳ [۱۳۴۳ ه. ش. ۱۹۶۴ م] در شیراز نزد جناب نصرالله چهره نگار علیه بهاء‌الله زیارت نمودم."

هرچند نسخه مورد اشاره جناب بیضائی به نظر حقیر نرسیده، اما بعید به نظر نمی‌آید که شرحی که ایشان در نزد جناب چهره نگار دیده‌اند نسخه همین شرحی باشد که در صفحات آینده به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

از نقطه نظر قرائن لفظی آنچه احتمال نگارش شرح مزبور را به قلم جناب ورقای شهید شدیداً تقویت می‌نماید استفاده از کلماتی نظیر «کینون» است که در اوائل شرح حدیث حقیقت به کار رفته و همین کلمه منحصرأ در اشعار جناب ورقای شهید (نغمه‌های ورقا، صص ۱۲۵ و ۲۲۳) مورد استفاده قرار گرفته و تا آنجا که بر این عبد معلوم است در

آثار و اشعار هیچ یک از نویسندگان و شعرای دیگر بهائی این کلمه نیامده است.

مطلب دیگری که در تأیید نگارش شرح حدیث حقیقت به قلم جناب ورقای شهید می‌توان ارائه نمود وفور الفاظ و اصطلاحات حدیث حقیقت در اشعار جناب ورقا است که مؤانست فکری و عاطفی ایشان را با منطوق این حدیث برملا می‌سازد. مثلاً در بیتی می‌فرمایند:

اطف یا ورقاء مصباح البیان لاح شمس الوجه فی فجر العیان

(نغمه‌های ورقاء، ص ۳۹۰).

و در ابیات دیگر ایشان چنین آمده است:

صبح شد شمس بهاء بنمود رو خمر نورانی بنوش از جام هو

تا شوی سکران ز صهبای جمال محو گردی در بساط لایزال

بوالعجب وجدیست مارا ز ابتهاج صبح شد یا مصطفی اطف السراج

(نغمه‌های ورقاء، ص ۳۹۵)

باری، به اعتبار شواهد و قرائن مزبور رساله شرح حدیث حقیقت را که ذیلاً درج خواهد شد به قلم جناب علی محمد ورقای شهید تلقی نموده و نکات ذیل را در کیفیت درج این رساله مطرح می‌سازد:

اول - رساله مزبور کلمه به کلمه از روی نسخی که وصف آن گذشت رونویس شده و به آن علائم نقطه‌گذاری اضافه گردیده است.

دوم - در تسوید این رساله دو نسخه خطی مورد بحث، مخصوصاً نسخه اول مشروح در فوق، ملاک قرار گرفته و امکان تطبیق آن با نسخه‌ای دیگر - فراهم نشده است.

سوم - هر جا توضیح مطلب و یا ارائه مآخذ و منابع مورد نظر قرار گرفته همه توضیحات بوسیله این عبد تحت عنوان «یادداشت‌ها» در انتهای رساله آمده و در متن رساله دخل و تصرف و جرح و تعدیلی صورت نگرفته است.

با توجه به این نکات متن رساله شرح حدیث حقیقت را که به ظن بسیار قوی به قلم جناب علی محمد ورقای شهید به رشته تحریر درآمده به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند:

### هو الله تعالی شأنه الحكمة و البیان

الحمد لله الذي استوى بسطان وحدانيته على عرش العلم و الكمال و ليس له شبيه في العظمة و الاجلال و سبحان الذي استقر بمليك فردانيته على كرسى العزة و الاقتدار و لم يكن له شريك في الشئون و الآثار. لم يزل كان بنفسه الاعلى متعالياً عن عرفان الانبياء و اسنى جواهر تقديسهم و لا يزال تكون بذاته الابهي مقدساً من اذكار الاصفياء و اصفى سواذج تمجيدهم.

قد ابدع الانشاء بحركة ظهرت من قلمه القديم على هذا اللوح العظيم و اظهر الاشياء بكلمة خرجت من فمه الكريم فى هذا الكون القديم. فتعالى تعالی ملكوت قدس عرفانه من ان يصعد اليه جواهر العقول و

الانوار من مشارق التوحيد و تباهى تباهى جبروت عز سلطانه من ان يصعد اليه لطائف النعوت و الاذكار من مطالع التحميد. لا يعرف حقيقته الاعلى بعرفان دونه و لا يوصف كينونته الابهى بوصف ما سواه. قد بعثت حقائق الرسل بنفحة تضيوعت من فردوس بيانه و نزلت آيات الكتب من قوة ظهرت من ملكوت احسانه. ان حقيقة الكامنة فى هوية الغيب لا يعبر بالعبارة و الآية المشرقة من افق الظهور لا يعرف الا بكشف سبحات الجلال من غير اشارة. قد امر بمحو الموهوم و صحو المعلوم اذ اشرق شمس جمال الابهى عن افق اسمه القيوم و هتك الستر لغلبة السر المكنون الظاهر من كنز امره المصون و اظهر جذب الاحدية لصفة التوحيد اظهاراً لنفوذ امره المجيد و اعلاناً لظهور اسمه الحميد و تجلى بنور اشراق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره و عرف الخلق نفسه الحق و اظهر الجمال من افق الجلال و خاطب من مطلع الصبح من اقتنع بالمصباح اطف السراج فقد طلع الصبح و لاح انواره. فسبحان من لا يعرف حقيقته الا بذاته القديم و لا يوصف كينونته الا بنفسه العظيم و لا يحكى عن جماله الا قدس الابهى الا انواره الساطعة اللمعة و لا يدل على ذاته الا منع الاعلى الا آثاره اللامعة البديعة قد اودع فى كل نفس آيته الكبرى و رشح على كل شىء من طفحات طمطام عنايته العظمى ليدل عن سلطان قدرته و يحكى عن ملك عظمته و هو كما وصف نفسه القديم فى كتابه الكريم بقوله العلى العظيم: "و ما قدروا الله حق قدره و الارض جميعاً قبضته يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالى عما يشركون".<sup>١</sup>

و الصلوة و السلام علی من جعله الله مشرق و حیه و مطلع امره و اقامه مقام نفسه فی عالم امره و خلقه الغصن المرتفع من سدره الالوهیة و الفرع المنشعب من دوحه الربویة و الخط المتکون من نقطة الهویة و الالف القائمة فی مقام الواحدیة و الحقیقة البسیطة من بسیط الحقیقة و علی ایادی امره و دلائل فضله الذینهم "لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون"<sup>۲</sup>.

و بعد، روحی لحبک الفداء یا محبوب القلب و الفؤاد و طلعة الحبّ و الوداد، ورقه سامی و نامه گرامی که حاکی از انوار صدق و صفا و آثار حبّ و وفا بود روشنی بخش عیون و مسرت افزای کینون گردید. الحمد لله از بدایع عنایات الهی و تأییدات مقدسه ربّانی به کشف سبحات جلال مؤیدید و به محوالموهوم و صحوالمعلوم موقّق. ان شاء الله از غلبه اسرار هتک استار شود و جذب الاحدیة لصفة التّوحید آشکار گردد و آثار انوار مشرقه از صبح حقیقت در مرآت فؤاد لائح و هویدا و جمال شاهد هویت در هیكل توحید ظاهر و پیدا آید. سراج نفس را که در محفل صدر مشتعل است بعد از طلوع صبح عشق از مشرق فؤاد خاموش نمائید و سلطان حقیقت را بر عرش قلب مستوی گردانید، بفضل و عنایته تعالی و انه علی کلّ شیء قدير.

و این که مرقوم فرموده بودید که این سرگشته بیدای نادانی و پربسته قید ناتوانی نصّ حدیث کمال را مع شرح و ترجمه مرقوم دارم و عذر نیاورم، فیا عجباً با این که الیوم شمس حقیقت مطلقه الهیه از اعلیٰ افق عالم طالع و مشرق و انوار آیات سلطان ظهور و آثار بیّنات مکلم طور در مشارق و مغارب آفاق ساطع و منتشر سدره ولایت کلّیه در سینای مبارکه

به نار صمدانیّه مشتعل و باعلی النداء من فی الانشاء را به تقرّب به مقام اعلی و توجّه به مشرق ابهی دعوت میفرماید و هیکل قدس احدیه در ارض بیضاء و بقعه نورا بر سریر ظهور مستوی و اهل ارض و سماء را به مشاهده آیات الکربری و بیئاته العظمی صلا میزند، مع این کشف و شهود آیا سراج دلیل افروختن و به روشنی تفسیر و تأویل علم و عرفان آموختن سزاوار است؟ عارف رومی علیه الرّحمه گوید:

روز روشن هر که او جوید چراغ عین جستن کوریش دارد بلاغ<sup>۳</sup>

از آن گذشته بحمد الله ساحت آن دیار به وجود مبارک حضرت محبوب مستطاب، برگزیده ربّ الارباب، نیر بسیط علم و عرفان و بحر محیط حکمت و بیان جناب حاجی میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله الابهی الّذی اقامه الله علی تبلیغ امره بین خلقه و اختصّه ببدایع فضله بین بریته و اصطفاه لاعلاء کلمته بین عباد و اختاره لانتشار آثاره فی بلاده مشرف و مزین است.<sup>۴</sup> با کون آن مظهر فضل الهی و مهبط فیض لایتناهی در آن ارض از این لاشیء مفقود تبیین و تحقیق مسئله نمودن روا نیست، تیمم باطل است آنجا که آب است.<sup>۵</sup>

به جائی که دریاست من چیستم گر او هست حقاً که من نیستم<sup>۶</sup>

ولکن از آنجا که اطاعت و امتثال امر و اراده آن محبوب روحانی بر این حقیر واجب و لعل حکم و مصالحی در آن مندرج که بر فانی مستور و غیر معلوم است، اظهاراً لانتقادی ارادتک الشریفه به ذکر حدیث میپردازد و هذا نصّه:

روی انّ کمیل ابن زیاد النّخعی اردفه علی (ع) يوماً علی ناقته فقال کمیل: یا مولای ما الحقیقة؟ قال (ع): مالک و الحقیقة؟ قال: اولست بصاحب سرّک؟ قال: بلی ولكن یرشح علیک ما یطفح منّی. قال او مثلک یخیب سائله؟ فقال (ع): کشف سبحات الجلال من غیر اشارة. قال: زدنی بیانا. قال (ع): محو الموهوم و صحو المعلوم. قال: زدنی بیانا. قال (ع): هتک السّتر لغلبة السّر. قال: زدنی بیانا. قال (ع): جذب الاحدیة لصفة التّوحد. قال: زدنی بیانا. قال (ع) نوراً اشرقت من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التّوحد آثاره. قال: زدنی بیانا. فقال (ع): اطف السّراج فقد طلع الصّبح.

ترجمه ظاهر حدیث شریف آن که کمیل ابن زیاد نخعی روزی ردیف حضرت علی (ع) سوار بود. سؤال نمود ای مولای من حقیقت چیست؟ حضرت فرمود تو را با حقیقت چه کار است. عرض کرد آیا من صاحب سرّ تو نیستم؟ فرمودند: آری ولكن ترشح می نماید بر تو آنچه طافح میگردد از من. عرض کرد آیا مثل تو کسی سائل خود را محروم مینماید؟ حضرت فرمودند ظهور حقیقت گشودن سبحات جلال است من غیر اشاره. عرض کرد زیاد فرما بیان را برای من. فرمودند: محو گردانیدن موهوم است و هشیار نمودن معلوم. عرض کرد زیاده فرما بیان را. فرمودند پاره کردن ستر است از غلبه سرّ. عرض کرد زیاده فرما بیان را. فرمودند جذب احدیّت است مرصفت توحید را. عرض کرد زیاده فرما بیان را. فرمودند نوری است که اشراق مینماید از صبح ازل پس آشکار میگردد بر هیاکل توحید آثار آن. عرض کرد زیاده فرما بیان را. فرمودند خاموش کن چراغ را به تحقیق که صبح طالع شد.



فنعلم ما قال الشاعر رحمة الله عليه:

عبارتتا شتی و حسنک واحدٌ و کلّ الی ذاک الجمال یشیر.<sup>۷</sup>

فی الحقیقه این عبارات مختلفه و اشارات متفاوته کلّ مبین و کاشف مطلب واحد و معنی واحد است. اگرچه در این مقام آن مرآت حاکیه از حقیقت کلیّه الهیه و حامل علوم و اسرار محمدیه روحی فداه ظهور و بروز بوارق انوار شمس حقیقت را در مریای افئده صافیه و مجالی هیاکل توحید در پنج رتبه و مقام بیان فرموده‌اند و لکن در نظر واصلین کلّ راجع به یک مقصد اعلیٰ و مطلب اسنی میگردد و دیگر مقام و مشعر سائل از سؤال معلوم و مقدار عرفان از لحن قول مفهوم:

در میان روز گفتن روز کو خویش رسوا کردن است ای روز جو<sup>۸</sup>

گویند ماهیان دریا از رئیس خود سؤال نمودند که شنیده‌ایم چیزی هست که حیات هر ذی‌حیاتی بواسطه اوست و آن را آب مینامند، آب را بما بنما. پاسخ داد که ای بی‌خبران غیر از آب را به من بنمائید تا من آب را به شما بنمایم.<sup>۹</sup>

بیدلی در همه احوال خدا با او بود اونمیدیدش و از دورخدایا میکرد.<sup>۱۰</sup>  
و لذا در جواب "مالک و الحقیقه" شنید، آیا قطره صغیره تواند سنجید مقدار بحر محیط را و یا ذره حقیر تواند فهمید معیار فضای بسیط را؟

گر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یک روزه<sup>۱۱</sup>

وضیق صدر و تنگی ظرف از این عبارت معلوم که عرض نمود "اولست بصاحب سرک"؟ سبحان الله آیا کرم شب تاب میتواند حامل اسرار

آفتاب گردد و یا نملۀ نحیف قادر است بر این که صاحب سر سلیمان زمان شود؟ ای مگس عرصۀ سیمرغ نه جولانگه توست.<sup>۱۲</sup>

نفسی که به قطره مرشحه از بحر جود در وعاع محدود خود عارف نشده و به پرتوی که از شمس فضل در مرآت وجودش افتاده واقف نگشته چگونه تواند به عرفان بحرالبحور حقیقت فائز شود و یا به مشرق شمس الشّمس و مظهر ربّ النّفوس تقرّب جوید؟

تو که در نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی<sup>۱۳</sup>

ولی از آنجا که عنایت مظاهر فضل سبحانی عامّ و رحمت مشارق فیض ربّانی تامّ است حفظاً لمقامه و ترحماً علیه فرمودند بلی، ولکن آنچه را که تو دارائی رشحاتی است از طفحات این بحر اعظم و قطراتی است که از این سحاب بیکران فضل و کرم بر تو ترشح نموده. از این عبارت مهرانگیز و اشارت بشارت خیز که از آن مکمن فضل و عطا نسبت به معدن سهو و خطا ظاهر قلب مرده اش به روحی تازه فائز و روح پزمرده اش به فتوحی بی اندازه حائز گشت:

چون صلاهی وصل بشنیدن گرفت اندک اندک مرده جنیندن گرفت<sup>۱۴</sup>

به لسانی حاکی از عجز و نکایت و بیانی راوی از شکر و شکایت عرض نمود آیا مثل تو کریمی سائل خود را محروم مینماید؟ و لذا نظر به اظهار مسکنت و افتقار و عجز و انکسار تلقاء مظهر عظمت و اقتدار بحر عنایت جوشیدن گرفت و شمس مکرمت درخشیدن. آن مکمن رحمت واسعة الهی و مهبط فیوضات جامعه لایتناهی بایی از ابواب وصول به عرفان حقیقت را به مفتاح بیانی گشودند و به این کلمه علیا سرّی از

اسرار مکنونه خزائن عصمت صمدانی را کشف فرمودند که عرفان مشرق حقیقت سبحانی و شناسائی جمال شاهد هویت ربّانی منوط و معلق به گشودن پرده‌های جلال است بدون اشاره. یعنی تا سالک سیبیل مدینهٔ قدس قُرب و طالب مشاهدهٔ بوارق انوار جمال عزّ معبود سبحات جلال را کشف ننماید و حجابات مانعهٔ حائله را به قوّت ربّانی و قدرت صمدانی خرق نگرداند جمال شاهد حقیقت را که در خلف سحاب جلال مستور است نتواند دید و به عرفان حضرت احدیّت فائز نخواهد گردید. ولی باید من غیر اشاره و اعتناء و بدون توجّه و التفات این سبحات غلیظه و حجابات کثیفه را کشف نماید، چه اگر اقلّ من طرفهٔ العین به سبحات جلال ناظر شود و به تماشای الوان و اشکال متنوعه‌ای که قلم قدرت صانع حکیم و دست عظمت مقتدر علیم جلّت حکمته و عظمت فتنه در این پردهٔ بسیط و حجاب محیط کشیده مشغول گردد در هر لمحّه بر حیرتش بیفزاید و فی کلّ حین سکر غفلتش را مزید نماید و بدین واسطه لازال از طلعت شاهد مقصود و جمال حضرت معبود دور و مهجور ماند. و غیرت محبوب حقیقی به مقتضای قضای محتوم و امضای معلوم، چنانچه در کتاب نازل فرموده، قوله تبارک و تعالی: "فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کلّ شیء" <sup>۱۵</sup> به جلوات سبحات جلال و ظهورات الوان و اشکال او را مشغول داشته از ساحت قدس وصال و مشرق ظهور جمال بعید نماید، به متاع حیات دنیا و صور شبحیهٔ این دار فنا دل بسته و پیوسته در این ورطهٔ مهلکهٔ امتحان و عقبهٔ مظلمهٔ افتتان شیفتهٔ الوان و اشکال شاهد دل فریب دنیا و فریفتهٔ غنج و دلال این معشوق نیست هست نما گشته مات تماشای این نطع شش در <sup>۱۶</sup>

و محو تجلای این قلعه ذات‌الصّور گردد،<sup>۱۷</sup> بسته بند حسرات و آمال و خسته حمل وزر و وبال شود:

اللّٰهُ اللّٰهُ ز آن دژ ذات‌الصّور دور باشید و بترسید از خطر<sup>۱۸</sup>

سنائی علیه‌الرّحمة در الهی‌نامه گوید:

همه اندرز من تو را اینست که تو طفلی و خانه رنگین است<sup>۱۹</sup>

و اگر این حقیر بخواهد مراتب سبحات جلال و کثرات الوان و اشکال آن را شرح دهد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.<sup>۲۰</sup>

ملاحظه در عالم و امم نمائید که کلّ به تمام وجود شیدای تماشای سبحات جلال‌اند و سرگشته بیدای کفر و ضلال. طبقه علماء و حکماء به علوم و فنون و اوهام و ظنون مجعوله خود که از تتابع تصوّرات موهومه و تراکم تخیلات مظنونه از قدیم الایام الی کنون ساخته و پرداخته‌اند مغرور و مشغول و از مشرق جمال معلوم و شمس طلعت قیوم محتجب و ممنوع، به الفاظ کتاب از سلطان معانی دور مانده‌اند و با حروف محدوده از منزل بیان غافل گشته‌اند، به سراب بقیعه قانع و از بحر عذب فرات معرض و به احادیث مجعوله معتقد و از مواجی آیات غافلند. و همچنین امراء و رؤساء به الوان تجملات و اشکال تجلّلات گرفتار و در شباک آمال و مضیق حبّ جاه و مال دچار، به اجتناء لذّات نفسانیه و اجتلاب مرضات شیطانیه پرداخته و به رنگ‌آمیزی این صحیفه انگلیونی<sup>۲۱</sup> و جلوه‌های این شاهد بوقلمونی دل باخته‌اند. فریفته عشوه های این دلبر غمازند و شیفته غمزه‌های این نگار طناز. مفتون حسن و جمال این معشوقه غدارند و مبهوت غنچ و دلال این محبوبه ستمکار،

چنان سرمست این باده‌اند که زمام عقل و اختیار را از دست داده‌اند، از ثمرات مشتهیات مسترزقند و در غمرات بحور شهوات مستغرق، سراج معرفت حضرت معبود را به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش نموده و یاد محبت جمال مقصود را بالکل فراموش کرده‌اند. و کذلک عبّاد و وزّاع به صورت طاعات عادیه و نقش عبادات جاریه مغرور و از حضرت معبود دور و کسبه و زّاع به تحصیل معاش و تکمیل اسباب فراش در تلاشند و از جمال مقصود مهجور. کلّ حزب بمالدهم فرحون.<sup>۲۲</sup>

باری، پرده جلال هر وجودی به مقدار جلوه و جمال اوست و نزد جمال محبوب حقیقت و طلعت شاهد هویت ماسوی الله سبحات جلال‌اند و حجبات حایله انوار طلعت محبوب متعال و استار مانعه جلوات وجه بی مثال و ما بعد الحقّ الا الضلال. و عشاق جمال حقیقت وقتی به مشرق اعلیٰ و مطلع ابهی فائز و واصل توانند شد که حجبات جلال را به ایادی قدرت و اقتدار من دون اعتناء و اعتبار بردرند و از ماسوی الله چون برق درگذرند و از عالم و آنچه در اوست از حجبات کبیره علوم و حکم و سبحات کثیره صنایع و هنر من غیر اشاره و التفات چشم بیوشند و به قوت ربّانی و قدرت صمدانی در کشف سبحات و خرق حجبات وهم و خیال بکوشند تا حمیای وصال را از محیای جمال شاهد حقیقت بنوشند و از ید عنایت ایزد متعال خلعت قدس قبول بیوشند. فنعم ما قال ابن الفارض قدسه الله تربته:

سقتنی حمیاً الحبّ راحة مقلتی و کأسی محیاً من عن الحسن جلّت<sup>۲۳</sup>

ای سرگشته بیدای طریقت، اگر مشتاق جمال و آرزومند وصال سلطان حقیقتی از هرچه غیر اوست بگذر و سبحات جوّانی و حجبات برّانی را

به دست محبت دوست برادر. مانند خلیل اصنام حائله را بشکن و چون حبیب حجابات مانعه را برافکن. بصر را از مشاهده غیر جمال محبوب مقدس نما و سمع را از اصغای غیر ندای مقصود مطهر ساز. حکیم سنائی علیه الرحمه گوید:

بهر چه از راه وامانی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا<sup>۲۴</sup>

کثرات عوالم هستی را در بحر لا منفی نما<sup>۲۵</sup> و چون یونس تجرید خود را به دریای توحید انداز. تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز<sup>۲۶</sup> تا بی پرده و حجاب شمس جمال حقیقت را از افق جان طالع بینی و هیکل قدس جانان را بر سریر دل جالس یابی.

چون کمیل فارس این مضممار و طائر این گلزار نبود از این رنّه لاهوتی و ترانه ملکوتی کشف حجاب و رفع سحاب ننمود، به بحر حقیقت واصل نگشت و تشفی قلب حاصل نکرد. عرض نمود زدنی بیانا. مجدداً آن مکمن سر صمدانی و معدن علم ربّانی همان معنی اولی و مقصد اعلی را در قمص عبارت اخروی جلوه و ظهور داده آن جوهر لطیف را در کأس این عبارت شریف اعطاء فرمود که بعد از محو ظلمات موهوم جمال بی مثال شاهد معلوم از سرادق غیب به عرصه شهود جلوه نماید و پس از کشف سبحات جلال بوارق انوار طلعت حضرت مقصود چون مهر لامع از مشرق حقیقت طالع گردد. آنچه از مظاهر اوهام و ظنون اندوخته‌ای و هر چه از مواقع جهل و جنون آموخته‌ای و صور موهومه که در مفاهیم اندیشه تصوّر نموده‌ای و نقوش محدوده که بر لوح قلب مرتسم و منطبع گردانیده‌ای بالکلّیه محو نما و روح را از نسیم روحانی صبح ظهور صحو

فرما، زیرا که سکر آن باده‌های شیطانی و خمار آن شرابهای نفسانی سلطان عقل را مدهوش و سراج ادراک را خاموش نموده، از این خواب گران بیدار شو و از این مستی بی‌کران هشیارگرد تا شاهد معلوم را آشکار بینی و نگار مستور را پدیدار یابی. ردیف مظهر حقیقت سواری و میگوئی حقیقت چیست، با یار برابری و میپرسی یار کیست، و من عجب الایام، آنک ماتدری و آنک ماتدری بانک ماتدری.<sup>۲۷</sup>

در عین وصالم ز وصولم خیری نیست

همچون شتر تشنه که بارش همه آبست<sup>۲۸</sup>

سبحات موهوم انوار جمال معلوم را حایل است و حجبات ظنون اشراقات طلعت مقصود را مانع، شمس حقیقت از افق ابهی طالع و حضرت معبود بر عرش اعلیٰ مستوی، جمال غیب در هیکل ظهور پیدا و مکلم طور در سینای نور هویدا. ولی ای دریغ، آن دیده کور و کبود آفتابی اندر او ذره نمود. مظاهر اوهام حقیقتی خلف سبحات موهوم تصور نموده و خدائی در وراء حجبات گمان مقدر داشته از سلطان معلوم و ملیک مشهود سؤال مینمایند حقیقت چیست و شاهد خلوت نشین پرده خفا کیست، "بک عرفتک و انت دللتنی علیک ولو لا انت لم ادر ما انت."<sup>۲۹</sup>

سعدی علیه الرّحمة گوید:

دوست نزدیکتر از من به من است      وین عجبتر که من از وی دورم  
چکنم با که توان گفت که یار      در کنار من و من مهجورم<sup>۳۰</sup>

سبحان الله، با این که هدایه راشدین و ائمه طاهرین به عبارت فصیح و اشارت صریح فرموده‌اند: "كَلِمًا مَيِّزًا تَمُوهُ بَاوَهَامِكُمْ فِي اَدَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ اِلَيْكُمْ"،<sup>۳۱</sup> مع ذلك به قول حکیم:

هر زمان سازی خدائی رنگ رنگ همچو نقش نقش بندان ختن

وین عجب کورا پس از تصویر وهم کسوت گفتار پوشی در بدن<sup>۳۲</sup>

اگر فضای قلب از ظلمات متراکمه اوهام و ظنون مصفی گردد و بصر فؤاد به نور محبت الله روشن و عرصه وسیع صدر از دخان و غبار شبها و اشارات پاک و مقدس نیر حقیقت را چون مهر منیر در وسط سماء ظهور آشکار و مشهود مشاهده نماید و هویت غیب را در قمص شهود پدیدار بیند:

دیده خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس<sup>۳۳</sup>

ولی چون بصر فؤاد سائل از گران خواب موهوم بیدار نشده بود و به مرور نسیمات و هبوب نفحات صبح ظهور از سکر غفلت هشیار نگشته از گلزار حقیقت بوئی نشنیده و از کوثر توحید جرعه‌ای نچشیده، عرض کرد، بیان را زیاده فرما. آن مشرق نور هدایت و مطلع ظهور ولایت بابی دیگر گشودند و بیان بدیع فرمودند و آن معنی مطلق را در این عبارت لطیفه و اشارت شریفه جلوه‌گر نمودند که طلوع انوار حقیقت و ظهور آثار احدیت در هتک ستر است از غلبه سر. بعد از آن که سر جمال غلبه نماید، ستر جلال را بردرد، و حجابات موهوم را از جمال معلوم بردارد، شاهد مستور رخ بگشاید و طلعت مقنوع چهره بنماید، غلبات شوق استار را خرق نماید و جذبات ذوق پرده‌های پندار را هتک نماید، ساغر



فؤاد از رحیق مختوم و داد سرشار گردد و نگار مستور بی پرده پدیدار شود:

چون بیفزاید می توفیق را قوت می بشکند ابریق را<sup>۳۴</sup>  
 فلما شربناها و دب دبیبها الی موضع الاسرار قلت لها قفی  
 مخافة ان تعلق علی شعاعها و یطلع ندمانی علی سرّی الخفی.<sup>۳۵</sup>

این سرّ خفی کاشف استار است و این رمز معنوی پرده‌در پرده‌دار. چون سرّ صمدانی غلبه فرماید، پرده‌های ظلمانی را شقّ نماید. در هر دلی که سرّ محبت آتش برافروخت ماسوی‌المحبوب را بسوخت، غیرتش غیر در جهان نگذاشت.<sup>۳۶</sup> و چون غلبه غیرت ستر غیریت را پاره نمود یار غیور از سراق ستر به عرصه ظهور خرامد و جمال مستور از کنز مخفی به صحرای شهود شتابد. زمزمه فاحبیت ان اعرف به سمع<sup>۳۷</sup> مظاهر محبت رساند و به جذبۀ روحانی عشاق حقیقی را به وطن اصلی کشاند. قسم به جمال معبود اگر سرّی از اسرار الهی در قلب راه یابد جمیع استار لایتناهی را بردرد و طیر جان از قفس فراق و هجران آزاد شده به گلزار قرب و وصال برپرد، ولی دریغ که قلبی درخور سرّ محبوب یکتا و فؤادی لائق تجلی محبوب بی همتا نیست:

سوی آن دلبر نیوید هیچ کس با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچ کس با پیرهن<sup>۳۸</sup>

تا بیت حقیقت از آلودگی‌های عوالم طبیعت طاهر و مقدّس نگردد  
 محفل یزدان پاک و آرامگاه سلطان افلاک نشود:

محفل دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید<sup>۳۹</sup>

زهی حسرت که آرامگاه یزدان بنگاه دیوان گشته و خلوتخانه یار خرابات اغیار شده. کعبه الهی بُتخانه مستان است و حرم سبحان میخانه هواپرستان. بیگانه در جای آشنا نشسته و اهریمن بر تخت سلیمان مقرّ گزیده. بحر حقیقت امام وجوه موج است و خلق در بیدای طبیعت سرگشته‌اند، و شمس هویت از افق ظهور تابان است و عباد در ظلمات جهل گم گشته. قلبی که از محور بیکران ملیک محبت قطره‌ای ننوشیده و نفسی که به سری از اسرار بی پایان سلطان حقیقت آگاه نگشته چگونه تواند در ساحل بحر قدم، قدم گذارد و از قاف بقا سر برآرد و چسان موقن و مدعن گردد که هیکل بشری عرش ظهور سلطان حقیقت است و پیکر عنصری کرسی جلوس ملیک هویت. یزدان پاک خیمه در عالم خاک زند و حضرت ربّ الارباب بر بساط تراب جای گزیند.

و چون کمیل از قرب حضور محبوب مجید مهجور و از مشرق نحن اقرب الیکم من جبل الوریث<sup>۴۰</sup> دور بود از این زمزمه یزدانی و نغمه رحمانی نیز به مقام مکاشفه و شهود نرسید و عرض نمود زدنی بیانا. آن مظهر رحمت واسعه الهی و منبع عنایت منبسطه سبحانی فرمودند وصول به سرمنزله حقیقت در جذب سلطان احدیت است مظاهر توحید را و کشش ملیک صمدیت است مطالع تجرید را که شئون تحدید و بیگانگی را تماماً کاسته‌اند و به صفت توحید و یگانگی آراسته‌اند، به معشوق احدیت دل بسته‌اند و از حدود کثرت رسته‌اند، به نار محبت الهی برافروخته‌اند و سبحات هجر و فراق را سوخته‌اند:

شده از بس به یاد حقّ به بحر وصل مستغرق

چنان با حقّ شده ملحق که استثناء به مستثنا<sup>۴۱</sup>

زیرا که مغناطیس محبت محبوب حقیقی جاذب افئده و قلوب عشاق است و عاشق صادق جذبۀ جانان را به جان مشتاق. این جذب احدیت در صفت توحید است و این جذبۀ محبت ابهی ثمره شجره امید. تا وجود به صفت رحمانی متصف نشود و به اخلاق ربّانی متخلق نگردد قابل قبول حضرت اعلیٰ و وصول به مقصد اقصیٰ نخواهد بود. دوست یگانه با بیگانه آشنا نشود و بسته قید جان در بحر قرب جانان قادر بر شنا نگردد. به صفت توحید آراسته شو تا در سرادق وحدت راه یابی و به نار محبت مشتعل شو تا مشعل بزم محبوب گردی:

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست<sup>۴۲</sup>

چون حدید قابل جذبۀ مغناطیس شو تا جاذبۀ سلطان حقیقت تو را از خاکدان طبیعت برهاند و به ساحت قرب خویش کشاند، آئینه فؤادت مهبط تجلای حقیقت شود و جمال شاهد مستور در این افق اعلیٰ مشهود گردد و لسان حال به این ترانه گویا:

یار در آمد به بزم خلوتیان دوست دوست

دیده غلط میکند نیست غلط اوست اوست<sup>۴۳</sup>

چون کمیل از صفت توحید عاری بود این کشف نیز بر حجابش افزود و شاهد مقصود چهره نگشود، زدن بیانا عرض نمود. آن مشرق نور هوّیه و مظهر سرّ احدیه فرمودند حقیقت نوری است که اشراق مینماید از صبح ازل و بر هیاکل توحید آثارش لائح میگردد. تا مرآت قلب انسان از کدورات و کثافات عوالم کون و امکان مصفّی نشود محلّ تجلی و

اشراق انوار شمس حقیقت نگردد و تا خلوت دل از اصنام ظنون و اوهام و شوائب حکمت و عرفان پاک و مطهر نگردد مهبط فیوضات سماء احدیت نشود:

آینهات دانی چرا غماز نیست زآن که زنگار از رخس ممتاز نیست  
آینه کز زنگ آرایش جداست پُرشعاع نور خورشید خداست  
رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن آن نور را ادراک کن<sup>۴۴</sup>

انوار شمس بر کلّ شیء تابان است، ولی آثارش در مرایای صافیه و مجالی مقدّسه نمایان. مرایای قلوب صافیّه هیاکل توحید که به صیقل تجرید از زنگار عوالم تحدید پاک و مقدّس گردیده‌اند قابل تجلیات لایحه از فجر ازل و اشراقات ساطعه از صبح حقیقت عزّ و جلّ بوده، قمر صافی ولایت باید تا انوار مشرقه از شمس رسالت را اقتباس نماید و بماسوی افاضه فرماید. غصن سدره طور از نار مشتعله در شجره ظهور حاکی است و فرع منشعب از اصل قدیم از حقیقت مکنونه در سرّ عظیم راوی است. آثار نقطه هویّه چون به کمال ظهور و جلا رسد در الف قائمه پیداست و اطوار حضرت احدیت در طلعت واحدیت هویدا. هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکلّ شیء محیط.<sup>۴۵</sup>

در این کلام کریم و بیان عظیم مشرقه از غصن اعظم سدره المنتهی حضرت سیدالشهداء روحی لتراب مرقده النورا و بقعته البیضاء فدا ملاحظه نمائید که در دعاء عرفه میفرماید:

أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک  
متی غبت حتّی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک و متی بعدت حتّی

تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك عليها رقيباً  
 و خسرت صفقة عبدٍ لم تجعل له من حبك نصيباً.<sup>۴۶</sup>  
 فروغی علیہ الرحمہ ترجمہ فارسی ہمین معنی را به رشتہ نظم کشیده  
 گوید:

کی رفتہ ز دل کہ تمنّا کنم تو را کی بودہ نهفته که پیدا کنم تو را  
 غیبت نکرده که شوم طالب حضور پنهان نگشته که هویدا کنم تو را  
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را<sup>۴۷</sup>

چون کلام به این مقام رسید این حدیث شریف را نیز در این ورقه درج  
 مینماید تا به یقین مبین بدانید که آن مصباح نور هوّیه لازال در مشکوٰۃ  
 ظهور موقد و مضیی است و آن شمس حقیقت الهیّه لم یزل در افق شهود  
 طالع و لامع و انوار جمال و آثار جلالش بلا تعطیل و نفاذ در مرایای  
 افئدۀ היאکل توحید و مجالی قلوب مظاهر تقدیس ظاهر و باهر است و  
 به مقدار استعداد عباد و قابلیت من فی البلاد افاضه نور و اظهار فیض  
 ظهور میفرماید تا به مقتضیات حکمت بالغه من فی الوجود به مقام بلوغ  
 و مرتبه کمال فائز و نائل گردند، و ذلك تقدير العزيز العليم.

و فی التوحید باسناده الی ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال: قلت له:  
 اخبرنی عن الله عزّ و جلّ هل یراه المؤمنون یوم القیامة؟ قال: نعم و قد  
 رأوه قبل یوم القیامة. فقلت: متى؟ قال: حین قال لهم: ألسن برّبکم  
 قالوا بلی. ثمّ سکت ساعةً ثمّ قال: و انّ المؤمنین لیرونه فی الدنیا قبل  
 یوم القیامة، ألسن تراه فی وقتک هذا؟

قال ابوبصیر: فقلت له: جعلت فداک فاحدث بهذا عنک؟ فقال: لا فانک اذا حدثت به فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقوله ثم قدر ان ذلك تشبیه و کفر، و لیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین تعالی اللہ عما یصفه المشبهون و الملحدون.<sup>۴۸</sup>

ترجمه حدیث شریف آن که ابی بصیر از ابی عبدالله پرسید که خبر بده مرا از خداوند عز و جل آیا می بینند او را مؤمنین در روز قیامت؟ فرمود بلی و به تحقیق که می بینند او را پیش از روز قیامت. گفتم در چه وقت؟ فرمود در هنگامی که فرمود اَلست بریکم و گفتند بلی. پس ساکت گردید ساعتی و بعد فرمود مؤمنین می بینند خداوند را در دنیا قبل از روز قیامت، آیا تو نمی بینی او را در این هنگام؟ گفتم جعلت فداک حکایت بنمایم به آن از تو. فرمود نه زیرا هرگاه حکایت بنمائی بدان انکار مینماید تو را منکر جاهل به این معنی که میگوئی و تقدیر مینماید که این تشبیه است و کفر است و دیدن به قلب مانند دیدن به چشم نیست، تعالی اللہ عما یصفه المشبهون و الملحدون.

و شیخ اوحد حضرت شیخ احمد احسائی انارالله برهانه در تفسیر این حدیث شریف فرموده:

فتأمل فی قوله علیه السلام: فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقول یعنی انه یقول ان اللہ یراه المؤمن بقلبه و ذلك الجاهل یقدر ان ذلك تشبیه فانه بهذا الانکار و التقدير یكون کافراً مع انه یرید به التزیه علی زعمه لکنه مخالف للواقع فما ظنک بانکار هذا المشهد العظیم الذی نطق به القرآن صریحاً و وردت به الاخبار المتواترة معنی...<sup>۴۹</sup>

باری به مطلب اولی راجع شویم، چون مرآت قلب کمیل از کدورات عالم مصفی نشده بود و لوح فؤادش از غبار اشارات امم مکدر بود این بیان صریح و تبیان فصیح را نیز ادراک ننمود و از چهره شاهد مقصود پرده نگشود.

عرض کرد زدنی بیاناً و لذا از مشرق مشیت قاهره و اراده باهره این برهان قاطع و بیان جامع اشراق نمود و به خطاب مبین فرمود سراج وهم و سؤال را خاموش کن که صبح حقیقت از مشرق امر الهی طالع و انوار احدیت از مطلع فجر سبحانی لامع است.

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولوالابصار<sup>۵۱</sup>

ندای مکلم طور از سدره ظهور مرتفع ولی گوش‌ها را پرده جهالت کر ساخته و انوار وجه سبحانی از مشرق امر ربّانی ساطع ولکن چشم‌ها را سبل ضلالت کورگردانیده:

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده<sup>۵۱</sup>

ردیف هیکل حقیقت سواری و از او دور، با مظهر احدیت متکلمی و از او مهجور، با مهر مبین تقابل نموده‌ای و میپرسی نور چیست، و با روح الامین هم‌آغوشی و سؤال مینمائی سروش کدام است. تا جویای دلیلی خارج از سیلی و تا در بند گواهی داخل در اشتباهی:

آفتابی در سخن آمد که خیز هین برآمد روز برجه کم ستیز

تو بگوئی آفتابا کو گواه گویدت ای کور از حقّ دیده خواه<sup>۵۲</sup>

چراغ محدوده عقل و ادراک خویش را خاموش کن که انوار خورشید حقیقت از مشرق آفاق پیداست و از بثر معطله ظنون و اوهام خارج شو

که شعاع شمس علم و ایقان بر بام قصر مشید هویدا است. مکلم طور بر سدره ظهور به اعلی الندا ناطق و هیكل حقیقت به سلطان عظمت بر کرسی اقتدار جالس. زمزمه یزدان پاک از مرغزار جهان بلند است و آتش خداوند در کوه مقدس روشن ولکن عدل سلطان قهار و سخط ملیک جبار بر قلوب و آذان و ابصار آنها پرده کشیده، "ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم."<sup>۵۳</sup>

از بحر عنایت در گریزند و با مشرق شفقت در ستیز. به مکافات اعمال گرفتارند و در سلسله مجازات دچار. سکر غفلت به مقامی رسیده که به دست خود چشم خود را کور مینمایند و به پای خود خود را از حیات ابدی دور میسازند. دوستان عاقل را میکشند و دشمنان جاهل را میپرورنند. از مهر منیر چشم میپوشند و به چراغ بی نور میگردند. گویا از دیده و دل محرومند و از دانش و هوش مهجور، "افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور."<sup>۵۴</sup>

سبحان الله آیات الهی را که هر کلمه از آن موجد امکان است مشاهده مینمایند و کتاب مبین را که حرفی از آن امّ البیان است تلاوت میکنند، معذک از کلمات محدوده عباد و اشارات موهومه من فی البلاد اضائه سبیل و ارائه دلیل میطلبند:

چشم باز و گوش باز و این ذکا حیرتم از چشم‌بندی خدا<sup>۵۵</sup>

یا محبوب قلبی و فؤادی لعمرک العزیز قلم آرزوی عدم مینماید و فؤاد طلب فنا میکند که در مثل چنین عصر عظیم و کور کریمی که از ظهور ربیع حقیقی و هبوب نسائم نوبهار الهی دشت و باغ پُرگل و ریحان



است و کوه و راغ مملو از شقایق و ارغوان، لاله و گل خرمین اندر خرمین است، چه گوید و چگونه در این گل زار بروید و تمثیل جوید که برگ سبزی است تحفه درویش.<sup>۵۶</sup> آیا نفسی که اقل من ذرّ شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرتش روشن باشد راضی میشود که نزد بوارق شمس الشموس شمعی بر افروزد و به مدد روشنائی آن راه جوید و یا به تأویل حکایات و روایات دلیل بر اثبات ربّ النفوس بیاورد؟ فسبحانه سبحانه و تعالی تعالی امره و برهانه:

سایه چبود که دلیل او بود      این بسستش که ذلیل او بود  
سایه خواب آرد تو را همچون سمر      چون برآمد شمس انشق القمر<sup>۵۷</sup>

ولی چون سلطان ملکوت قضا چنین امضا فرموده که ذرات دانه نیز در هوای آفتاب رقصان باشند و نحول ضعیفه نیز در گلستان ظهور ربّ الارباب متدنن و نغمه خوان تا دلیلی باشد بر بساطت رحمت واسعه و برهانی بر احاطه عنایت بالغه، لذا معروض میگردد که از برای این حدیث شریف در هر رتبه و مقامی معانی کلیه و شروح و تفاسیر مبسوطه مفصله بوده، زیرا کلمات صادره از مشارق وحی و الهام ربّانی و بیانات مشرقه از مظاهر علوم و حکم صمدانی از مبدء اعلی و مقصد اقصی ظاهر و به مقتضای احاطه عامه که در کلمات عالیات ایشان مندرج و مندمج است در هر عالمی از عوالم لانهایه الهیه آن بحور ملتطمه به امواجی بدیعه ظاهر و آن شموس مشرقه به انواری منیعه باهر بلکه در هر حرفی از کلمات عالیات مظاهر علم و قدرت سبحانی کنوز رموز و اسرار لانهایه مکنون و در هر کلمه از بیانات وافیات مشارق فضل و حکمت ربّانی خزائن علوم و حکم لایتناهی مخزون. و آن لئالی مکنونه را جز به

بصر حدید نتوان دید و آن معانی مخزونه را جز به قلب بدیع نتوان فهمید. چشم باید به نورالله روشن گردد تا قابل مشاهده جمال شاهد حقیقت شود و دل باید به روح الله مبعوث شود تا لایق ادراک سر محبوب گردد. معذک چگونه این نمله نحیف و ذره ضعیف تواند از عهده شرح و بیان و تفسیر و تبیان برآید؟

جائی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد<sup>۵۸</sup>

آنچه عرض و اظهار میشود از قبیل یرشح علیک ما یطفح منی است.

باری، بیان را در این معنی تکرار و در قص اختصار عرض نمایم تا سالکین منهج توحید و قاصدین مدینه قرب و لقای رب مجید را سبیلی لائح و دلیلی واضح باشد و هو یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

بدان که وصول به این مقصد اعلی و حصول این غایت قصوی که عرفان حقیقت باشد بر حسب مراتب و مقامات سالکین منوط به طی یکی از این سبل خمسه است:

اول: سبیل کشف سبحات الجلال من غیر اشاره است، یعنی باید سالک الی الله ماسوی الله را از آنچه در عالم امکان موجود و مشهود است معدوم صرف شمرد و مفقود بحث داند و بدون اشاره از خلق و ماعندهم بگذرد و سبحات مانعه حایله را برهم درد و بی پرده و حجاب به سرادق حقیقت قدم گذارد تا کأس اطمینان از ید فضل رحمان بنوشد و بر بساط ایقان مقرر گزیند.

ثانی: سبیل محوالموهوم و صحوالمعلوم است، یعنی موهوماتی که از اقران و امثال خود شنیده و احادیث و اخباری که در کتب دیده و به

عقل سقیم خود از برای هر یک معنی سنجیده و به این واسطه لوح قلبش از نقوش مختلفه سیاه گردیده یکایک را از لوح قلب محو نماید تا به جای هر یک معلومی صحو شود. حافظ گوید:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی<sup>۵۹</sup>

و باید این مسائل معضله و عقاید مشکله را به دلیل "فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون"<sup>۶۰</sup> از مظاهر علم ربّانی و مواقع حکم سبحانی یعنی نفوسی که از خلق بریده و به حق رسیده‌اند سؤال نماید تا به جهت محو هر موهومی اجوبه شافیۀ کافیه شنیده و لأجل اثبات هر معلومی براهین قاطعه لامعه دیده، شبهات بتماهما محو شود تا در فردوس ایقان وارد و از کوثر عرفان ربّان گردد.

ثالث: سیل هتک السّتر لغلبه السّر است، یعنی باید به سمع قبول و قلب سلیم یک چند کلمات عالیات اولیای الهی را که جواهر کنوز حقائق و معانی و لثالی بحور رموز و اسرار الهی است اصغاء نماید و به بصر طاهر و قلب مقدّس به تلاوت آیات و مطالعه کلمات سبحانی مشغول شود و معانی منیعه و اسرار بدیعه را در مخزن قلب جای دهد. البتّه بعد از آن که اسرار غلبه نماید استار را بردرد و جند الهی لشکر شیطان را از مدینه قلب براند و سلطان مغلول عقل را از محبس مظلمۀ نفس برهاند و به مدینه حصینۀ علم و ایقان و قصر مشید اطمینان رساند.

رابع: سیل جذب الاحدیة لصفة التّوحد است، یعنی باید محبّ صادق از اصغای ذکر محبوب چنان برافروزد که سبحات علائق و عوائق را به

شعله‌ای بسوزد، پروانه وار خود را به شمع محفل ظهور رساند و مانند الکتربسته مجذوب جاذبه محبوب حقیقی گردد و چون حدید از کشش مغناطیس محبت سر از پا نشناسد. حین اصغای ندای محبوب لبیک اجابت گوید و نعمه دوست یگانه را از بانگ بیگانه فرق دهد و البته چون وجود به صفت توحید که عبارت از محبت خالصه باشد آراسته شد بی اختیار مجذوب جاذبه جانان گردد و ترک جان گوید و وصال معشوق حقیقت را دریابد.

خامس: سبیل نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره است، و سالک این سبیل باید چنان مرآت قلب خود را به صیقل اعمال صالحه و مجلی افعال طیبه از کدورات و کثافات کونیه مجلی و مصفی نماید که به محض تقابل با شمس حقیقت انوار مشرق اعلی و آثار نیر ابهی را در آئینه فؤاد مرتسم و منطبع مشاهده کند و ظهورات حقیقت را در مجلای فؤاد ظاهر و آشکار بیند و به لسان حال این مقال سرآید:

ز بس بستم خیال تو شدم از پای تا سر تو

تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته<sup>۶۱</sup>

و اگر قادر بر تقرّب به مقام قرب سلطان حقیقت به یکی از این سبیل خمسه نگردید و حق را نشناخت باید به مفاد اطف السراج فقد طلع الصبح، چراغ وهم و سؤال را خاموش نماید و در عقبه انتظار و مصطبه اصطبار بماند، چنانچه عارف سالک گوید:

ور نمی بینی گمانی برده‌ای      که صباح است و تو اندر پرده‌ای  
کوری خود را مکن زین گفت فاش      خامش و در انتظار فضل باش<sup>۶۲</sup>

تا هنگامی که اشراقات انوار شمس حقیقت آفاق عوالم غیب و شهود را احاطه نماید و آیت "لیظهره علی الدین کله" <sup>۶۳</sup> آشکار گردد و رایت "جاء الحق و زهق الباطل" <sup>۶۴</sup> بر اعلیٰ اعلام عالم مرتفع شود، امواج بحر حقیقت شرق و غرب عالم را احاطه نماید و تجلیات خورشید ظهور ظلمات حایله و سبحات مانعه را محو و معدوم سازد و آیه کریمه عظیمه "و اشرفت الارض بنور ربها" <sup>۶۵</sup> چون مهر منیر لامع و روشن گردد، ابواب شبها و اوهام و ظنون به ایادی قویه عظمت و اقتدار بسته شود و جنود شک و ریب و ظن و گمان نزد طلایع سلطان ایقان معدوم گردد و خیمه رفیعه "هنالك الولاية لله الحق" <sup>۶۶</sup> بلند گردد، اعلام علم بر شواهد جبال منصوب شود و الویه اقتدار بر قُلل اطواد مرتفع آید، در آن هنگام کلّ خود را نزد تشعشع انوار شمس حقیقت معدوم صرف بینند و مفقود بحت مشاهده نمایند.

باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو

باش تا گلّ بینی آنها را که امروزند خار <sup>۶۷</sup>

یا محبوب قلبی و فؤادی نظر به خواهش آن برادر مهربان روحانی این اذکار از قلم جاری شد:

مثنوی را چون تو مبدأ بوده ای گرزون گردد تو اش افزوده ای <sup>۶۸</sup>

اللهم اید عبدک بملکوت الفضل و الرّحمة و فی قبضتک جبروت الخیر و العنایة اسئلک بان تقدّر فیما اجریته من قلمی اثرأ من عندک و رحمة من لدنک ثم اجعله سبب الهدایة بین خلقک و انک علی کلّ شیء قدیر.

## یادداشت‌ها

- ۱- آیه ۶۷ در سوره زمر (۳۹) در قرآن است.
- ۲- آیه ۲۷ در سوره انبیاء (۲۱) در قرآن است.
- ۳- بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوّم، بیت ۲۷۲۱) است.
- ۴- مقصود حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، مؤلف کتاب بهجت الصدور است. برای ملاحظه شرح حیات ایشان به کتاب مصابیح هدایت (ج ۱) مراجعه فرمائید.
- ۵- از امثال فارسی است که می‌گوید "تیمم باطل است آنجا که آبست". این تمثیل را دهخدا در امثال و حکم (ج ۱، ص ۵۷۱) آورده است.
- ۶- بیت منقول در صدر باب چهارم در بوستان سعدی است که می‌فرماید:

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پُرمیوه سر بر زمین

(کلیات سعدی، ص ۲۸۲)

۷- در کَلِّیَاتِ عِراقی (ص ۳۳۴) است که:

... لا جرم هر عاشقی ازو نشانی دیگر دهد و هر محبّی عبارتی دیگر گوید و هر محقّی اشارتی دیگر کند و سخن همه اینست، شعر:

عباراتنا شتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یشیر...

بیت فوق در شرح گلشن راز (ص ۲۸) نیز نقل شده و در تعلیقات آن کتاب چنین آمده است:

مصرع اوّل از امثال سائره است. امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۰۸۹. گوینده مشخص نشد.

۸- بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوّم، بیت ۲۷۲۴) است.

۹- این حکایت در کلمات مکنونه (ص ۶) چنین آمده است:

وقتی ماهیان جمع شدند و گفتند چندگاه است که ما حکایت آب می شنویم و میگویند حیات ما از آب است، و هرگز آب را ندیده ایم بعضی شنیده بودند که در فلان دریا ماهی است دانا. آب را دیده. پیش او رویم تا آب را بما نماید. چون باو رسیدند و پرسیدند گفت شما چیزی بغیر آب بمن نمائید تا من آب را بشما نمایم.

با دوست ما نشسته که ای دوست دوست کو

کو کو همی ز نیم ز مستی بکوی دوست.

۱۰- بیت از حافظ شیرازی (دیوان حافظ، ص ۹۶) است.

۱۱- بیت از مثنوی مولوی (دفتر اوّل، بیت ۲۰) است.

۱۲- مصرع از حافظ است و تمام بیت چنین است:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

(دیوان حافظ، ص ۳۱۳)

۱۳- بیت از سنائی غزنوی است که در حدیقة الحقیقة (ص ۶۳) چنین می‌فرماید:

فضل او در طریق رهبر ماست	صنع او سوی او دلیل و گواست
ای شده از شناخت خود عاجز	کی شناسی خدای را هرگز
چون تو در علم خود زیون باشی	عارف کردگار چون باشی
چون ندانی تو سر ساختنش	چون توهم کنی شناختنش
وهمها قاصر است ز اوصافش	فهمها هرزه می‌زند لافش
هست در وصف او بوقت دلیل	نطق تشبیه و خامشی تعطیل
غایت عقل در رهش حیرت	مایه عقل سوی او غیرت
عقل و جان را مراد و مالک اوست	منتهای مرید و سالک اوست
عقل ما رهنمای هستی اوست	هست‌ها زیر پای هستی اوست
فعل او خارج از درون و برون	ذات او برتر از چگونه و چون

۱۴- بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۴۶۸۷) است.

۱۵- فقره‌ای از آیه شماره ۴۴ در سوره انعام (۶) در قرآن مجید است.



۱۶- اصطلاح «نطع شش در» اصطلاحی در نردبازی است و آن عبارت از گرفتار شدن در خانهٔ حریف است به صورتی که مهره‌های نردبازی در شش خانهٔ پیوسته بهم گرفتار شده و راه بیرون آمدن بسته باشد.

۱۷- اصطلاح «قلعهٔ ذات الصور» تلمیحی به حکایت مفصل مولوی در دفتر ششم مثنوی است که پادشاهی سه پسر با کمال داشت، آنان قصد سیر و سفر کردند و پدر به آنان گفت هر جا می‌خواهید بروید ولی برحذر باشید که پا به قلعهٔ ذات الصور یا دژ هوش‌زبا نگذارید.

شخصیت‌ها و عناصر این حکایت و مقاصدی که در آن مطمح نظر مولوی بوده به وجوه و انحاء گوناگون مورد شرح و بسط مولوی‌شناسان و شارحین آثار او قرار گرفته است. یکی از مفاهیم بارز قصهٔ قلعهٔ ذات الصور کنایهٔ آن از جهان مادی و نقوش و الوان و صور گوناگون است که هر مظهري از مظاهر جاه و مال و علم و جلال آن می‌تواند فریبنده و دامی برای نفوس مختلفهٔ انسانی در هر شأن و مقامی باشد و راهزن دین و علم و عقل بشری گردد.

در عین حال قصهٔ مثنوی ضربی از نحوهٔ سلوک راهروان حقیقت را در بر دارد که غیر از رهائی از خود و انقطاع از شئون حیات عنصری باید برای نیل به مقصد نهائی از مدد و هدایت و عنایت رهبران زمان که مأمور هدایت سالکان هستند بهره گیرند.

برای مطالعهٔ این داستان و تعابیر و تفاسیر آن می‌توان به جلد ششم شرح جامع مثنوی معنوی و منابعی که در آن ارائه گردیده است رجوع نمود. یکی از مفصل‌ترین مطالعات مربوط به قصهٔ قلعهٔ ذات الصور تفسیر مثنوی مولوی - داستان قلعهٔ ذات الصور یا دژ هوش‌زبا است که به قلم

جلال‌الدین همائی به رشته تحریر درآمده و در ۲۵۴ صفحه بوسیله انتشارات آگاه در سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی در طهران انتشار یافته است.

۱۸- بیت از مثنوی مولوی (دفتر ششم، بیت ۳۶۳۵) است.

۱۹- بیت سنائی در سیرالعباد اوست (مثنوی‌های حکیم سنائی، ص ۲۴۲). در شرح سیرالعباد (مأخذ فوق، ص ۳۳۲) چنین آمده است:

همه اندرز من تُرا این است که تو طفلی و خانه رنگین است

یعنی وصیت من تُرا همه این است که می‌گویم: که تو هنوز

طفلی، یعنی ناقصی. و این خانه رنگین است و پُر نقش. نباید

که تُرا بفریبید، و از راه ببرد.

۲۰- مصرع «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» صورتی از بیت مولوی در مثنوی (دفتر سوم بیت ۴۴۴۱) است. نگاه کنید به مأخذ اشعار (ج ۵، ص ۶۴)

۲۱- اصطلاح «صحیفه انگلیونی» از جهتی ناظر به کتب مذهبی مسیحیان و مانویان است و از جهتی به معنی دیبای هفت‌رنگ است که می‌تواند رمزی از وجود و الوان و مظاهر مختلفه آن باشد. مولوی در مثنوی (دفتر اول، بیت‌های ۳۶۳-۳۶۴) می‌فرماید:

صد هزاران مرد ترسا سوی او اندک اندک جمع شد در کوی او

او بیان می‌کرد با ایشان به راز سر انگلیون و زُنار و نماز

در شرح بیت ثانی در شرح جامع مثنوی معنوی (ج ۱، ص ۱۴۶) چنین آمده است:

او به طور نهانی اسرار انجیل و زُنار و نماز و نیایش را بازگو می کرد و آن حقایق را بر آنان حکایت می کرد. اَنگَلِیون، متضمّن سه معنی است: اوّل به معنی انجیل؛ دوم به معنی کتاب مانی نقّاش که پُر از تصویر بود؛ که به ارژنگ و ارتنگ مشهور بود. و سوم به معنی دیبای هفت رنگ است.

در بهاریه جناب لقائی کاشانی است که:

مثال صحف انگلیون چمن منقوش گردیده - که از گل های گوناگون ستبرق پوش گردیده ... (تذکره شعراء، ج ۳، ص ۲۹۵)

و در قصیده نونیه جناب نعیم است که:

چگونه گشت وفا وعده جمیع کتاب - بطبق مصحف و تورا و صحف انگلیون ... (تذکره شعراء، ج ۳، ص ۵۴۲)

۲۲- فقره ای از آیه شماره ۳۲ در سوره روم (۳۰) در قرآن مجید است.

۲۳- چنان که تصریح نموده اند بیت از ابنِ فارض است و در مطلع تائیه کبرای او آمده است (دیوان ابنِ الفارض، ص ۲۶).

برای ملاحظه شرحی در باره بررسی مضامین قصیده تائیه کبری می توان به نشریه سفینه عرفان (ج ۳، صص ۸۳-۱۰۵) مراجعه نمود.

در شرح جامی بر بیت مورد بحث (بهارستان و رسائل جامی، ص ۴۱۰) چنین آمده است:

سَقَّتْنِي حُمَيَّا الْحُبِّ رَاحَةً مُقَلَّتِي وَ كَأْسِي مُحَيًّا مَنْ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتْ

«حُمَيَّا الكَأْسُ»: اول سورتها؛ و «الراحة»: الكف؛ و «المُحَيَّا»: الوجه و «جَلَّتْ»: ارتفعت. مراد به «حُمَيَّا الحُبِّ» محبّت ذاتی است، و چون می‌شاید که ظهور این معنی به واسطه مشاهده جمال مطلق در مظاهر کونی حسی صورت بندد حوالت آن به آلت بصر کرد و مراد به «محیا» ظاهر وجود است بُوَحْدَتِهِ الحقیقیّه که جمال مطلق و وجه حقّ است و دوام و بقا لازم ذاتی او؛ و مراد به موصول مع صلته ذات حقّ است - عزّ و علا - من حیث الاطلاق، یعنی حقیقت وجود من غیر اعتبار تقيده بشیء من التّعینات، و لهذا حسن را که مبنی از کثرت است و به عالم ارواح مقید از وی نفی فرمود.

می‌گوید که: ساقی من در نوشیدن شراب محبّت نظر من بود و جام من روی دلارامی که ذات متعالی صفاتش از نسبت حسن که ملایمت اوصاف و اخلاق با مناسبت اجزا و اعضاست مقدّس و معلّست، رباعیه:

دارم به سر امروز خماری که می‌پرس

شادم به غم روی نگاری که می‌پرس

داده ست می عشق مرا ساقی چشم

از ساغر دور رخ یاری که می‌پرس.

۲۴- بیت سنائی در دیوان او (ص ۵۱) به این نحو آمده است:

بهرچ از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

۲۵- برای ملاحظه مطالب مربوط به «لا و الا» می‌توان به مقاله «از مسکن خاکی» در سفینه عرفان (ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۵) مراجعه نمود.

۲۶- مصرع منقول از حافظ شیرازی است که می‌فرماید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(دیوان حافظ، ص ۱۸۱)

۲۷- عبارت عربی مأخوذ از اشعاری است که شیخ احمد احسائی نیز آن را در شرح الزیارة (ج ۳، ص ۱۸۲) چنین آورده است:

إذ كنت ما تدرى و لا أنت بالذى

تطیع الذى یدرى هلكت و لا تدرى

و اعجب من هذا بأنك ما تدرى

و أنك ما تدرى بأنك ما تدرى.

در نسخه خطی این رساله که جناب سعید رضوی کتابت نموده‌اند پس از عبارت "... انک ما تدرى و انک ما تدرى بانک ما تدرى"، چنین آمده است:

و اجاد فى معناه و من العجائب و العجائب جمّة

قرب الحبيب و ما اليه وصول

كالعيس فى البيداء يقتلها الظماء

و الماء فوق ظهورها محمول.

ابیات فوق از ابوالعلاء معری است و در معجم کنوز الامثال (ص ۱۳۹) چنین ثبت شده است:

وَ أَمْرٌ مَا لَأَقِيَتْ مِنْ أَلَمِ الْهَوَى  
قُرْبُ الْحَبِيبِ وَ مَا إِلَيْهِ وُصُولُ  
كَالْعَيْسِ فِي الْبَيْدَاءِ يَقْتُلُهَا الظُّمَاءُ  
وَ الْمَاءُ فَوْقَ ظُهُورِهَا مَحْمُولُ.

۲۸- تعیین نام شاعر میسر نگردید.

۲۹- فقره‌ای از دعای سحر مشهور به دعای ابوحمزه ثمالی است که می فرماید: "... بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لو لا انت لم ادر ما انت ..." (مفاتیح الجنان، ص ۳۶۱)

۳۰- ابیات سعدی در باب دوم گلستان به این صورت آمده است:

دوست نزدیکتر از من به من است

وینت مشکل که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که او

در کنار من و من مهجورم

(کلیات سعدی، ص ۷۲)

۳۱- عبارت «کَلِّمًا مِيزَ تَمُوهُ...» در بحار الانوار (ج ۶۹، ص ۲۹۳) چنین آمده است:

كَلَّمَا مَيِّزَ تَمَوَهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقِ مَصْنُوعٍ مِثْلِكُمْ  
مَرْدُودٍ إِلَيْكُمْ، وَ لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارِ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى زَبَانِيَّتَيْنِ، فَإِنَّ  
ذَلِكَ كَمَالَهَا، وَ يَتَوَهَّمُ أَنَّ عَدَمَهَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَتَّصِفُ بِهِمَا، وَ هَذَا  
حَالُ الْعُقْلَاءِ فِيَمَا يَصِفُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ.

این حدیث در کلمات مکنونه (ص ۱۹) نیز آمده است.

۳۲- گویندهٔ ابیات معلوم نشد.

۳۳- بیت از عطار و در منطق الطیر (ص ۸، بیت ۱۳۱) او است که می فرماید:

مرد می باید که باشد شه شناس      گر ببیند شاه را در صد لباس

۳۴- بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۴۷۴۴) است. در شرح این بیت در شرح جامع مثنوی معنوی (ج ۳، ص ۱۲۰۷) چنین آمده است:

چون بیفزاید می توفیق را      قوت می، بشکند ابریق را

اگر حضرت حق، شراب توفیق و عنایت خود را نسبت به بنده‌ای بیشتر کند، قوت تجلی و قدرت عنایت حق، آوند تن را در هم شکند. «شکستن ابریق» بر دو وجه است: یکی آنکه منظور از ابریق را در اینجا خمره شراب فرض کنیم. با این تقدیر اشارهٔ بیت به این مطلب است که گاه شراب درون خمره بقدری تند و گرم می شود که خمره را می شکند، همینطور وقتی شراب جذبه و عنایت الهی نسبت به بنده‌ای فزونی گیرد، جسم تاب این جذبه را ندارد و دچار ضعف و نزاری می شود و فرو می افتد. چنانکه در احوال حضرت رسول خدا آورده‌اند که به گاه نزول وحی، تن مبارک

ایشان دچار ضعف می‌شد و حتی مرکوب آن حضرت نیز از حرکت باز می‌ایستاد. و حضرت موسیٰ (ع) نیز به هنگام تجلی حضرت حق، دچار صعق و مدهوشی شد. (به آیه ۱۴۳ سوره اعراف مراجعه شود). همچنین «در هم شکستن ابریق» می‌تواند به «موت اَحْمَر» نیز اشاره داشته باشد که در لسان صوفیه، تعبیری است از مرگ اختیاری و قمع و سرکوب شهوات. «ابریق تن» در اینجا منشأ و مظهر کثرت و انانیت است. وقتی که شراب جانفزای حق، کسی را مست و مخمور کند، حجاب کثرت و بُتِ دویی و تفرقه از میان بر می‌خیزد و وحدت متجلی می‌گردد.

۳۵- این ابیات را سید کاظم رشتی در شرح القصیده (ص ۴۸) نیز آورده اند. گوینده ابیات معلوم نشد.

۳۶- مصرع منقول از فخرالدین عراقی است که در لمعه چهارم در کتاب لمعات (ص ۵۹) چنین می‌نویسد:

غیرت معشوق اقتضاء کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد و بغیر او محتاج نشود. لاجرم خود را عین همه اشیا کرد، تا هر چه را دوست دارد و به هر چه محتاج شود او بُود.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

و هیچکس هیچ چیز را چنان دوست ندارد که خود را، بدان اینجا که تو کیستی ....

۳۷- عبارت «فأحببت أن أعرف» عبارتی در حدیث مشهور به حدیث کنت کنز است که می‌فرماید: "کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف"



فخلقت الخلق لکی اعرف". این حدیث دو بار به عنوان «حدیث قدسی» در شرح گلشن راز (صص ۹۵ و ۲۵۲) نقل شده است.

۳۸- بیت از سنائی غزنوی است که می‌گوید:

سوی آن حضرت نبود هیچ دل با آرزو  
با چنین گلرُخ نخسبد هیچکس با پیرهن  
(دیوان سنائی، ص ۴۸۸)

۳۹- در غزل حافظ است که می‌فرماید:

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

(دیوان حافظ، ص ۱۵۷)

۴۰- فقره‌ای از آیه ۱۶ در سوره ق (۵۰) در قرآن است که می‌فرماید:

... و نحن اقرب الیه من حبل الوريد.

۴۱- گوینده بیت معلوم نگردید.

۴۲- بیت از مولوی در مثنوی (دفتر ششم، بیت ۲۹۰۰) است که می‌فرماید:

ذره ذره کاندرین ارض و سماست

جنس خود را هر یکی چون کهرباست

۴۳- بیت مأخوذ از بهاریه نعیم سدهی است که می‌فرماید:

باز درآمد ز در جلوه‌کنان دوست دوست  
 دیده غلط میکند نیست غلط او است او است  
 چه جای پیراهن است بتن بدر پوست پوست  
 ساقی مجلس بگو بار دگر دوست دوست  
 مطرب محفل بخوان بار دگر یار یار  
 (گلزار نعیم، ص ۱۶۸)

۴۴- ابیات در مثنوی مولوی طبع جعفری (ج ۱، ص ۴) آمده است. جناب ورقا در اشعار خود نیز به این ابیات مولوی استشهاد نموده چنین می‌فرمایند:

... صاف بنما آینه اوصاف را تا نماید جلوه الطاف را  
 مولوی خوش گفته اندر مثنوی بهر این مطلب دویستی معنوی  
 «آینت دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست  
 رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن آن نور را ادراک کن»  
 گر نگرد آینه جان صاف و پاک کی شود از نور جانان تابناک...  
 (نغمه‌های ورقا، ص ۳۸۹)

۴۵- آیه ۳ در سوره حدید (۵۷) در قرآن است که می‌فرماید: "... و هو بکلّ شیء علیم".

۴۶- متن دعای عرفه در *مفاتیح الجنان* (صص ۵۱۰-۵۱۶) آمده است. فقراتی از این دعا در کتاب *مستطاب ایتقان* (ص ۶۵) و *لوح شیخ* (ص ۳۲) نقل گردیده است.

۴۷- ابیاتی از غزل فروغی بسطامی به نقل از صدر دیوان او به شرح ذیل است:

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را  
 کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را  
 غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور  
 پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را  
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من  
 با صد هزار دیده تماشا کنم تو را  
 چشمم به صد مجاهده آئینه ساز شد  
 تا من به یک مشاهده شیدا کنم تو را  
 بالای خود در آینه‌ی چشم من بین  
 تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را  
 مستانه کاش در حرم و دیر بگذری  
 تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را  
 خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم  
 خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را  
 گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من  
 چندین هزار سلسله در پا کنم تو را

طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند  
 یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را  
 زیبا شود به کارگه عشق کار من  
 هرگه نظر به صورت زیبا کنم تو را  
 رسوای عالمی شدم از شور عاشقی  
 ترسم خدا نخواسته رسوا کنم تو را  
 با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی  
 میر سپاه شاه صف آرا کنم تو را

۴۸- این حدیث در بحارالانوار (ج ۴، صص ۴۴-۴۵) آمده است.

۴۹- برای ملاحظه شرح شیخ احمد احسائی به شرح الزیارة (ج ۲، ص ۳۶) مراجعه فرمائید.

۵۰- بیت از هاتف اصفهانی و در ترجیع بند معروف اوست که میفرماید:

در تجلی است یا اولی الابصار	... یار بی پرده از در و دیوار
روز بس روشن و تو در شب تار	شمع جویی و آفتاب بلند
همه عالم مشارق الانوار	گر ز ظلمات خود رهی بینی
بهر این راه روشن و هموار	گور و ش قاید و عصا طلبی
جلوه آب صاف در گل و خار	چشم بگشا به گلستان و بین
لاله و گل نگر در آن گلزار	ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ
بهر این راه توشه ای بردار	پا به راه طلب نه و از عشق
که بود نزد عقل بس دشوار	شود آسان ز عشق کاری چند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

(ترجیع بند هاتف، ص ۸)

۵۱- برای ملاحظه شرحی در باره این بیت به کتاب *مآخذ اشعار* (ج ۳، صص ۱۴۸-۱۵۴) مراجعه فرمائید.

۵۲- ابیات از مثنوی مولوی (دفتر سوم، ابیات ۲۷۱۹-۲۷۲۰) است.

۵۳- آیه شماره ۷ در سوره بقره (۲) در قرآن مجید است.

۵۴- آیه شماره ۴۶ در سوره حج (۲۲) در قرآن مجید است.

۵۵- بیت از مثنوی مولوی (دفتر سوم، بیت ۱۱۰۹) است که می فرماید:

چشم باز و گوش باز و این ذکا      خیره‌ام در چشم بندی خدا

۵۶- مصرع اول این بیت است که حکم ضرب‌المثل یافته و در *امثال و حکم* (ج ۱، ص ۴۲۶) آمده است: «برگ سبزیست تحفه درویش چکند بینوا همین دارد».

۵۷- ابیات از مثنوی مولوی است. بیت اول در مثنوی (دفتر سوم، بیت ۳۷۱۹) به این صورت آمده است:

سایه که بود تا دلیل او بود      این بسستش که دلیل او بود

بیت ثانی در دفتر اول مثنوی (بیت ۱۱۸) آمده و در کتاب *شرح جامع مثنوی معنوی* (ج ۱، ص ۹۳) در باره آن چنین مسطور است:

سایه، خواب آرد تو را همچون سمر      چون برآید شمس، انشق القمر

همان طور که داستان و حکایتِ شبانه، تو را به خواب فرو می‌برد، سایهٔ عقل و استدلال نیز تو را به غفلت و خواب بی‌خبری از حقیقت می‌کشاند و چون آفتابِ عالم تابِ حقیقت بتابد، قمر عقل و استدلال، زائل می‌شود و نور و جاذبهٔ خود را از دست می‌دهد. در سورهٔ قمر، آیهٔ ۱، آمده است: **اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ**. «آن ساعت نزدیک شد و ماه بر خود شکافت.»

۵۸- امثال و حکم (ج ۲، ص ۵۷۹).

۵۹- دیوان حافظ (ص ۳۴۱).

۶۰- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۴۳ در سورهٔ نحل (۱۶) در قرآن است.

۶۱- برای ملاحظهٔ شرحی در بارهٔ این بیت به *مآخذ اشعار* (ج ۳، صص ۳۲۹-۳۳۰) مراجعه فرمائید.

۶۲- ابیات از مثنوی مولوی (دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۲-۲۷۲۳) است.

۶۳- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۳۳ در سورهٔ توبه (۹) در قرآن مجید است.

۶۴- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۸۱ در سورهٔ اسری (۱۷) در قرآن است.

۶۵- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۶۹ در سورهٔ زمر (۳۹) در قرآن مجید است.

۶۶- فقره‌ای از آیهٔ شمارهٔ ۴۴ در سورهٔ کهف (۱۸) در قرآن مجید است.

۶۷- بیت از سنائی غزنوی (*دیوان سنائی*، ص ۱۸۵) است.

۶۸- بیت از مثنوی مولوی (دفتر چهارم، بیت ۵) است.



# فصل دوم

## حدیث قلوب

### توضیحات

از جمله بیانات حضرت امیرالمؤمنین که کمیل بن زیاد نخعی از آن حضرت روایت نموده حدیث مشهور به حدیث قلوب است که متن آن در نهج البلاغه آمده و در بسیاری از دیگر کتب اهل تشیع نیز نقل و شرح و تفسیر شده است. متن فقراتی از این حدیث به نقل از نهج البلاغه (ص ۳۸۷) چنین است:

قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْلُ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا. فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.



يَا كَمِيلُ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ. الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. الْمَالَ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزِيدُكَ عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

يَا كَمِيلُ! بِنَ زِيَادِ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ. بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ....

ترجمه فارسی فقراتی که نقل شد به نقل از نهج البلاغه (ص ۳۸۷) به شرح ذیل است:

کمیل پسر زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) دست مرا گرفت و به بیابان برد، چون به صحرا رسید آهی دراز کشید و گفت: ای کمیل! این دل‌ها آوندهاست، و بهترین آنها نگاهدارنده ترین آنهاست. پس آنچه تو را می‌گویم از من به خاطر دار:

مردم سه دسته‌اند: دانایی که شناسای خداست، آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رَوَندَه به چپ و راست که دَرَهَم آمیزند، و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سویی خیزند. نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند.

کمیل! دانش به از مال است که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهبان. مال با هزینه کردن کم آید، و دانش با پراکنده شدن بیفزاید، و پرورده مال با رفتن مال - با تو - نپاید.

ای کمیل، پسر زیاد! شناخت دانش، دین است که بدان گردن باید نهاد. آدمی در زندگی به دانش طاعت - پروردگار - آموزد و برای پس از مرگ نام نیک اندوزد، و دانش فرمانگذارست و مال فرمانبردار ....

عبارتی از حدیث قلوب که به وفور در آثار بهائی نقل شده عبارت «هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» است که آثار مبارکه مشتمل بر آن در این فصل به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

در شرح کلمه «همج» در تعلیقات نهج البلاغه (ص ۵۴۱) چنین آمده است که:

هَمَجٌ، پشه خُرد است که بر چشم و گونه و سر گوسفند و دیگر چارپا نشیند، و نیز به معنی مردم فرومایه که دَرَهَم غلتند، و گویا معنی دوم از معنی نخست گرفته شده، و «هَمَجٌ هَامِجٌ» در شعر حارث بن حِلْزَه، به معنی دَرَهَم غلتیدن است:

يَتْرُكُ مَا رَفَّحَ مِنْ عَيْشِهِ      يَعِثُ فِيهِ هَمَجٌ هَامِجٌ.

و جناب فاضل مازندرانی در ذیل «همج رعاع» در اسرار الآثار (ج ۵، صص ۲۶۹-۲۷۰) چنین مرقوم داشته‌اند:

هَمَجٌ عربی پشه کوره و مگس هائی است که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرد و با اتباع همج بر رعاع که بمعنی عوام و مردم پست می‌باشد تبیین و تأکید به مراد کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج رعاع در آثار مرویه از نبی و علی و دیگر ائمه به این معنی متداول گردید و از اینجا

اصطلاح ادبی همج رعاع باقی ماند که در آثار بدیعه به کثرت استعمال شد، چنانچه در کتاب اقدس است: «و الَّذی غفل انّه من همج رعاع» ...

و در لوحی در حقّ اهل بیان چنین مرقوم است: «انّهم اهمج من همج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعده من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل. ذروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا فی هواهم و یلعبوا بما عندهم.»

و در لوح به شیخ محمدباقر مجتهد اصفهانی است: «اتفرح بما تری همج الارض ورائک.»

و در لوح به حاج محمد کریم خان: «و الَّذی اعترض الیوم انّه من همج رعاع.»

و در ایقان است: «باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نمودند الخ» که مراد از همج رعاع جهلاء معروف به علم و مراد از دویست و هشتاد سنه تقریبی و به نوع مبالغه است وگرنه سال صدور ایقان تقریباً هزار و دویست و هفتاد و نه بود.

و نیز قوله: «و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند ...» و قوله: «... این فقر و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و مادون آن که در نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست.»

حال که در زمینه حدیث قلوب و مندرجات آن مطالب لازمه مطرح گردید در دو بخش آینده به نقل آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء که متضمن عباراتی از این حدیث شریف است می‌پردازد.

لازم به توضیح است که حضرت ربّ اعلیٰ نیز در شرح دعای صباح که به اعزاز آقا سید ابوالحسن ابن سید علی زنوزی نازل شده و با عبارت "الحمد لله الذی ابدع ما فی السموات و الارض بامرہ و یحکم بین الكلّ بالقسط..." آغاز می‌گردد فقره‌ای از حدیث قلوب را که می‌فرماید "... الناس ثلاثة، فعالم ربّانی و متعلّم علیّ سبیل نجات..." نقل فرموده‌اند.

برای مطالعه متن مفصل حدیث قلوب و ترجمه فارسی آن و نیز اطلاع از مطالب و مطالعات بیشتر در باره این حدیث، خوانندگان گرامی را به مطالعه فصل «حدیث قلوب و شرح‌های آن» که عبارت از فصل سوم از بخش دوم کتاب آقای خیاطیان می‌باشد دعوت می‌نماید.

## ۱- حدیث قلوب در آثار حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله در جواهر الاسرار (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۲۶۵) چنین می فرماید:

... و لهذا المقام، أى مقام مدينة الاحديّة رجال قد ركّبوا على فلك الهداية و سافروا فى معارج الاحديّة و تشهد انوار الجمال عن جوههم و اسرار الجلال من هياكلهم و تجد روائح المسك من كلماتهم و تلاحظ آيات السلطنة فى مشيهم و حركاتهم و سكونهم و لا يحجبك اعمال الذينهم ما شربوا من عيون الصافية و ما وصلوا إلى مداين القدسية و يتبعون اهواء انفسهم و يفسدون فى الارض و يحسبون بانهم مهتدون هم الذين ورد فى شأنهم «همج رعاع اتباع كل ناعق يميلون بكل ریح» ....

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

هو

فسبحانك اللهم يا الهى كيف اذكرک بالقلم بعد تزيهك نفسك عن اشارات القدم و كيف اصفك بما يظهر من العدم فى هذا اللوح المكرم ان اذكرک يا الهى بانك انت سلطان الملوك فو عزتك ما ينبغى هذا الا للمملوك و ان اصفك بانك انت رب الأرباب اشاهد بانك اظهرت ذلك فى مظاهر التراب و ان اشير

ایک بآنک منزل کتاب ارجع البصر الی ما تعرّد به الورقآء کلّ شیء احصیناه کتاب. فو حقّک یا محبوب قد صرت متحیراً فی نفسی فاسئلك بنفسک اللّتی بها ارفعت اعلام هدايتک و اظهرت اسرار ربوبیتک و اعلنت بدایع حکمة الوهیتک بأن تجعلنا منقطعاً عمّا سواک و معرضاً عن دونک و مقبلاً الیک و متوسلاً علیک و متمسکاً بک لأستطیع ان اذکرک علی ما ینبغی لک و یلیق بک اذ بیدک ملکوت کلّ شیء و انک انت علی ما تشاء مقتدرأً قدیراً.

ان یا کریم قد اردناک من قبل و اریدک حینئذ و اوصیک بما وصی الله عباده لتذکر الناس و استیقظهم عن مراقدهم لئلا یفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها و لا یتبعوا احوآء انفسهم و لا یعقبوا کلّ همج رعاع اتباع کلّ ناعق و لا یمیلوا بکلّ ریح. قل لهم یا قوم اتقوا الله فاسلکوا سبل الحقّ ثمّ اخرجوا انفسکم عن الدنیا و زخرفها و توکلوا علی الله لیهبّ علیکم من اریاح رحمة الله و یأخذکم نسّمات الرّوح و یقلّبکم عن شمال الحدیة الی یمین الأحدیة و یدخلکم فی حصن الهدایة و بیت الولاية لتکوننّ فیها لمن الخالدين و الرّوح علیکم و علی عباد المخلصین و الحمد لله ربّ العالمین. ۱۵۲

و نیز در اثر دیگری از حضرت بهاءالله چنین مذکور است:

احمد ابن اخت جناب من فاز

هو الشاهد العليم

یا احمد، همج رعاع عالم بر اطفاء نور مالک قدم قیام نموده‌اند و به کمال جدّ و جهد در تزییع امر الهی کوشیده و میکوشند و لکن الله اظهر الأمر و يظهر ما اراد رغماً لأنف کلّ غافل بعید. جنود عالم و صفوف امم او را از آنچه اراده فرموده منع ننموده و ننماید. طوبی از برای نفوسی که ضوضاء غافلین ایشان را از مالک یوم الدین منع ننمود. به استقامت تمام بین انام قیام نمودند و به کلمه مبارکه الله ربنا و رب من فی الأرض و السماء ناطق شدند. از حقّ میطلبیم ترا موفق فرماید چنانچه مؤید نمود و بر صراطش مستقیم و ثابت نماید. اوست قادر و توانا. البهَاء علیک و علی الدین فازوا بهذا الأمر العظیم.

## ۲- حدیث قلوب در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

از انتشار اجنحه طیور لیل مرقوم نموده بودید هذا ما اخبر به القلم الاعلیٰ ... بعضی از تابعین آن مجهول [میرزا یحییٰ ازل] با وجود آن که به رأی العین این را مشاهده نمودند باز بیدار نشدند تا ثابت کردند که همج رعاع اتباع کلّ ناعق یمیلون بکلّ ریح هستند .... و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می فرمایند:

ایها التحریر الجلیل قد اطّلت بکتابک الکریم و وقفت باسرار خطابک المبین و انّنی مع عدم المجال و اعتلال المزاج و عدم الابتهاج اجبت عن کلّ مسئله جواباً شافياً کافياً و ارجوک ان تمعنّ النّظر فی اسرار الکلمات حتّی ینکشف لک الآیات البیّنات و تطّلع باسرار القرآن الّذی انزله الرحمانی لا رطب و لا یابس الاّ فی کتاب مبین. ولكنّ الغافلین یخوضون و یلعبون و لیس لهم نصیب من اسرار اللّوح المحفوظ و الرّق المنشور و اللّهُ یؤیّد من یشاء علی ما یشاء انّ ربّی لعلی صراط مستقیم و لا تستغرب اذا طرق اذنیك اعتراض القوم علی الکتاب المبین لانّ هذا من سنن الغافلین قالوا ان هذا الاّ اساطیر الأوّلین فلو کان لهم نصیب من معانی الکتاب لما نطقوا بهذا الهدیان بل قالوا ربّنا آمنّا بما انزل الینا قال و قوله الحقّ ا أنت تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون أنت تسمع الصّم ولو کانوا لا یسمعون هؤلاء البلهاء یعبدون الطّبیعة و ینکرون خالقها و یسجدون للتراب و یعترضون علی ربّ الأرباب و یظنّون انّهم



فلاسفة الأرض و اساطین الحکمة و صناید الفضائل و الحال انهم همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون بکل ریح ذرهم فی خوضهم یلعبون.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای مشهد چنین می فرمایند:

هو الله

ای یاران مهربان من، نامه‌ای که پس از ورود دو شمع منور میرزا طراز و میرزا علی اکبر ارسال نموده بودید رسید. از مضمونش شوری دیگر و انجذابی بیشتر احساس گشت. حمد خدا را که یاران در نهایت روح و ریحانند و دوستان منجذب به نفعات قدس حضرت یزدان. جناب آقا میرزا مهدی نیز مأمور به سفر به صفحات خراسان شدند. البتّه تا حال آمده‌اند.

مقصود این است که خراسان منشأ نفعات رحمن گردد و آن دشت و صحرا به تجلی محبت الله از حرارت نار موقده عرصه سینا گردد. نظر عنایت جمال مبارک به آن خطّه و دیار دائم و مستمر بود. البتّه باید که آثار آن عنایت ظاهر و آشکار گردد. غافلان آن سامان جسور و جاهلان آن دیار متکبر و مغرور. باید بقدر امکان با آنان مدارا نمود و با اینگونه نفوس امتزاج بسیار آسان، زیرا تشنه احترام و رعایت ظاهره هستند و گرسنه لقمه‌ای و برهنه عبائی، یعنی به احترام ظاهری و عبا و ردائی نهایت ممنونیت از هر شخصی حاصل نمایند و اگر کافر مطلق باشد در نزد آنان یوسف صدیق گردد. باید با اینگونه اشخاص مدارا نمود. این

جوش و خروش ایشان از این جهت است که مبادا اعتبار و احترامشان از میان رود و ذلیل و خوار گردند، والا اگر بدانند احترامات فائده و رعایت عظیمه حاصل گردد از همه پیشتر دوند و اظهار ایقان بیشتر نمایند، همج رعاع اتباع ناعق یمیلون بکلّ ریح....

و نیز در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است:

هو الله

جناب میرزا جلال، تندباد سنه شداد که در الواح الهیه مذکور روز بروز در اشتداد و افتتان و امتحان از هر جهت در ازدیاد. آنچه جمال مبارک روحی لاجبائنه الفداء اخبار فرموده‌اند که تزلزل در میثاق حاصل خواهد گشت و اضطراب شدید نمودار خواهد شد جمیع ظاهر گشت. باری نفوسی الیوم چون بنیان مرصوص به مقام منصوص متمسک و نفوسی چون همج رعاع یمیلون بکلّ ریح ظاهر و به روایات مفتریات از نساء و رجال متزلزلات متمسک. نصّ جلیل میثاق غلیظ را بگذارند و به قول سخیف هر بوالهوسی تمسک جویند. عنقریب پشیمان گردند.

باری، چون آن جناب از سلاله آن روح ثبوت و رسوخید گوش به این روایات چون اضغاث و احلام مدهید و در پی سراب مروید. عنقریب نفعه میثاق مشام آفاق را معطر نماید و انوار عهد شرق و غرب را منور نماید. از تزلزل در میثاق روایتی ماند و از اضطراب در عهد حکایتی. جمیع این اوهام زائل گردد و نور حقیقت از افق لامکان لامع شود. و البهء علیک ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که در مکاتیب عبدالبهاء (ج ۱، صص ۵ و ۶) به طبع رسیده چنین می فرماید:

... و انک أنت یا ایها الطیر المتغنی علی سدرۃ العرفان فی ریاض  
رحمة ربک الرحمن. دع المحتجبین بسبحات المتشابهات من  
البيان و تمسک بمحکمات الآیات من المسائل الالهیة فی عالم  
التیان. لأن الناس همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون بکل ریح و  
اذا جاء هم الحق بالحجة و البرهان یضعون أصابعهم فی الآذان و  
یقولون انا وجدنا آباءنا علی أمة و انا علی آثارهم لمقتدون. هذا  
شأنهم، ذرهم فی خوضهم یلعبون. ان یروا سبیل الرشدا لا یتخذوه  
سبیلاً و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً....

# فصل سوم دعای کمیل

## توضیحات

دعای کمیل از ادعیه بسیار مشهور اسلامی است که آن را کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روایت نموده و لذا به نام دعای کمیل اشتهار یافته است. این دعا در شب‌های جمعه و شب‌های نیمه شعبان در جوامع اهل تشیع برای طلب آمرزش گناهان و حفظ از صدمات دشمنان و نیز گشایش ابواب رزق و رخاء تلاوت می‌شود و به دعای خضر و دعای نیمه شعبان نیز تسمیه شده است.

سابقه روایت این دعا و انتساب آن به کمیل آن که روزی کمیل با حضرت علی در مسجد بصره نشسته بودند و صحبت از آیه قرآنیّه «فیها یفرق کلّ امر حکیم» (سوره دخان، آیه ۴) به میان آمد. حضرت علی فرمودند این آیه مربوط به شب نیمه شعبان است که هر کس آن شب را احیاء بگیرد و دعای حضرت خضر را بخواند دعای او مستجاب می‌گردد. کمیل می‌گوید پس از این مذاکرات به خانه حضرت امیر رفتم

ودعای خضر را طلب نمودم و آن حضرت آن دعا را به من تعلیم فرمودند.

برای مطالعه روایاتی که در باره سابقه دعای کمیل در دست است می توان به فصل هفتم از بخش دوم کتاب آقای خیاطیان و به پیش گفتار کتاب علی علیه السلام و کمیل اثر احمد زمردیان و به ذیل «دعای کمیل» در دایرةالمعارف تشیع (ج ۷، ص ۵۳۲) مراجعه نمود.

متن دعای کمیل در بسیاری از کتب ادعیه اسلامی نقل شده و در طی اعصار مختلفه این دعا مورد شرح و تفسیر علمای مسلمان قرار گرفته است. برای ملاحظه عناوین شرح های مهمی که بر دعای کمیل نوشته شده است می توان به ذیل عنوان «شرح دعای کمیل» در دایرةالمعارف تشیع (ج ۹، ص ۵۴۲) مراجعه نمود. در فصل هفتم کتاب آقای خیاطیان نیز «دعای کمیل و شرح های آن» مورد مطالعه دقیق واقع شده و کتاب علی علیه السلام و کمیل که چاپ پنجم آن به سال ۱۳۷۶ ه. ش. در طهران انتشار یافته یکی از جدیدترین شروحو است که بر دعای کمیل نوشته شده است.

نظر به منقبت این دعا و اشتهار و محبوبیت آن در عالم تشیع و مفاهیم، مقاصد و افکار عالیه ای که در آن مطرح شده فقراتی از دعای کمیل به کرات در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، جمال اقدس ابھی، و حضرت عبدالبهاء نقل گردیده است. در بخش های آینده این فصل منتخباتی از آن آثار مبارکه را ارائه می دهد و در این مقام فقراتی از دعای کمیل و ترجمه فارسی آن را که در آثار فوق انعکاس یافته مندرج می سازد. برای ملاحظه تمام دعای کمیل می توان به کتبی نظیر مفتاح الجنات

(ج ۱، صص ۱۹۵-۲۰۳) و *مفاتیح الجنان* (صص ۱۱۸-۱۲۹) مراجعه نمود.

قابل توجه است که حضرت عبدالبهاء در تاریخ نهم آگست ۱۹۱۵م در بیانات شفاهی خود در باره غصب و غارت بیت جمال قدم از جمله چنین می فرمایند:

از اشیاء نفیسه بیت جمال مبارک ... دعای کمیل بود به خط حضرت امیر به خط کوفی روی ورقه آهو. در هر قرن بزرگان آن زمان از جمله میرعماد امضاء نموده بودند که این خط حضرت امیر است. این فی الحقیقه این قدر آنتیکه بود که قیمت نداشت ... (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۲۷۵).

باری، فقراتی از دعای کمیل و ترجمه فارسی آن به نقل از *مفاتیح الجنان* به شرح ذیل است:

\* ... اسئلک بچودک ان تُدنینی من قریبک و ان توزعنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک ...

(به جودت از تو می خواهم که مرا به خویش نزدیک کنی و این که سپاسگزاری خود را به من الهام کنی و پیاموزی و این که یاد خویش را به من تلقین کنی) (*مفاتیح الجنان*، ص ۱۱۹).

\* ... و انت تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا و عقوباتها و ما یجری فیها من المکاره علی اهلها علی ان ذلک بلاء و مکروه قلیل مکته یسیر بقاؤه قصیر مدته فکیف احتمالی لبلاء الآخرة و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لا

يخفف عن اهلہ لانه لا يكون الا عن غضبك و انتقامك و  
سخطك و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض ...

(ای پروردگار من و تو خود سستی مرا در مقابل اندکی از بلای دنیا و در مقابل مکروهاتی که در این جهان بر اهلش مستمری است میدانی با این که قطعاً این بلاء و عقوبات دنیا و مکاره آن بلاء و ناملایمی است که توقفش اندک است، بقایش آسان و زمانش کوتاه است و حال آن که آن بلائی است که مدتش طولانی و زیست در آن دائمی است و آن بلاء از اهلش تخفیف داده نشود زیرا که آن بلاء جز از غضب و انتقام و خشم تو نیست و این غضب و انتقام و خشم چیزی است که آسمانها و زمین طاقت و تاب آن را نیارند) (مفاتیح الجنان، صص ۱۲۳-۱۲۴).

\*... یا ربّ اسئلك بحقّك و قدسك و اعظم صفاتك و اسمائك  
ان تجعل اوقاتى من الليل و النهار بذكرک معمورة و بخدمتك  
موصولة و اعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى و اورادى کلّها  
ورداً واحداً و حالى فى خدمتك سرمداً ....

(ای پروردگار من به حقّ خودت و به ذات مقدّست و به بزرگترین صفات و نامهای مبارکت از تو می‌خواهم که اوقات شب و روز مرا به یاد خویش معمور گردانی و پیوسته به خدمت گذاری خود بگذرانی و کارهایم را مقبول حضرت فرمائی تا اعمالم و گفته‌هایم همه یک ورد و یک جهت برای تو باشد و حالم تا ابد به طاعت تو مصروف گردد) (مفاتیح الجنان، صص ۱۲۷-۱۲۸).

\*... اغفر لمن لا يملك الا الدعاء فانك فعال لما تشاء يا من اسمه  
دواء و ذكره شفاء و طاعته غنى ارحم من رأس ما له الرجاء و

سلاحه البكاء يا سابغ النعم يا دافع النقم يا نور المستوحشين في  
الظلم يا عالماً لا يعلم صل على محمد و آل محمد و افعلى بي ما  
انت اهله ....

(بيامرز کسی را که جز دعا چیزی ندارد زیرا که هر چه بخواهی می‌کنی  
ای که نامش دواست و یادش مایه شفاست و طاعتش توانگری است، به  
حال کسی که سرمایه‌اش امید و اسلحه‌اش گریه است رحم کن ای تمام  
کننده نعمت‌ها و برطرف کننده بلا و مصیبت‌ها، ای روشنی وحشت  
زدگان در تاریکی‌ها. ای دانای نیاموخته درود بفرست بر محمد (ص) و  
آل محمد. تو آنچه اهل آنی با من کن.) (مفاتیح الجنان، ص ۱۲۹).

حال که منتخباتی از دعای کمیل به نظر خوانندگان گرامی رسید آثار  
مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ، جمال اقدس ابهی، و حضرت عبدالبهاء را که  
شامل عباراتی از این منتخبات می‌باشد در سه بخش جداگانه مندرج  
می‌سازد.



## ۱- دعای کمیل در آثار حضرت ربّ اعلیٰ

حضرت ربّ اعلیٰ در تفسیر الهاء می‌فرمایند:

... قد قرئت ما نزلت من سحائب سماء مشیتک و عرفت ما اشرت فی بواطن مستسرات آیاتک کأنک اردت ان تکشف بکشف السرّ عن وجه المستور و الا ما هو المستور فی السطور کان بین یدیک بمثل رق منشور و ان کان السرّ سرّاً یمکن ان یکشف عن وجهه حجاب المستور فأنّه هو بین السطور مکشوف عند طلعتک بمثل نور الظهور و ان کان سرّ مجلل لا ینفعه الاّ السرّ و لا یفیده الاّ الستر و لا یکشف عن وجهه غوامض الاشارة فی الامر فکیف یمکن ان اشیر الیه. و ان اوّل رتبة کشفه هو نفی الاشارة عنه و لیس لی الیوم کذلک السرّ کشف و لا امر و لا سبب الا ما ادّب علیّ علیه السلام کمیل النخعی فی دعاء الخضر علیه السلام «ربّ اغفر لمن لا یملک الاّ الدعا فانک فعال لما تشاء یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و طاعته غنی ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء یا سابغ النعم یا دافع النقم یا نور المستوحشین فی الظلم یا عالماً لا یعلم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی ما انت اهله...» ....

و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در تفسیر والعصر چنین می‌فرمایند:

... ان الله سبحانه مع علو بهاء کبريائيته و جلال ظهور صمدانيته لم یجر لاحد ذلك البداء لان بظهوره لم یبق شیء فی السموات و لا فی الارض ولو اراد لاحد بذلك الحکم لیهلک فی الحین کلّ الذرات و لا یقوم به شیء فی الموجودات و الیه الاشارة قوله عزّ

ذکره فی دعاء الخضر «لانه لا یكون الا عن غضبک و انتقامک و  
سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» فاعوذ باللّٰه من  
سخطه ....

## ۲- دعای کمیل در آثار حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

الحمد لله الذي كان و يكون بمثل ما قد كان ... در جميع احوال به حکمت ناظر باشند و به شریعت الهی متمسک. اعمال طیبه بمثابه انوار است. از حق میطلبیم عباد خود را از این انوار مشرقه منیره محروم نفرماید. ما همه بندگانیم و به او ناظر و از او راجی. در دعای کمیل بن زیاد نخعی میفرماید حتی تکون اعمالی و اورادی کلها وردا واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. از او میطلبیم عباد خود را از کوثر این کلمه علیا بنوشانند. اوست کریم و اوست رحیم و اوست مهربان. السلام علیکم و علی عباد الله المخلصین و الحمد لله رب العالمین.

و نیز می‌فرمایند:

نقطه حمد و جوهر حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت محبوبی است که برافراخت سماوات وجود را به قدرت کامله خود ... در دعای کمیل بن زیاد نخعی ذکر میفرماید که فقره آن این است حتی یكون اعمالی و اورادی کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. فو عزته یا نقطة الحمد لو تجد لذة ذلك المقام لن تغفل عنه ولو يقطعك ارباً ارباً....

و نیز می‌فرمایند:

امشب که شب سه‌شنبه نوزدهم ماه حقیقی است دستخط اسمین اعلیین به این فانی رسید ... فی الحقیقه بیانات آن محبوبان سبب

فرح لانهایه گردید. ربح و برکت و نعمت و مائده و آنچه در عالم به معروف مذکور است و از خیر محسوب نصیب شما بوده و هست. اذکار قلمیه و لسانیّه آن محبوبان شاهد و گواه است بر آنچه ذکر شد. الحمد لله فائز شدید به آنچه در دعای کمیل بن زیاد مذکور است، حتی یکنون اعمالی و اورادی کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً، چه که امور آن محبوبان لوجه الله بوده و هست. ظهور و بروز من الله و توجه الی الله و العمل لله. در این صورت اعمال ورداً واحد و احوال دائم بوده و هست....

و نیز نگاه کنید به لوح حضرت بهاءالله در بخش سوم از فصل اول این کتاب با مطلع «یا ایها الطائر بقوادم الایقان...» که در آن می فرمایند: و یری اعماله و اذکاره کلّها ذکراً واحداً و حاله فی خدمه امرالله سرمداً....

### ۳- دعای کمیل در آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مؤید در شیراز می فرماید:

... و اما ما سئلت ما ورد فی دعاء کمیل و الهمنی ذکرک ای  
 و فقی علی ذکرک و الهمنی ان اذکرک لأنّ الالهام الالقاء فی  
 القلوب و التلقین التعلیم الشفاهی الکافی الوافی و اما الالهام  
 الالهی لا یکاد الاّ بواسطة الفیض الرّبانی و النفس الرّحمانی مثل  
 نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی الزّجاجة و ما دون ذلك  
 احلام و اوهام و لیس بانعام لأنّ الالهام من حیث تعریف القوم  
 واردات قلبیة و الوسوس ایضاً خطورات نفسیة و بأی شیء یستدلّ  
 الانسان انّ ما وقع فی قلبه هو الالهام الالهی الاّ ان یشکک  
 الفیض الرّحمانی و الدلیل علی ذلك انّک لتهدی الی صراط  
 مستقیم فالواسطة هی الوسيلة العظمی و مشکاة نور الهدی و کلّ  
 الهام شعاع ساطع من هذا السّراج الذی یوقد و یضیء من هذا  
 الزّجاج....<sup>۱</sup>

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب نورمحمدخان می فرماید:

ای بنده جمال ابهی نمیقه آن مبتهل الی الله ملاحظه گردید ...  
 شب و روز در تبلیغ امر الله بکوشید زیرا الیوم این امر مؤید است و  
 هر نفس در این میدان قدم نهد مظهر نصرت ملکوت ابهی گردد.  
 اعظم امور الیوم این امر عظیم است. توجه کلی به این خدمت  
 عظمی نمائید و اللهم اجعل اورادی و اذکاری ذکراً واحداً و ورداً  
 واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گوئید ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمود می‌فرمایند:

ای بندهٔ جمال مبارک نامه رسید و از مضمون معلوم گردید که در پونه مقیم ولی در تعب عظیم هستید ... ای ثابت بر میثاق وقت درخشندگی و اشراق است و نسیان هر امری در آفاق باید که چنین می‌فرماید گردید اللهم اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. هر فکری و ذکری را کنار گذاشت و تشبّث به امر اعظم اوفی کرد و به خدمت آستان مقدّس پرداخت در نهایت وله و انجذاب و شعله و التهاب نغمه و آهنگی بلند نمود که قلوب به اهتزاز آید و نائرهٔ محبّت الله شعله به عنان آسمان زند. هذا ما يبئض به وجهك في ملكوت الأبهى و عليك التحيّة و الثناء.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد علاقه‌بند چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان مکتوب مفصل شما که به حسب مثل مشهور تفسیر کشاف و تاریخ و صاف بود رسید ... حضرت آقا میرزا مهدی اخوان‌الصفاء فی الحقیقه حیات خویش را وقف خدمت امرالله نموده‌اند و مظهر این مناجات هستند:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتّی تخرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمة و السرور و تصیر ارواحنا معلقةً بآیات عزّ قدسک.

و همچنین حتی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً...<sup>۲</sup>

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسین علی‌آف اسکوئی چنین می‌فرمایند:

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به جناب محمدتقی بنده صادق جمال مبارک مرقوم نموده بودید ایشان در نامه خویش مضمونش را تفصیل و تشریح نموده بودند که نامه شما لائحه خدمات احباء در عشق‌آباد بود. جمیع اینها معلوم و مفهوم. عبدالبهاء لهذا به نهایت تضرع و ابتهال از درگاه ربّ قدیم استدعا مینماید که یاران را در مدینه عشق غریق دریای الطاف نماید و مورد فضل و اسعاف کند، شمعهای روشن فرماید تا خطّه ترکستان درخشنده و تابان گردد و آن حبیب مظهر الطاف ربّ مجید شود و پیوسته خادم امر عظیم باشد، شب مناجات نماید، روز در خیر عموم کوشد تا مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردد. و علیک البهآء الأبهی. ۷ تموز ۱۹۱۹ - عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمدخان سرهنگ چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به حضرت حیدر قبل علی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. مضامین دلیل بر استقامت بر امر نور مبین. هنیئاً لک، مرئناً لک. هذه القدح الطّافح بموهبة الله. چون حضرت حیدر قبل علی از جهان خاک بیزار شد و به عالم

پاک پرواز نموده و به مقعد صدق رفیق اعلیٰ فائز شده لهذا عبدالبهاء بالنیابه از ایشان جواب می‌نگارد. آن شخص جلیل جمیع حیات را وقف این سبیل نمود. در مدت زندگانی درین جهان فانی آرزوی حیات باقی می‌کرد و دقیقه‌ای در استقامت و ثبوت و ترویج دین الله قصور و فتور ننمود. مظهر این فقره مناجات حضرت امیر بود: حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً....<sup>۳</sup>

و نیز در لوح جناب میرزا حاجی آقا چنین مذکور است:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید. فی الحقیقه خادم امر اللّهی و صادق کلمه اللّهی. به جان میکوشی و شب و روز آرام نداری. اقدام چنین باید. حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً....

و نیز حضرت عبدالبهاء، در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

جناب میرزا علی محمد خان دکتر علیه بهاء الله الابهی

#### هو الله

ای ثابت میثاق آنچه مسطور بود مشهود گردید. در خصوص فقره ای که از پیش مرقوم شده بود ذکری نموده بودید. مقصد را حال مطلع شدید و ذلک ما اخبارناک من قبل. مراد این است که باید توکل به حق نمود و هر قسم که پیش آمد همان را عین حکمت دانست و الآن نیز قطع اسباب شده تا به کلی توجه به حق گردد و



«حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً» شود.

فقر و غنا هیچ‌یک فی الحقیقه نه ممدوح و نه مذموم تا نتایج هر یک در هر شخص چه باشد. بسا که فقر سبب غنای حقیقی گردد و بالعکس و بسا غنا سبب حصول رضای الهی شود و بالعکس. پس آنچه او خواهد و مقدر فرماید باید راحت جان باشد و سلامت وجدان. تا توانی جمیع شئون را فدای حضرت مقصود کن و چشم از خوشی و رفاهیت و ناخوشی موجود بیوش، زیرا سراب است نه آب، استدراج است نه معراج. عاقبتش تلخ است نه شهد. منقطع از این عالم باش و محو خداوند مهربان. از حضرت صدارت گله مکن و محزون مشو و دلگیری اظهار منما. آنچه کنی لله کن، نه به امید این و آن، و هرچه خواهی از خدا خواه نه از بندگان. و البهائ الیک ع ع

از کثرت متاعب و مشاغل و مصائب جواب مکاتیب تأخیر میشود.  
معدورم ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

ای ثابت نابت الیوم جنود ملاً اعلیٰ ناصر و معین نفوس مبارکی است که به تبلیغ قیام نمایند و مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردند. عبدالبهاء در حالتی که سه مرض مستولی بود از حیفا بغتة بیرون آمد و سه سال است که مستمرّاً در سفر است. خدمت به آستان مقدّس مغناطیس

تأیید است. آنچه را از برای خود خواسته‌ام از برای تو می‌خواهم.  
عبدالبهاء عباس

و در لوحی دیگر چنین مذکور است:

جناب آقا حبّ الله علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

#### هو الابهی

ای جوهر حبّ الله جواب مکتوب شما ارسال شد و حال نیز محض رأفت کبری این ورقه که حاکی از جوهر الطاف است تحریر میگردد. اینقدر بدان که در این ساحت وجود محمودی و به عین عنایت ملحوظ. از محبوب عالمیان می‌طلبیم که در امر الله و حبّ الهی و عهد و پیمان ربّانی در جمیع احیان ثابت و راسخ باشی و به خدمت امر که اعظم موهبت الهیه است مشغول گردی چون شب و روز باید بکوشی و آنی از خدمات فراغت نداشته باشی و این اشتغال دائمی مقتضی آن است که به امور کسب و تجارت نپردازی بلکه آیت حتّی اجعل اذکاری و اورادی کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً بشوی و معیشت نیز لازم. لهذا از حقوق وارده در ارض طا مبلغ ده تومان هر ماه تخصیص شما شده تا بر جمیع عائله صرف نمائید و کلّ اوقات را صرف اعلاء کلمة الله نمائید. و البهاء علیک و علی احباء الله ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرمایند:

مدینه السلام

جناب خلیل خیاط علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای خلیل، خلّت نهایت درجه حبّ است و چون این شعله نورانیّه در هویت دل برافروزد حجاب ماسوی بسوزد و به کلی بیگانگی فراموش نماید و جمال یگانگی شناسد یعنی جز محبوب ابهی نیابد و به غیر او نپرستد، حتی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً ع

و نیز در لوحی دیگر چنین مسطور است:

بمیثی

حضرت آقا میرزا محرم و جناب آقا جمشید علیهم بهاء الله الأبهی

هو الله

ای دو ثابت بر پیمان حضرت آقا سید مصطفی علیه بهاء الله قائم بر خدمت امرالله و مبلغ ملکوت الله فی الحقیقه به نهایت همّت میکوشند و مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً هستند. لهذا امور ملکی ایشان و معیشتشان به نهایت عسرت افتاده و در چنین مورد البتّه احبّاء باید معاونت از یکدیگر نمایند. لهذا بدون این که اسمی از ایشان ببرید یا کسی بوئی برد که سبب ذلّ ایشان گردد بلکه در بسته به

احباء بگوئید که عبدالبهاء مرقوم داشته که به جهت یکی از یاران عزیز الهی اعانتی شود و جمع گردد و ارسال شود. بعد آنچه به همت احباء جمع گردد به نام عبدالبهاء سرّاً نزد جناب آقا سید مصطفی ارسال دارید تا بر ایشان گران نیاید. و علیکم البهاء الأبهی ع

و در لوحی دیگر چنین مذکور است:

بواسطة جناب آقا میرزا قابل علیه بهاء الله الأبهی

آباده

میرزا شعاع الله و میرزا وجیه الله دو سلیل جلیل جناب قابل علیهما بهاء الله الأبهی

ای دو نجل جلیل مبلغ امرالله، جناب ابوی مهربان در آستان یزدان همواره به یاد شما همدم بود و تضرع میفرمود تا لحظات عین رحمانیت شمول یابد و شمس حقیقت بر مفارق پرتوی اندازد و در صون حمایت حضرت احدیت از جمیع شوائب محفوظ و مصون باشید. من نیز این تضرع را مجری میدارم که:

ای خداوند مهربان این دو نفوس مطمئننه را در درگاه احدیت راضیه و مرضیه فرما. مظهر آیات توحید کن و مورد الطاف ملکوت جدید نما. پسر را سر پدر فرما و از عنصر جان و دل منشعب کن تا ظاهراً و باطناً و روحاً و جسداً مانند پدر گردند و شب و روز به خدمت امرالله پردازند و به گفتار و رفتار سبب تنبه دیگران شوند. قدحی از صهباء محبت الله در دست گیرند و

حاضرین هر انجمن را سرمست نمایند. مظهر این مناجات شوند،  
 حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی  
 خدمتک سرمداً. و علیکما البهآء الأبهی. حیفا ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹  
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عزیزالله خان ورقا چنین  
 می‌فرمایند:

ای عزیز عبدالبهاء نامه نهم شعبان این سنه رسید ... ملاحظه  
 نمائید که عبدالبهاء جمیع افکار و اذکار را ترک کرد و به صحرا و  
 کوهسار و مدائن و قرای اقالیم بعیده توجه نمود. شب و روز به  
 تبلیغ مشغول شد و حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً  
 و حالی فی خدمتک سرمداً اساس سفر نمود. هیچ آرام نیافت و  
 نفسی به راحت نکشید. با وجود ناتوانی و تبهای متتابع عصبی و  
 ضعف بنیه هر روزی در شهری و هر شبی در ناحیه‌ای بی سر و  
 سامان به سر برد. با وجود آن که توانائی تکلم حرفی نداشت در  
 محافل عظمی دو ساعت متماداً تبلیغ مینمود. این کار نتیجه  
 دارد....

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب فاضل شیرازی چنین می‌فرمایند:

هوالله

ای فاضل نامه شما رسید و از مضمون معلوم گردید که با  
 بازماندگان من ادرك عند ربك المقعد الصدق و الرفیق الأعلى،  
 حضرت صدرالصدور علیه بهآء الله الأبهی در یک مکان ساکنید.  
 البتّه نهایت احترام و رعایت را در حق آنان مجری دارید و همین

سبب حصول تأیید و توفیق الهی گردد و همچو گمان منما که فراموش شوی. همیشه به یاد شما هستیم و به ذکر شما ذاکر و باید قدر این عنایت را بدانی و لسان به شکرانه گشائی و حفظ این مقام بنمائی. از مادون بیزار شوی و از هر حزب کناره گیری. ترتیل آیات توحید نمائی و تمجید ربّ فرید فرمائی. حتّی اجعل اذکاری و اورادی ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. و علیک البهَاء الأبهی. ع ع<sup>۴</sup>

و نیز در لوحی دیگر که به اعزاز «جناب آقا حسین من اهل القاف» از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته چنین مذکور است:

#### هو الابهی

ای متفکر و متذکر، حمد خدا را که در ظلّ سدره احدیت وارد گشتی و در خباء مجد ربّ موهبت داخل شدی. قدر این مقام را بدان و در فکر اقتطاف ثمر شجر اقبال و ایمان باش و ثمر این شجر افعال و اعمال و احوال مقربین است در اکتساب شئون و خصائص روحانیان. همّت مردان بنما تا به مقام حتّی اجعل اذکاری و اورادی کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً رسی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت فروغی» می فرمایند:

ای منادی پیمان مضمون نامه دلالت بر انقطاع و انجذاب و التهاب به نار محبّت الله داشت ... نظر آن جناب به عبدالبهاء باشد و گفتار و رفتار این مظلوم را مدار اعتبار بدان و شب و روز بکوش

تا مظهر این فقره گردی، ربّ اجعل اذکاری و اورادی ورداً واحداً  
و حالی فی خدمتک سرمداً. و علیک البهَاء الأبهی. ع  
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

رشت

حضرت منادی ملکوت الهی جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی  
علیه بهاء الله الأبهی

ای منادی میثاق نامه مفصل که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم  
نموده بودی ملاحظه گردید، زیرا او به جهت تبلیغ عازم قفقاز شد.  
از مضمون نامه روح و ریحان حاصل گردید. الحمد لله آن بنده  
صادق جمال مبارک به جان و دل به خدمت قائم و نافع مشکبار به  
آن دیار نثار مینماید. عبدالبهاء امید آن دارد که انوار بر آن کشور  
بتابد و پرتو شمس حقیقت بدرخشد. اما مشاهده عکس نورانی  
مرقد حضرت حاجی نصیر بسیار تأثیر نمود و همچنین عکس  
صحرائی که جسد مظهر پاره پاره و سوخته جناب استاد محمد  
هاشم را در آنجا دفن نموده اند.

سبحان الله ستمکاران در این عصر نورانی مرتکب جرائمی شدند  
که ظالمان اعصار تاریک قدیم از آن پناه به خدا میبردند. در  
سابق نهایت این بود که شخصی را میکشتند. حال این اهل جفا  
بعد از آن که بعضی اجساد را کشتند از شدت عداوت پاره پاره  
نموده آتش زدند. اما الشّهدان هنیئاً لهما هذه الکأس الطّافحة

بِالشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَرِيئًا لِهَذَا الرَّحِيقِ فِي هَذِهِ الْكَأْسِ  
الْأُنْيُقِ.

از قبل عبدالبهاء در روز شهادت هر یک از آن دو بزرگوار احبباء  
اگر ممکن به مرقد انور حاجی و صحرای معطر هاشم بروند و از  
قبل عبدالبهاء این زیارت را تلاوت کنند و زیارت در جوف نامه  
است.

از خدمات جناب سید احمد و جناب ابتهاج و سائر احببای الهی  
مرقوم نموده بودید، فی الحقیقه این نفوس مظهر حتی اجعل  
اورادی و اذکاری کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً  
هستند. عبدالبهاء نهایت رضا از این نفوس مبارکه دارد و اگر  
چنانچه ممکن باشد در زمستان سفر ثانی در کمال حکمت به  
مازندران علی الخصوص نور نمائید بسیار موافق است زیرا در نور  
بعضی نفوس هستند که هنوز از صراط نگذشته‌اند بلکه به دلالت و  
هدایت شما ثبوت بیابند و از دون حق بیزار گردند. و علیک  
البهاء الأبھی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین می‌فرمایند:

بادکوبه

جناب محمد طاهر کرمانشاهی علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه  
نمایند

هوالبهی



ای منجذب به کلمه الله طهارت و تقدیس از اسّ اساس دین الهی است و اعظم وسیله وصول درجات عالیّه غیرمتناهی و این جوهر لطیف و نظیف چه در ظاهر و چه در باطن بسیار محبوب و مقبول و در عالم وجود از جمله شئون جسمانی که تعلق و تأثیر در مراتب روحانی دارد نظافت و لطافت و طهارت است. چون به محلّ پاک و طیب و طاهر داخل شوی یک نفعه روحانیّتی استشمام نمائی. لهذا در این کور اعظم این امر اتمّ اقوم را نهایت تأکید جمال قدم روحی لأحبّائه فدا فرموده‌اند. اما اصل تقدیس و تنزیه و پاکی و لطافت طهارت قلب است از جمیع ما سوی الله و اشتعال به نفحات الله. این است که میفرماید، حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. هنیئاً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأعلیّ. عبده عباس

و در اثری دیگر از قلم مرکز میثاق چنین صادر:

#### هو الأبهی

ای منجذب به نفحات الله جناب آقا میرزا حسین حاضرند، علیه بهاء الله الأبهی و به مناسبتی ذکر آن جناب را نمودند. بسیار سبب روح و ریحان گردید. اگر چنانچه اسباب ظاهره و شئون فانیه پریشان و متفرّق گردید ولی نتایجش ان شاء الله جمعیت خاطر و موهبت، حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردد و تشتّت امور سبب قوّت و جمعیت شئون مقدّسه سلطان ظهور در هویت قلوب شود و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم ظاهر و مشهود گردد. حال ان

شاء الله به فراغتی تمام مشغول به ذکر الله و استنشاق نفحات الله و نشر روائح محبت الله شوید و به قوتی رحمانی و جذبی صمدانی و بشارتی ربّانی و موهبتی آسمانی و عزتی سبحانی و موهبتی وجدانی و رائحه‌ای رحمانی و تأییدی روحی و توفیقی ملکوتی بر خدمت امرالله قیام نمائی. اللهم وفقه علی الوصول بکنز لا یفنی و التّجارة الرّابحة فی افقک الأبهی و الثّروة و الغنی فی جبروتک الأعلى. عبدالبهاء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا حسین علاقه بند چنین می فرماید:

### هو الأبهی

ای مهتدی به نور هدی در ملکوت ابهی مقامی است که منتهی آمال مقربین و غایت آرزوی مخلصین است و آن مقام فناى محض در جمال مبارک است، یعنی مقام شغفها حباً است که نفحات محبوب و جذبات مقصود چنان سالک را احاطه نماید که روح مجسم و نور مصور کند و رتبه‌ی حتی اجعل اذکاری و اورادی کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً میسر گردد. این مقام است که سالک چون به آن فائز شود از جمیع جهات ندای هاتف روحانی استماع نماید و از کلّ اطراف مشاهده آیات کبری کند و چنان بر ترویج دین الله کوشد که مؤید به روح القدس گردد. و البهّاء علیک و علی کلّ ثابت علی عهد الله و میثاقه. ۵

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای کاشان چنین می فرمایند:

ای یاران روحانی عبدالبهاء کاشان در ایام سابق تفوق بر جمیع بلاد در کثرت احباء داشت ... شما ای احبای الهی باید روش نفوس مبارکی که در سابق جانفشانی نمودند و هر یک به اعلیٰ علیین عروج کردند بگیرید. به کلی هر چیزی را فراموش کنید. چنانچه حضرت امیر میفرماید، حتی اجعل اورادی و اذکاری کلهها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. اگر چنین نمائید در اندک زمانی علم مبین موج زند و نفحات پروردگار بتمامها انتشار یابد. و علیکم البهآء الأبهی.

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای الهی چنین می فرمایند:

ای یاران عبدالبهاء در نامه جناب اسمعیل نامهای مبارک شما تلاوت گردید. آرزوی دل و جان آن است که به هر یک منفرداً نامه ای سمت تحریر یابد، ولی تقدیر موافق به تدبیر نیاید. فرصت و مهلت کیمیا گشته و اوقات سیف قاطع شده. تقریر و تحریر اگر در لمح بصر صد سطر صدور یابد باز از عهده نیاید، زیرا الحمد لله یاران در اطراف جهان مانند دریا موج میزنند. پس با هر فرد منفرداً مکاتبه مستحیل است. لهذا جانهای متحد یاران را یک روح شمردم و اشعه ساطعه آفتاب را یک تجلی دانستم. یک نامه به آن جمع محترم نگاشته عذر از نامه های یگانه یگانه می خواهم.

حمد خدا را که امواج یک بحرید و فواره ها از یک نهر در یک شهر. نجوم یک افقید و جیوش یک فوج. طیور یک اوجید و

فروع یک دوح. بار یک دارید و سروهای یک جویبار. سلام به هر یک پیام به دیگری است و خطاب به هر نفس کتاب به دیگری. از الطاف ربّ جلیل امید این علیل این است که در این سبیل جنود مجنّده باشید و در این منهاج اشعّهُ سراج آفاق گردید. از هر قیدی آزاد شوید و هر قافله‌ای را دلیل راه رشاد. افکار را حصر در خدمت حضرت پروردگار کنید و مقاصد را مقصد واحد نمائید و مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردید. انسان باید آستانی را خدمت نماید که ایوان رحمان است و ابدیّت و سرمدیّت از لوازم آن. اگر به چنین موهبتی موفّق شود مانند ستاره صبحگاهی از افق حقیقت بدرخشد. امیدم چنان است که چنین گردید و از جیوش علیّین شوید. و علیکم البهَاء الأبھی.

و در لوح «جناب یوسف خان» در طهران چنین مذکور است:

هو الله

ای یار دیرین تحریر منیر ملاحظه گردید. به جناب محمود خان جواب مرقوم شد. در طیّ مکتوب است، برسانید. مرا مقصد چنان بود که جناب عین السلطنة و سایر احبّای الهی در این امور سیاسی قطعاً مداخله نمایند، با هیچ حزبی همدم نگردند، و با هیچ گروهی دمساز نشوند. به نفحات قدس الهی مأنوس باشند و به ذکر آن یار مهربان مشغول شوند. خلق را تحسین اخلاق بیاموزند و ناس را از خلق و خوی نسناس نجات دهند. اعلاء کلمة الله کنند و با جمیع قبائل و امم و اهل عالم ابواب صلح و

آشتی گشایند. نه با انجمنی الفتی و نه با جمعی کلفتی، بلکه اسرار محبت الله آشکار کنند و به نفحات نافه عرفان جهان مشکبار فرمایند. ما را کاری باین کارها نه. مقصد اصلاح عمومی است و مراد صلح و سلام در بین جمیع احزاب انسانی. در این صورت با هیچ حزبی ارتباطی نداریم و با هیچ قومی اختلافی نجوئیم. جز نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله و بثّ تعالیم الله و القاء حبّ بین قلوب عباد الله کاری نداریم. ولكن ایشان چون انسانند جائز النسیانند، ضرری ندارد. چنانچه میفرماید: یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً سأستغفر له ربی ان ربی لرؤوف رحیم، ولی به شرط آن که دیگر در چنین موارد مداخله نفرمایند، خود را به کلی فدای کلمة الله نمایند، حتی اجعل اذکاری و اورادی کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. نفوسی که رائحه محبت جمال مبارک در مشام دارند از هیچ نفحه ای جز رائحه گلشن وفا استنشاق نمایند و به اهتزاز نیایند. و علیک البهء الأبهی. ع...<sup>۶</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید مصطفی در مندره هندوستان چنین می فرمایند:

نامه ای که به جناب آقا سید تقی به تاریخ دوازدهم ذی قعدة مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... از اجتماع احباء مرقوم نموده بودید که در نهایت روح و ریحان است. البتّه چنین است زیرا در مجامع روحانیان جمال مبارک شاهد انجمن است. البتّه نهایت روح و ریحان حاصل گردد. الیوم تکلیف جمیع این است که

جميع اذكار را فراموش نمایند و هر واقعه‌ای را نسیان کنند و اجعل اورادی و اذکاری کلاً و رداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً ما صدق حال و مقالشان گردد، یعنی جميع فکر و ذکر را حصر در تبلیغ امرالله و ترویج دین الله و تشویق بر صفات حق و تحریر بر محبت خلق و تنزیه در جميع شئون و تقدیس باطن و ظاهر و پاکی و آزادگی و اشتعال و انجذاب نمایند. هرچه جز ذکر اوست مردود است و هرچه جز نعت اوست مذموم. امروز جهان آفرینش را این آهنگ ملاً اعلیٰ به اهتزاز آرد. فسبحان ربی الأبهی. این را بدانید که به جز این نغمه الهی نغمه‌ای در وجود تأثیر ننماید و جز این گلبانگ حقیقی در گلستان رحمانی نشئه و سرور نیارد.

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

خلاصه آن جناب باید به قوتی ملکوتی و بشارتی لاهوتی و قدرتی رحمانی و نفسی ربانی و انقطاعی کلی و بشارتی معنوی و الهامی الهی و تأییدی غیبی و توفیقی لاریبی بر اعلآء کلمة الله و ترویج امرالله و نشر نفعات الله قیام نمائید تا مظهر و نریکم من افقی الأبهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاً الأعلیٰ و قبیل من الملائكة المقربین گردی.<sup>۷</sup>

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمود زرقانی چنین می‌فرمایند:

نامه مفصل شما رسید و مذاکرات و مکالمات که با آن شخص محترم نموده بودید معلوم گردید ... اما قضیه این که در صحف از پیش نیز شمه‌ای از این تعالیم الهی موجود، آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تأثیر نمود. حال در دست ملل مانند آیت منسوخ می‌ماند، به هیچ وجه حکمی ندارد. ملاحظه در ملت مسیح کنید که حال نفسی به وصایای آن حضرت الیوم عمل ننماید، و همچنین نظر به اسلام کنید که به کلی از وصایا و نصایح الهی در قرآن بیخبرند. لفظی خوانند اما از معنی بوئی نبرند. و همچنین حال هرچند طوائف و ملل سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابداً حکمی ندارد، گفتگوی محض است. ولکن وصایا و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب، ثابت در نفوس است. آثارش ظاهر، انوارش ساطع، آیاتش باهر، و اشاراتش لامع است. مثلاً ملک مقتدر امری بر زبان راند فوراً مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود. آن کلمه امر را بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و به کمال قوت بر زبان راند ابداً تأثیری ندهد و ثمری حاصل نگردد. نفوذ کلمه ملیک مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار اوست، ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون.

باری شما نظر به این بیان نمائید: حتی اجعل اورادی و اذکاری کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً. و نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض

مزمن و شدید. لابد باید که طبیبی حاذق علاج نماید. هرچند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی. در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوعی دیگر. باید به نظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را به چه معالجه توان نمود. البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار مهارت و حذاقت او واضح و مشهود است و به تجربه رسیده است...<sup>۸</sup>

و در لوحی دیگر خطاب به جناب آقا محمد مصطفی بغدادی در بیروت حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

هو الأبهی

یا من استبشر بنفحات الله و اننی اهدی الیک التّحیّة و الثّناء بقلب طافح بمحبّة الله و بملاً السّرور ابشّرک ان اشبالک و سائر المنتسین الیک قد تشرّفوا بمطاف الملاً الأعلى و استنشقوا طیب نفحات الله من البقعة المبارکة البیضاء و الیوم یرجعون الیک محفوظین فی صون حماية الله. فعلیک یا حبیب ان تحصر بیانک و کلامک فی ذکر جمال الله و بثّ نفحات قدسه و ذکر اشراقه و آیاته و آثاره و انواره و حججه و براهینه و دلائله و اخلاقه و شئونه و اطواره لانّ هذا الذکر الحکیم حیات الوجود و نور کلّ موجود و متى اشتعل القلوب بنار ذکر المحبوب یخلصون وجههم له و اذا اخلصوا لله الذین ثبتوا فثبتوا و فازوا و استضاء وجوههم بانوار الله و من دون ذلك لا یجوز ذکرهما کما قال علیه السلام حتی اجعل اورادی و اذکاری کلّها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً.



هذا مسلکی و مشربی و سبیلی و صراطی فانّ محبوبی و مقصودی  
 انّما ربّانی و احبّائه لاعلاء کلمته و انتشار آثاره و نشر نفحاته و  
 اشراق انواره و سطوع اشعّته و هبوب نسیمه و ظهور کتاب مبینه  
 فلنجعل اشتغالنا کلّه متوجّهاً الی هذا الامر المبارک العظیم و ندع  
 کلّ ذکر دون هذا الذکر الحکیم و انّ هذا لهو الصراط المستقیم و  
 المنهج القویم.

ربّی و رجائی قوئی علی هذا الامر العظیم و اشدّد ازری علی  
 خدمتک و اشرح صدري بنشر نفحات رحمتک و نور بصری  
 بمشاهدة آیات قدرتک و انطق لسانی بثنائک و اجر من قلمی بیان  
 براهینک و حججک و اشغلی باثبات ظهورک و اسلک بی فی  
 سبیل الاخلاص فی دینک و احفظنی عن کلّ ذکر دون ذکرک و  
 کلّ ثناء غیر ثنائک و نجّنی من غمرات نفسی و هوای و خلّصنی  
 من شئون ذاتی و کینونتی و اجعلنی من عبادک الذین اخلصوا  
 وجههم لک یا رحمن یا رحیم انک انت الغفور الکریم.

عبدالبهاء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء عبارت دعای کمیل را در لوح جناب ابوالفضائل  
 گلپایگانی نقل نموده چنین می فرمایند:

... باری آن آفتاب توحید در مصائب شدید تحمل هر بلای عظیم  
 فرمود تا جمعی بی نوایان را بانوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع  
 نماید، افسردگان را برافروزد و پژمردگان را طراوت و لطافت  
 بخشد، مردگان را جان مبدول دارد و آوارگان را سر و سامان دهد،  
 مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی

بخشد. این مدّت مدیده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بیوشیم، مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردیم. ...

(منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب آقا سید محمدتقی منشادی در تذکرةالوفاء (صص ۹۲-۹۳) چنین می فرمایند:

... این جوهر تقی و گوهر عقل و نهی فضائل و خصائلی داشت که محیر عقول فحول رجال بود. هیچ فکری جز فکر حقّ نداشت و هیچ امیدی جز رضای ربّ وحید نخواست. مظهر حتّی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً بود. برّد الله لوعته بفیض الوصال و شفا علّته بدریاق القرب فی ملکوت الجمال و علیه البهاء الأبهی.

## یادداشت‌ها

- ۱- عبارت «مثل نوره...» در این لوح مبارک فقره‌ای از آیه ۳۵ در سوره نور (۲۴) در قرآن مجید است.
- ۲- برای ملاحظه شرحی در باره «مثل مشهور تفسیر کشاف...» به مجله پیام بهائی (شماره ۱۰۷، اکتبر ۱۹۸۸م، صص ۱۲-۱۳) مراجعه فرمائید. مناجات «الهی هب لی کمال الانقطاع...» مناجات حضرت امیر المؤمنین در ماه شعبان است که در مفاتیح الجنان (صص ۳۱۰-۳۱۶) به طبع رسیده است.
- ۳- مقصود از «حضرت حیدر قبل علی» جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی است که شرح حال ایشان در مجلد اول مصابیح هدایت به طبع رسیده است.
- ۴- شرح احوال جناب صدرالصدور در صدر مجلد پنجم مصابیح هدایت به طبع رسیده است.
- ۵- فقره «شغفها حباً» در این لوح مبارک مأخوذ از آیه ۳۰ در سوره یوسف (۱۲) در قرآن مجید است. حضرت عبدالبهاء در لوح ذیل نیز این فقره را آورده‌اند:

ق

ورقة فائزه امه الله هاجر خاتون عليها بهاء الله الأبهى

هو الله

ای ورقه مؤمنه فائزه در ایام مصیبت کبری بودی و در ماتم و رزیه جمال قدم گریبان چاک نمودی و خاک بر سر فشاندی و گریه و مویه کردی و رخ بخراشیدی و سم فراق چشیدی. حال به فیض ملکوتش مسرور باش و به عنایات و فضل حضرت بیچونش مشعوف و مشغوف، شغفها حباً احاطه محبت الله در جمیع اعضاء و ارکان و گوشت و خون و پوست و استخوان و این قوت و سورت باده محبت الله در قرآن در حق نسوان نازل و در حق رجال و الذین آمنوا اشد حباً لله نازل. و البهاء عليك.

عع

۶- عبارت «یا عبادى الذین...» در این لوح مبارک فقره‌ای از آیه ۵۳ در سوره زمر (۳۹) در قرآن مجید است.

۷- برای ملاحظه مطالب مربوط به «این مطرب از کجا...» به کتاب *مآخذ اشعار* (ج ۲، صص ۱۴۳-۱۴۹) مراجعه فرمائید. عبارت «و نریکم من افقی...» در انتهای لوح مبارک قسمتی از فقره شماره ۵۳ در کتاب مستطاب اقدس است.

۸- برای ملاحظه مطالب مربوط به «بین تفاوت ره...» به کتاب *مآخذ اشعار* (ج ۲، صص ۲۰۷-۲۱۸) مراجعه فرمائید. عبارات «هل یستوی

الَّذِينَ...» در این لوح مبارک فقره‌ای از آیه ۹ در سوره زمر (۳۹) در قرآن مجید است.

## کتاب شناسی

- اصول کافی  
 محمد بن یعقوب الكلینی، الاصول من الكافی  
 (طهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۵ ه.ش)، ۲ جلد.
- اقتدارات  
 حضرت بهاء الله، اقتدارات (طبع هند، از روی  
 نسخه خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ ه.ق)، ۳۲۹ صفحه.
- امثال و حکم  
 علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران:  
 امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش)، ۴ جلد.
- ایقان  
 حضرت بهاء الله، کتاب ایقان (لانگنهاین: لجنة  
 ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م).
- بحار الانوار  
 محمدباقر مجلسی، بحار الانوار (طهران:  
 دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۵ ه.ش)،  
 ۱۱۰ جلد.
- بهارستان  
 عبدالرحمن جامی، بهارستان و رسائل جامی  
 (طهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۹ ه.ش).
- بیان  
 حضرت ربّ اعلیٰ، بیان فارسی (طهران: بی  
 ناشر، بی تاریخ)، ۳۲۸ + ۱۶ صفحه.
- پیام بهائی  
مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی  
 بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ تا امروز.

- تذکره شعراء  
 نعمت‌الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱ - ۱۲۹ ب)، ۴ جلد.
- ترجیع بند هاتف  
 هاتف اصفهانی، ترجیع بند هاتف اصفهانی (فرانسه: انجمن دوستداران فرهنگ ایران، ۱۹۸۶م)، با مقدمه‌ای از استاد جمال‌زاده.
- جواهر الاسرار  
 کمال‌الدین حسین خوارزمی، جواهر الاسرار و زواهر الانوار (اصفهان: مشعل، ۱۳۶۰ ه.ش)، جلد ۱.
- حدیقة الحقیقة  
 سنائی غزنوی، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة (طهران: دانشگاه طهران، ۱۳۷۴ ه.ش)، به اهتمام مدرس رضوی.
- حکمت الهی  
 محیی‌الدین مهدی الهی قمشه، حکمت الهی (طهران: اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش).
- خاندان نوبختی  
 عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی (طهران: طهوری، ۱۳۵۷ ه.ش).
- دایرةالمعارف تشیع  
 بنیاد اسلامی طاهر، دایرةالمعارف تشیع (طهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ - ۱۳۸۶ ه.ش)، ۱۲ جلد.
- دلائل سبعة  
 حضرت نقطه اولی، دلائل سبعة عربی و فارسی (طهران: بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ۷۲ صفحه.
- دیوان ابن فارض  
 ابن الفارض، دیوان ابن الفارض (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰م).

- دیوان حافظ  
حافظ شیرازی، دیوان حافظ (طهران: زوار، ۱۳۶۲ ه.ش)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی.
- دیوان سنائی  
سنائی غزنوی، دیوان سنائی (طهران: سنائی، ۱۳۶۲ ه.ش)، به اهتمام مدرّس رضوی.
- دیوان فروغی  
فروغی بسطامی، دیوان کامل فروغی بسطامی (طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸ ه.ش)، به کوشش حسین نخعی.
- الذریعة  
آغازبزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة (نجف - طهران: اسلامیه، ۱۳۵۵ - ۱۳۹۸ ه.ق)، ۲۵ جلد.
- ریاض السیاحة  
زین العابدین شیروانی، ریاض السیاحة (طهران: سعدی، ۱۳۳۹ ه.ش).
- سفینه عرفان  
مجمع عرفان، سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ - ۲۰۰۵ م)، ۸ جلد.
- شرح الزیارة  
شیخ احمد احسائی، شرح الزیارة (بیروت: دارالمفید، ۱۹۹۹ م)، ۴ جلد.
- شرح القصیده  
سید کاظم رشتی، شرح القصیده (تبریز: طبع سنگی، ۱۲۶۹ ه.ق).
- شرح جامع مثنوی  
کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۷۷ - ۱۳۸۱ ه.ش)، ۷ جلد.
- شرح گلشن راز  
شمس الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ ه.ش)، مقدمه، تصحیح و



- تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی.  
عرفان اسلامی
- حسین انصاریان، عرفان اسلامی (طهران: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش)، ۳ جلد.  
قاموس ایقان
- عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۷ - ۱۲۸ ب)، ۴ جلد.  
کتاب قرن بدیع
- حضرت ولی امرالله، شوقی ربّانی، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م)، ترجمه نصرالله مودّت.  
کلمات مکنونه
- فیض کاشانی، کلمات مکنونه (طهران: فراهانی، ۱۳۴۲ ه.ش).  
کلیات سعدی
- سعدی شیرازی، کلیات سعدی (طهران: هستان، نگاه، ۱۳۷۸ ه.ش).  
گلزار نعیم
- محمدنعیم سدهی، احسن التقویم یا گلزار نعیم (هند: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۱۷ ب).  
لمعات
- فخرالدین عراقی، لمعات (طهران: مولی، ۱۳۶۳ ه.ش).  
لوح شیخ
- حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).

- و حید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰ - ۲۰۰۹ م)، ۵ جلد.
- جلال الدین محمد مولوی، مثنوی مولوی (طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش)، به تصحیح نیکلسون.
- جلال الدین محمد مولوی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی (طهران: اسلامی، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸ ه.ش)، به اهتمام محمدتقی جعفری، ۱۵ جلد.
- نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین (طهران: اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش)، ۲ جلد.
- حضرت ربّ اعلیٰ، مجموعه آثار حضرت اعلیٰ (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳۳ ب)، شماره های ۵۳، ۶۷، ۸۶، ۹۸.
- حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م).
- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۴ م).
- مآخذ اشعار
- مثنوی مولوی
- مثنوی طبع جعفری
- مجالس المؤمنین
- مجموعه آثار
- مجموعه ای از الواح
- مجموعه خطابات

- مصباح هدایت  
عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصباح هدایت  
(طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۱ - ۱۳۲  
ب)، ۹ جلد.
- مصباح الشریعة  
جعفر بن محمد الصادق، مصباح الشریعة و  
مفتاح الحقیقه (طهران: قلم، ۱۳۶۳ ه.ش.)،  
ترجمه و شرح حسن مصطفوی.
- معجم کنوز الامثال  
کمال خلایلی، معجم کنوز الامثال و الحكم  
العربیة (بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م).
- منتخباتی از آثار  
حکمای الهی  
سید جلال الدین آشتیانی، منتخباتی از آثار  
حکمای الهی ایران (قم: مرکز انتشارات دفتر  
تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش.)، جلد ۳.
- منتخباتی از مکاتیب  
عبدالبهاء  
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت  
عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار،  
۲۰۰۰ م)، جلد ۴.
- منطق الطیر  
عطار نیشابوری، منطق الطیر (طهران: انتشارات  
علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ه.ش.)، به اهتمام سید  
صادق گوهرین.
- نغمه های ورقا  
علی محمد ورقا [شهید]، نغمه های ورقا  
(دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸ م).
- نورالبراهین  
نعمت الله موسوی جزائری، نورالبراهین (قم:  
مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق.)، جلد ۱.
- یادنامه مصباح منیر  
وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر (لانگنهاین:  
لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م).

## انتشارات عرفان

سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بانی، دفتر اول تا دفتر دوازدهم،

۱۹۹۸ - ۲۰۰۹

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions* (Oxford: George Ronald, 2005)

I. Ayman (ed.) *The Lights of 'Irfán: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in English), Book One to Book Ten. 2000 – 2009

F. Dustdar (ed.) (*Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German), (Bahá'í Verlag GmbH, 2003, 2004, 2005, 2006 und 2007)

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, 2009

### DISTRIBUTORS

#### **Bahá'í Distribution Service (BDS)**

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950

Fax: (847)425-7951

E-mail: [BDS@usbnc.org](mailto:BDS@usbnc.org)

#### **Bosch Bahá'í School, Bookshop**

500 Comstock Lane, Santa Cruz, CA 95060-9677, U.S.A.

Tel.: (831) 423-3387

Fax: (831) 423-7564

E-mail: [bosch@usbnc.org](mailto:bosch@usbnc.org)

**Manuchehr Salmanpour Memorial Lectures Series**  
Managing Editor: Iraj Ayman

Book One  
**Áftáb Ámad Dalíl-i Áftáb**  
A Legacy of Kumail Continued

by  
Vahid Rafati

Editing & Typesetting by Manuchehr Derakhshani  
Computerization of manuscript by Siamak Sahba  
Calligraphy by Hesam Sabetian  
Graphic Design by Majid Nolley, [majid.nolley.org](http://majid.nolley.org)

ISBN-No. 978-3-00-030021-9  
Copyright ©2009 C.E. (166 B.E.)  
`Irfan Colloquium  
Bahá'í National Center  
1233 Central Street  
Evanston, Il 60201  
Phone: (847)733-3501  
Fax: (847) 733-352

[contact@irfanqolloquia.org](mailto:contact@irfanqolloquia.org)  
[www.irfanqolloquia.org](http://www.irfanqolloquia.org)

# Aftáb Ámad Dalíl-i Áftáb

The Legacy of Kumail Continued

Vahid Rafati

**Irfán Colloquium Publications**

Dr. Manuchehr Salmanpour Memorial Lectures



'Asr-i-Jadid Publisher  
Darmstadt, Germany